



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# نصيحت بفریدب خوردگان باب و بیاء

ترجمہ کتاب

نصائح الہدی الی من کان مسلماً الفصار بابا

تالیف

آیتك علامہ محقق

## الحاج شیخ محمد جواد بلاغی

فہم سرہ التعریز

ترجمہ

آیتك العظمی سید علی علامہ فانی اصلہالی

دام ظلہ العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نصیحت به فریب خوردگان باب و بهاء

نویسنده:

محمد جواد بلاغی

ناشر چاپی:

آیت الله العظمی سید علی علامه فانی اصفهانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	نصیحت بفریب خوردگان باب و بها
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	مقدمه
۳۹	توضیح
۴۴	توضیح
۴۵	توضیح
۴۸	توضیح
۴۹	توضیح
۵۱	توضیح
۵۲	توضیح
۵۲	توضیح
۵۳	توضیح
۵۵	توضیح
۵۹	نکته
۶۱	توضیح
۶۱	توضیح
۶۳	توضیح
۶۷	توضیح
۶۹	توضیح
۷۲	۷۵- فصل
۸۲	توضیح
۱۰۲	توضیح

۱۰۳----- توضیح

۱۰۴----- توضیح

۱۰۵----- توضیح

۱۳۵----- - تنبيه

۲۱۸----- درباره مرکز

## نصیحت بفرب خور دگان باب و بها

### مشخصات کتاب

ترجمه کتاب

نصایح الهدی الی من کان مسلماً فصار بابیا

تالیف

آیه الله علامه محقق

الحاج شیخ محمد جواد بلاغی قدس سره العزیز

ترجمه

آیه الله العظمی سید علی علامه فانی اصفهانی دام ظلّه العالی

چاپ اول - 1331 شمسی اصفهان

چاپ دوم - 1305 قمری قم

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا روؤفی

ص: 1

اشاره

شناسنامه کتاب

نصیحت به فریب خوردگان باب و بهاء

تألیف : علامه الحاج شیخ محمد جواد بلاغی

ترجمه : علامه فانی اصفهانی

چاپ اول : 1331 ش

چاپ دوم : 1405 ق - قم چاپ خانه اسلام

تعداد : 2000 نسخه

ص: 2



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين.

اما بعد در ماه رمضان المبارك 1369 هجری قمری که از نجف اشرف باصفهان آمده بودم بخواهش بعضی از دوستان موفق بترجمه کتاب نصایح الهدی از تألیفات علامه بزرگوار مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی قدس سره العزیز شدم و در سال 1331 شمسی در اصفهان بچاپ رسید و چون نسخه های آن نایاب گردیده اینک در سال 1405 قمری در قم تجدید چاپ می شود.

اینک ترجمه مؤلف ، مرحوم علامه دانشمند حاج شیخ محمد جواد بلاغی نجفی رحمة الله علیه.

در سال 1285 و اندی از هجرت در نجف اشرف متولد گردیده و در خدمت علماء بزرگ آن زمان مثل مرحوم ملا محمد کاظم خراسانی و حاجی آقا رضا همدانی و امیرزا محمد تقی شیرازی در نجف و سامره تحصیلات خود را پایان رسانیده و از مراجع تقلید شیعه بشمار می رفت و در فقه و اصول و تفسیر تالیفاتی فرموده که از آن جمله : آلاء الرحمن در تفسیر قرآن است که بسیار با دقت نظر و سبک متینی نوشته شده و دیگر کتاب الهدی الی دین المصطفی است در دو جلد در رد شبهاتی که مسیحیین بر دین اسلام و قرآن کرده اند و در آن

بطلان مذهب مسیحیین و حقانیت دین مقدس اسلام را بطور وافی اثبات فرموده و بسیار کتاب علمی مفیدی است و نیز کتاب انوار الهدی را در رد شبهات شبلی شمیل طبیعی و اثبات صانع و دین اسلام مرقوم داشته و سه جلد رحلة المدرسیة که در اثبات دین اسلام ورد یهود و نصاری و طبعیین و اثبات معاد می باشد ، تالیف فرموده و در زمان خود مرجع حل شبهات فرقه های باطله بوده و با کمال قناعت و عفت نفس و اقتصاد در زندگی شبانه روز بتالیف و تصنیف اشتغال داشت بدون آن که از کسی حقوقی داشته باشد یا اعانتی طلب نماید تا این که در سال 1352 قمری تقریباً در سن هفتاد سالگی وفات فرمود و این ضایعه بزرگ اثری دردناک در قلوب علماء و کافه اهل دیانت ایجاد نمود و در تمام بلاد عراق عرب مجالس سوگواری بر پا نمودند و قصائد و اشعاری در مرثیه این بزرگوار سروده اند، خداوند او را جزای خیر عنایت فرماید.

علی الحسینی الاصفهانی العلامة الفانی

رجب المرجب 1305

ص: 4

بسم الله الرحمن الرحيم

درود خدا بر پیامبر رحمت ، محمد و آل طاهرینش و لعنت بر دشمنان خاندان آن حضرت باد ، منت خدای عز و جل را که توفیق احیاء آثار اعظم علما شیعه اثنی عشریه را به این ناچیز عنایت فرمود و آن طبع ترجمه کتاب نصایح الهدی تألیف مرحوم آیه الله بلاغی بقلم حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی علامه فانی اصفهانی دام ظلّه العالی با ذوق سرشار خدا داد معظم له می باشد ، امید آن که مورد توجه حضرت بقیه الله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شود :

(يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ) .

عبد الله المجتهد الفقيهي

ص: 1

ای برادر نوعی امروز من که امید است بتوفیق خداوند برادر دینی فردای من شوی، ای کسی که در گذشته سالیان دراز متدین بدین اسلام و معتقد به معارف آن و مؤمن به نبوت پیغمبر خاتم بودی، کتاب اسلام را سند خرد قرار می دادی، از پیشوایان این دین پیروی می کردی و در معتقدات خویش ثابت و استوار بودی، اکنون چه شده که آئین تازه اختیار کرده و راه و رسم جدیدی پذیرفته ای راه و رسمی که بی شک از لحاظ ماده و صورت و اصول و فروع و کتاب و احکام با اسلام و اسلامیّت متباین است و با آن از هر جهت اختلاف کلی دارد؛ و اینک از بابت حقی که ما بیک دیگر داریم از تو می خواهم که در این مطلب بکمک هم دیگر غور و بررسی کامل کرده و نهایت استقصاء و کوشش خود را در روشن نمودن حقیقت بنمائیم امید دارم طبق وظیفه که در مقام هدایت خود و رهبری دیگران برگردن است در مباحثه و مناظره هیچ امری از امور مذهبی خود را چه در باب اصول عقائد بایگیری و چه در احکام و فروع این طریقه از من مستور نداری و با کمال سادگی و وضوح خالی از هر گونه توریه و ابهام حقایق این مذهب را توضیح و تشریح نمائی زیرا شك نیست که اولین وظیفه واجب در یافتن حقیقت و متابعت راه راست این ست که مطالب با کمال وضوح آدا شود و از خدعه و تدلیس خالی باشد و همانا خدعه و تدلیس دلیل ضعف مبنی و سستی شالوده است وانگهی در این زمان که عقیده آزاد و عنان فکر رها است و پیروان مذاهب در ابراز شئون و آثار خود هیچ گونه رادع و جلوگیری ندارند.

و اگر شخصاً مطلع بر امری از امور مذهبی خود نیستی و یا حکمی از احکام کتاب بیان بر تو مشتبه است حقیقت امر را از مبلغین مذهب سنّوال کن زیرا با کمال تأسف مشاهده می شود تو و هم کیشانت دنبال طریقه میرزا علی محمد را که مؤسس مذهب بایبگری است گرفته در حالی که هیچ گونه اطلاعی بر حقیقت مذهب و کتاب های او که نسبتش را بخدا می دهد و آن ها را معجزه خویش می خواند نداری، آیا می دانی که این مرد در کربلا کتابی بنام احسن القصص و کتابی بنام قیوم الاسماء نوشت و کتابی نیز در اصفهان بنام نبوت خاصه نگاشت و کتابی هم بنام بیان نوشته و تمام دعاوی و براهین و مقاصد و احکام آئین خود را در این کتب جمع کرده است، تونه دنبال آن ها رفته و نه می روی و نه از کسی که ترا باین طریقه جدید راهنمایی کرده است راجع به حقایق این کتاب ها چیزی می پرسی - چرا از وی نمی خواهی که ترا بر این کتاب ها واقف کند شاید دلیل واضحی در آن ها پیدا کنی که دیگران را نیز آگاه نمائی و بدین وسیله جمعیت کثیری را بدین مذهب هدایت کنی چرا این کتاب ها را ظاهر و آشکار نمی کنی تا بمنزله مشعل حقانیت و لوای دعوت شما باشند زیرا تردیدی نیست که مؤلف بدین منظور بتألیف این کتب پرداخته است که آن ها را منتشر نموده و بوسیله آن ها شریعت خود را ظاهر نماید و علوم و کمالات خویش را در معرض انظار قرار دهد، و نیز آن ها را تحریر کرده است تا علومش در دسترس درس و تدریس باشد نه آن که در معرض اندراس و فراموشی در آید و در پرده استتار پیچیده شود، پس شما بچه دلیل با این شدت و سختی آن ها را پنهان می کنید، چرا این کتاب ها را افتخار دعاوی خود و زینت جامعه دین خود در میان مردم قرار نمی دهید آیا قدرت مالی شما کم یا همت های شما پست است که

برای شما مقدور نیست از آن‌ها استنساخ کرده منتشر نمایید آیا شما و حسین علی و یحیی و عباس بیش از قوت یومیۀ خود دارائی و ثروت ندارید که کتاب‌های تان را انتشار و در میان مردم رواج دهید، مگر نمی‌بینید نصاری برای نشر اناجیل و مسلمین برای ترویج و توسعه قرآن خود چه جدیتی بخرج می‌دهند ما نشنیده‌ایم در هیچ ملتی این قدر مراتب استتار نسبت بکتاب مذهبیه بجا آورده شود بلکه هیچ جامعه اعم از مذهبیه و غیر مذهبیه کتاب خود را مستور نمی‌دارند علت چیست که شما کتاب مذهبیه خود را از انظار دوست و دشمن پنهان می‌دارید با آن که سال‌های عدیده ایست ادیان آزاد شده، چرا علت این مطلب را از مبلغین خود سؤال نمی‌کنید برای چه آن اشخاصی که دعوت شما را می‌پذیرند باید از مطالب و حتی از رؤیت کتاب دینی خود بی‌اطلاع بمانند، چرا آن‌ها را به کتاب خودتان مطلع نمی‌سازید تا راه راست را از کج تشخیص دهند.

خدا ترا هدایت کند این اطاعت کورکورانه چیست؟!.

چرا بر فقایت نمی‌گوئی ما چه جواب دهیم از کسانی که سبب این پرده پوشی را از ما می‌پرسند و کنایهٔ بما می‌گویند خودتان علت‌های مرموز این اختفاء را می‌دانید.

چه بسیار پرسنده از کار او \*\*\* که آگاه باشد ز اسرار او

هر چه شما در پنهان داشتن کتاب‌های تان بکوشید باز خواهی نخواهی بسیاری از مضامین آن‌ها جسته جسته بدست مردم افتاده و کم و بیش از آن‌ها مطلع و با خبرند چون حجاب‌های اختفا همه تصنعی و پوشالی است و قدر و قیمتی بر آن نمی‌توان قائل گردید.

این کتبی که به عقیده شما تالی قرآن بلکه ناسخ آنست بقدری

با ادبیت و منطق سلیم مابین است که باید گفت زبان عربی را ضایع کرده، معارف را باستهزاء گرفته، توحید را اهانت کرده، شرایع انبیا را زشت شمرده، اسائه ادب بحکمت و فلسفه و شرافت نموده. راستی را بازیچه گرفته و با این ترهات در حقیقت بدست خود اساس دعوت شمارا یک باره از هم پاشیده است. زیرا این زیر و بم ها و تناقض گوئی ها و خلط و مزج های باطل در نظر هر ذی شعوری خود دلیل بارزی بر بطلان ادعاء و پوچ بودن کتب و تشویش و اضطراب نویسنده آن ها است و بهترین شاهد تناقض کلام و سستی بیان و گمراهی فکر و بی اساسی و سستی عقاید گوینده و انشاد کننده آن ها است و این مطلب نیز از ما پوشیده نیست که طرف داران این کتب خود باین امور بخوبی پی برده و فقط برای مقاصد پست مادّیت دست از آن ها برداشته اند. در حقیقت آن ها حاضر نی ستند این رونقی که در کار خود دیده اند و مقاماتی که برای خویش کسب کرده اند پشت پا زده شالوده و اساس جامعه خود را منهدم و این گفته های بی اساس را در هم ریزند. از این جهت این کتاب ها را در گورستان اختفاء دفن می کنند شاید بدین وسیله این مذهب سخیف را مستور داشته و کلمه سست و فاسد خود را باقی گذارند.

این ها باین آرزو هستند که با گذشت زمان آن معایب از نظر ها دور شده و در زاویه نسیان بیفتند و آن چه را خودشان صلاح دانند باسم آن کتاب ها ظاهر کنند هر چند با اصل آن مغایرت تام داشته باشد.

اگر رفقاییت این ادعای مخالفین را تکذیب کنند بآن ها بگو بیایند علی رغم دشمنان و برای این که کذب این تهمت را ثابت کنند آزادانه این کتاب ها را در دسترس عموم قرار داده شرافت خود و اساس و حیثیت مدعای

خویش را بدین وسیله حفظ کنند . بیایند علی رغم میل خود بشیوهٔ جمیع مذاهب و اُمم این کتاب ها را دلیل ادعای خود قرار دهند .

و اگر می ترسید دستورات مربوط به کیمیا گری (1) آن بدست مردمان بی افتد ممکن است از انتشار این قسمت خود داری کنید و مردم را از این فیض محروم ننمائید ولی آخر مردم شائقند علوم (2) عربیت و فصاحت و بلاغت و صحت کلام و سخن پردازی و صحت معارف را از آن بی آموزند !! اگر چه ایمان بآن نیاورند.

ای برادر خدا ترا هدایت کند بر فقاییت بگوچه جهت دارد این کتب اصلی را در پشت پرده نگاه داشته و در عوض يك مشت جزوه های کوچک را منتشر می نمائید که قسمتی از آن بطور آشکار ادعیه ایست که از عبارات ائمه طاهرین اسلام علیهم السّلام مأخوذ شده و فقط از ترتیب اولیّه آن ها را خارج ساخته و بصورت زشتی در آورده و توأم با غلط و اشتباهش کرده اند و ضمناً بعضی از کلمات متصوفه و اصطلاحات آن ها را نیز در خلال آن داخل نموده و قسمت دیگر این جزوه ها از خطب و عبارات گویندگان فارسی دزدیده شده و با کلمات و اشعار صوفیانه بهم بافته شده است چرا بر فقاییت نمیگوئی این مذهب ادعائی شما که شریعت اسلام را باطل می داند و احکام شرعیه را یک باره تغییر داده يك مشت دعاهاى بهم بافته مغلوط و سوز و گدازهای صوفیانه چه دردی را دوا می کند بیائید همت کنید و کتاب های علی محمد را که

ص: 6

- 
- 1- در کتاب بیان تعلیمات بی اساسی راجع به عمل کیمیا ذکر شده و مؤلف قدس سره بآن تعریض می فرماید
  - 2- تعریض بر این ست که در این کتاب ها بوئی از امور مذکوره استشمام نمی شود بلکه قضیه بعکس است



اساس دعوت شما است بما نشان دهید ، مجموعه های تعلیم و تربیت و حلال و حرامش را بر روی دائرة حقیقت بریزید .

آیا هیچ وقت برفقای خود گفته ؟ و یا حس کنجکاوای ترا وادار کرده است که در مقام تحقیق بر آئی و از منابع اولیه این کتب و ادله که دلیل بر حقانیت این شالوده باشد آگاهی حاصل کنی بدون آن که بآن چه از زبان این و آن بشنوی اکتفاء نمائی. با این که مؤسس این شالوده علی محمد در باب نهم از واحد ششم همین کتاب بیان بتمام پیروان خود دستور داده است که بیان را بخوانند بلکه در باب چهاردهم از واحد هشتم تأکید کرده است هر کس سواد دارد شبانه روزی هفت صد آیه بخواند و هم چنین در باب اول از واحد ششم امر کرده است هر کس باید جزوه از بیان را که اقلا- هزار بیت داشته باشد نزد خود نگاه دارد با این همه تأکید چرا به رفقای خود نمی گوئی کتاب بیان کجاست تا آن را بخوانیم و دو کتابی که حسین علی باسم ایقان و اقدس نوشته است و در آن ها اصول شریعت خود را شرح داده کجا است چرا پنهان است و نشر نمی شود. بگو مردم می گویند در کتاب های علی محمد و حسین علی مطالب کفر آمیزی نظیر ادعای خدائی علاوه بر ادعای پیغمبری و انکار معاد جسمانی و انکار معجزات مسیح بر خلاف گفته قرآن و انجیل و کتاب های عهد جدید موجود است اگر مردم دروغ می گویند بوسیله نشر کتاب هاتان دروغ آن ها را ثابت کنید بشرط آن که اگر بدین عمل اقدام کردید آن چه از کتاب های علی محمد را مورد اتفاق فرقه های مختلفه پیروان او از ازلی و بهائی بوده و آن چه از آثار حسین علی منتشر می نمائید مورد قبول پسران او عباس و محمد علی و اتباع آن ها باشد و نیز با آن چه مسلمین بلطایف الحیل با همه سخت گیری های شما در اکتفاء آن ها از کتب شما بدست

ص: 7

\*\*\*

آن چه تا کنون ذکر کردیم برای راهنمایی اهل عقل و انصاف و بیداری آنان از خواب غفلت کافی است که جملگی وظیفه توبه اینک وظیفه من آغاز می شود که با توبه بحث و احتجاج پرداخته و هیچ گونه توضیح و بیان حقیقتی را از تو مضایقه نکنم تا راه عذر بسته شود. و الله ولی التوفیق.

\*\*\*

این مطلب بر هیچ کس پوشیده نیست که بسیاری از مردم چنان مجذوب و فریفته عقاید خود می شوند و در راه ترویج مذهب خویش مبالغه می کنند که بتدریج در مباحثات از جاده انصاف خارج شده و ضمناً حبّ غلبه و تظاهر به فضل و از طرفی بغض مغلوبیت و ترس از افشاء باطل شان یک باره حسّ باطن و وجدان را کشته و فقط هوای نفس محرّک زبان آن ها می گردد که در مقابل حق و عدالت صف آرائی کرده بمکابره و مجادله می پردازند، بهر امر پوچی متمسک می شوند، مخصوصاً اگر هم نشین و طرف بحث آن ها شخص جاهلی باشد یا مجلس از اهل فضل و فهم خالی باشد یا رفقائی فی المجلس آنان را بدین گفتارها ترغیب و تشویق کنند. این گونه اشخاص با این همه شجاعت غالباً از نوشتن و طبع و نشر این گفتارها گریزانند و اگر احیاناً بدان ملزم شوند بقدر امکان سعی می کنند مطالب خود را از هر حیث منزّه و بی عیب بنویسند مبادا این نوشته ها خود سند جهل و نادانی آنان

ص: 8

---

1- نه آن که آن چه مورد اعتراض مسلمین بوده از آن ها حذف نمایند مانند بسیاری از عبارات توریة و انجیل که چون مورد استدلال یا اعتراض مخالفین آن ها بوده حذف و تحریف شده است

گردد و دعاوی فاسده و سستی دلائل آنان را در نظر عموم ظاهر گرداند بهمین دلیل است که من (مصنف) برای ریشه کن کردن این ریشه های فساد تصمیم گرفتم کلیه مباحثات خود را بنویسم و الله الهادي إلى سواء السبيل.

اینک در مقام سؤال از تو می پرسم برای چه از دین فطرت و شریعتی که بر آن نشو و نما کردی و قرآنی که متمسک بآن بودی دست کشیدی و بایگیری را انتخاب نمودی با این که بایگیری چنان چه اشاره کردیم بطور قطع مخالف اسلام است. آن چه را در جواب می توانی بگوئی یکی از سه چیز است: اول آن که چون عقاید و احکام دین اسلام را باطل یافتیم و دیدم بستگی و ارتباطی با خداوند ندارد بدین جهت از باطل بدین حق و شریعت صحیح عدول کردم این خود مطلبی است ولی البته حق خواهی داد برهان این ادعا را از تو بخواهیم که چه چیز ترا بر آن داشت که اسلام را تکذیب و بایگیری را تمجید کنی - شاید تو به عقیده خود بتوانی برهان قاطعی اقامه کنی یا آن که ما حقیقت را بتو ثابت نموده ترا متقاعد کنیم که حق ظاهر و آشکار گردد لیکن بهتر است راه نزدیک تری را طی کنیم بدین طریق که بانیان این ادعا و رؤساء این مذهب که علی محمد و حسین علی باشند خود بالمآل نه تنها ادعاء ترا تکذیب نموده اند بلکه کلام ترا باطل می دانند و پایه ادعای خود را بر حقانیت اسلام و برسالت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و کلام الله بودن قرآن و امامت علی (علیه السلام) و فرزندان او قرار داده اند و اعتراف

دارند که مهدی (علیه السلام) موعود (پسر امام حسن عسگری علیه السلام) امام بر حق است.

علی محمد در باب دوم از واحد ششم از کتاب اسماء از بیان می گوید و البته باید شهادت دهی که مثل ظهور قائم شما مثل ظهور محمد رسول الله صلی اله علیه و آله است پیش از وی آن کسی که در سابق فرقان را نازل کرده

این آیات را نازل کرده است و در باب هشتم از واحد ششم در معرفت اسم مرتف می گوید « بدرستی که خدا آیات قرآن را تعلیم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد و آیاتی را نیز تعلیم علی (علیه السلام نمود، تا آخر و نیز گفته است در آثار نقطه در کتاب فاء که ابتدا به جمله بسم الله الابهی می کند و در ماده این کلمه چنان چه شیوه او است ادامه می دهد به کلماتی مثل بهیان و ابتهان تا آن جا که می گوید (أَنَا جَعَلْنَاكَ جَرْدَانًا جَرِيدًا لِلْجَارِدِينَ) سپس گوید « بگو تا آن که ظاهر نماید خداوند کسی را که ظاهر می کند مثل آن که ظاهر کرد محمد رسول الله صلی اله علیه و آله را و هم چنین در مقاله که بجملة یا خلیل بسم الله الاقدم اقدام ابتدا می کند و ادامه می دهد سخن را بر این ماده (القدامین و القادمتان و القدمان) تا آن که می گوید «این مردم اطاعت مرا نخواهند کرد و اگر مرا متابعت می کردند بی شك موسی را قبل از عیسی و محمد «صلی الله علیه و آله و سلم» را بعد از عیسی پیروی می نمودند» و نیز در مقاله که در آن با جمله قضی اله عدد النفر بالنفی لا اله و حق علی کل نفس أن تثبتن الف الاثبات شروع می کند می گوید «تمام دین در ظاهر و باطن و اول و آخر همانا

کلمه لا اله الا الله است از آن پس کلمه محمد رسول اله «صلی الله علیه و آله و سلم» آن گاه اقرار بولایت ائمه طاهرين که حجج اله اند نموده» تا آن جا که می گوید «ما میوه های درخت اول را برای محمد رسول اله «صلی الله علیه و آله و سلم» مقدر کردیم و این از مواهب پروردگار یست که قابل قطع و منع نخواهد بود و آن گاه برای علی «علیه السلام» که امام بحق و محبوب است و سپس خاص حضرت فاطمه برك درخت اول و با این عقاید شما محشور خواهید شد» و «پس از آن اختصاص به حسن و حسین دارد که خداوند آنان را امام و پیشوای دو عالم قرار داده است و نیز در کلامی که راجع به صنعت کیمیا است چنین می گوید «شنیدی که محمد رسول اله «صلی الله علیه و آله و سلم» سنك بر شكم

گذارد» و نیز در ضمن این عبارت خود که (هُوَ هَدًا وَإِنِّي قَائِمُ الَّذِي كُلُّ يَنْتَظِرُونَ يَوْمَهُ ) می گوید «بجان خودم قسم اگر نیک بیندیشید خواهید دید که امر خدا در حق من از امر محمد رسول الله «صلى الله عليه وآله وسلم» عجیب تر است او در عرب تربیت شد و بعد از چهل سال خداوند آیات را بر او نازل فرموده و او را رسول عالمیان قرارداد و حال آن که من در عجم تربیت شدم و خداوند بعد از بیست و پنج سال که از عمرم گذشت آیاتی را بر من نازل فرمود که جمله مردم از آوردن آن عاجزند» تا می گوید « مادر پیش در قرآن وعده دادیم که آن چه بجا می آورید نسخ می کنیم» تا می گوید « ایمان آوردم بستر آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و بفارسی می گوید « محمد رسول الله «صلى الله عليه وآله وسلم» رکن هوا است و علی و ائمه «عليه السلام» حجج اله رکن ماه هستند» و در نامه که به شهاب الدین آلوسی مفتی بغداد فرستاده و اول آن اینست «بسم الله الا منع الأقدس» می نویسد «و هما نا پیش از این محمد رسول الله «صلى الله عليه وآله وسلم» بر حق و محبوب است و برای هدایت آمد و آن چه از کتاب پروردگارش باو نازل شد تبلیغ کرد و این همان ست که امروز شما بآن ایمان دارید» و در جای دیگر در ضمن این عبارت «و لله علم ما يخرج من الارض ورق الشمس و القمر» چنین می گوید « و ما استشعرتهم فى قيمة محمد رسول الله «صلى الله عليه وآله وسلم» هنگامی که از نزد پروردگار با آیات محکم برای هدایت آمد جز اندکی بوی ایمان نیاوردند تا آن جا که می گوید ذکر اول محمد رسول الله «صلى الله عليه وآله وسلم» است» و در مورد دیگر چنین بیان می کند «بدان آن چه در قرآن نازل شده بتمامی در کلمه بسم الله نازل گردیده و هما نا در آن (قرآن) همه گونه علوم وجود دارد که علم خدا بدان محیط است و چیزی از آن ها بر محمد و آل محمد «عليهم السلام» پوشیده نیست» پس از آن استشهاد کرده است بدعاء عشرات



و در کتاب ایقان مطابق نسخه خطی که نزد ما است در اثناء گفتار خود راجع برسالت موسی و مؤمن آل فرعون چنین می گوید « رب العزة برای حبیب خود می فرماید » « وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه الخ » و در باب اول بعد از ذکر آن چه در انجیل راجع به علائم رجعت حضرت مسیح و انتضاء این جهان است می گوید « لهذا از شریعت فیض محمدی و از سحاب فضل احمدی محروم شدند » و در ابتداء کلامش در تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه عبارت خود را این طور آغاز می کند « و بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحاء به یثرب » و در اواخر باب دوم گفته است « مثل در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت (یعنی محمد صلی اله علیه و آله) فرمایش فرموده و لکن رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» و خاتم النبیین (1) .

منظور از تمام این شواهد این بود که با کلمات پیشوایان مذهب باب و بهاء و اعترافات صریح آنان حقانیت اسلام را بر تو ثابت کنیم ولی تو خود می دانی که بعضی از مبلغین شما جسسته جسسته و بطور پنهانی اذهان شما را با يك رازی آشنا کرده اند رازی را که ما نیز بخوبی از مدت ها پیش بدان بی برده و می بینیم بسیاری از مبلغین در دعوت غیر اهل اسلام بدین حربۀ متمسک می شوند و بالصراحة دشمنان اسلام را به ضدیت و مخالفت با اسلام تحریص و ترغیب می کنند . آری این راز که اذهان شما نیز با آن کم و بیش آشنا شده است همانا جرئت و جسارت به مقام قدس خاتم الانبیاء «صلی الله علیه و آله و سلم»

ص: 13

---

1- دانستی که روساء مذهب پوچ بابت و بهائیت اعتراف برسالت و ختمیت محمد بن عبد الله صلی علیه و آله و امامت ائمه هدی علیها السلام دارند و بنابر این جای هیچ انکاری باقی نمی ماند مگر از روی جدال و عناد که البته از باب اقوال باطل و غرض های فاسد هیچ گونه رادعی از انکار بعد اقرار ندارند

و جلالت کلام الله مجید است چنان چه در بعض انتشارات آنان که به طبع رسیده این نکته را بخوبی یافته ایم و نیز می دانیم که این کار به تحریک چه مقام و بدست چه اشخاصی جامه عمل پوشیده است طرز عمل و القاء این شبهه این طور صورت عمل می گیرد که ابتدا با اشارات و کنایه ها بتو چنین تلقین می کنند که دین اسلام و کتاب و قانون آن حقیقت ندارد لکن این ظهور و سر نقطه چنین اقتضا می کرده است که قلوب مسلمانان را در بدایت امر تألیف و بحقایق اسلامی مأنوس کنند آن گاه اذهان آنان را آماده کرده و جسته گریخته بآنان گوشزد کنند که دین اسلام مانند سرابی پی حقیقت است . به به ، مرحبا و آفرین بر این ظهور و نوری که مردم را به پرتو خود به خیانت و نادرستی می کشاند و ابتداء آنان را فریب داده و دیانت اصلی ایشان را مانع و سنگ راه قبول این دعوت جدید قلمداد می کنند و مسلم است که اساس این دین با چنین خط مشی بر خلاف عقل و منطق سلیم است زیرا ملتفت نیست که تصدیق ضمنی به حقانیت اسلام و انکار بعدی آن خود یگانه موجب ضعف و شکست است.

أما جواب دوم تو در مقابل سؤال ما این ست که ادعا کنی دین اسلام بر حق است و این مذهب جدید برای اصلاح و تکمیل آن آمده است این جواب را دو گونه می توان تفسیر نمود: یکی این که بگوئیم مقصود تو این ست پیغمبر اسلام «صلی الله علیه و آله و سلم» و قرآن عقاید و احکامی آورده اند که شایسته و کامل نیست این جواب نیز شبیه بجواب اول و خود یک نوع انکاری از حقانیت اسلام است که رد آن را به تصریح پیشوایان مذهب خودتان در صفحات پیش ذکر نمودیم، زیرا پیغمبری که بتصدیق خودتان از جانب خداوند مبعوث شده و کتابی که از طرف رب العزة نازل گردیده است محال ست نا شایسته و ناقص



و یا فاسد باشد، بلی اگر پیغمبری دروغ با کتابی مجعول مدعی مذهب شود خواهی نخواهی بدعتی است غیر صالح و ناشایسته.

تفسیر دیگر این که بگوئی دین اسلام بالذات بر حق و صحیح و کامل است لکن اغراض فاسد دشمنان و هواهای شیطانی آنان زوائد و چیزهایی که بر خلاف اصول اسلام است بآن آمیخته اند و بابتی گری برای آن آمده است که آن زوائد نا مأنوس را از اسلام خارج کرد و آنان را از هر گونه آلودگی پاک و منزّه نماید چنان چه مذهب پرستان بعقیده خود عیسویت را از خرافات و آلودگی های ناروا تهذیب کرده است.

این جواب نیز قابل قبول نیست زیرا متأسفانه بایگیری بطور آشکار بر خلاف اصول مسلمة اسلامی قدم برداشته بسیاری از ضروریات این مذهب را که مورد اتفاق و اجماع کلیه مسلمانان است باطل شمرده و در احکامی که بشهادت هر عاقلی از مسلمات قرآن و اسلام است از قبیل احکام ارث و نکاح و طلاق و شهود و روزه و نماز و غیره تغییر و تبدیل داده است خداوند ترا هدایت کند بین چگونه مبلغین حقیقت را بر تو مخفی داشته اند چرا در کتاب بیان (باب) و صحیفه الاحکام بهاء دقت نمی کنی چرا آداب نماز و روزه را در این کتاب ها نمی بینی تا خود تصدیق کنی چگونه در این دو عبادت که ضروری دین اسلام است و لب لباب این شریعت مقدس است تصرف های ناروا بعمل آمده است این ها کجا و اصلاحاتی مانند اصلاحات پرستان ها که در مذهب مسیح نموده اند کجا، تو خود می دانی هدف نهائی و منظور اصلی پرستان ها حفظ حقایق انجیل و احکام نصرانیت است و با يك انقلاب و تحول این شریعت را از افکار موهومه پاپ ها و خرافات و بدعت های ننگین آنان مهذب داشته و ادعا کردند که سجده بر صورت هائی که ساخته انسان است

و تأویل و تفسیرهایی که بر خلاف عقل و منطق سلیم است و هیچ ارتباطی با احکام و قوانین شریعت ندارد و اموری مشابه آن در دین نصرانیت بوسیله پاپ هائی که خود را فرستاده و نایب خاص مسیح دانسته و خیال می کنند آراء آن ها الهامات ربانیه است و باید مقدس شمرده شود در دین مسیح وارد شده است این ست اصلاحات پروتستان ها و آن بود اصلاحات شما سوم جوابی که در مقابل سؤال ما می گوئی این ست که بگوئی دین اسلام و قرآن بر حق و کلیه دستورات آن از طرف خداوند و حاوی جمیع مراتب کمال و صلاح است لکن طریقه بایبگری ناسخ آن است چنان چه اسلام نیز خود ناسخ ادیان گذشته بوده است و همان طوری که کلیه ادیان سلف آمدن دین اسلام را بشارت داده اند اسلام نیز بایبگری را بشارت داده است و آن چه در دین اسلام از بشارت بر بایی گری موجود است بر حقانیت این طریقه کافی است و ما بنای صحت طریقه خود را بر اسلام قرار داده و در دعوت و تبلیغ همه جا رجوع با سلام کرده و بقرآن و احادیث و روایات ائمه طاهرین علیهم السلام تمسک و استدلال می کنیم .

می گوئیم آری اساس و جوهر دعوت شما همین است و پیشوایان این طریقه نیز چنان چه در سابق اشاره نمودیم و بعداً نیز در جای خود متذکر خواهیم شد پیوسته بر این مطلب تصریح کرده اند و اگر شما در بین خود بطور خفیه اسراری غیر از این و قرارداد هایی متناقض با این مطلب دارید کما این که این امر منسوب بشما و از شاهکارهای بسیاری از مبالغین شما است خود بهتر می دانید که این اقرار بعد از انکار و این نوع دروغ و حيله و تزویر که دلیل بر سستی اساس و گمراهی این طریقه است از تنگین ترین خیانت ها و زشت ترین خیانت ها است.

اکنون باید دانست که اثبات هر گونه مدعا قبلاً مستلزم اینست که وجود آن مدعا بالذات امکان پذیر بود و موانعی برای تحقق آن نباشد و پس از آن دلیل برای تحقق وقوعش اقامه شود بنابراین در صورتی که این دواصل موجود نباشد و وجود مدعا ملازم با مانع گردد مسلماً اقدام بر اثبات آن بیهوده و حاکی از جهالت و بی اطلاعی مدعی است و در این صورت چون دعوی علی محمد بالطبع ملازم با موانع بسیاری است نه تنها مسموع نیست بلکه خود دلیل بر بطلان و غیر منطقی بودن حجت آنست.

اکنون ما بذکر آن موانع می پردازیم : و اگر بعد از توجه باین موانع برای تو جای استدلالی بر حقانیت دعوی خود باقی ماند البته ما در آن بررسی کافی خواهیم کرد و اگر آن موانع ترا متقاعد کرده و بطلان این ادعا را برای تو ثابت و آشکار نموده از خداوند سپاس گزار می شویم که راهنمای بندگان او است و حق را به آسان ترین راه ظاهر فرموده.

اینک بتوفیق الهی می گوئیم با آن که کتاب های شما در دسترس مانست و هر چه بیش تر در طلب آن ها می کوشیم میان ما و آن ها ( بر خلاف حقیقت و حکمت) بیش تر پرده استتار حائل می گردد ولی خوشبختانه با مساعی خستگی ناپذیر خود موفق شده ایم مقدار کمی از آن کتاب ها را در نسخه های متعدده تحصیل کنیم و در این جا فقط بآن چه مورد اتفاق این نسخه ها است اعتماد کرده و از کتاب بیان و الواح شالوده دعوت و جوهر ادعاء شما را به جامعه معرفی می کنیم و آن چه از این گفته استدلال کنیم گوینده کتاب و محل آن را ذکر کرده و عین الفاظ آن را نقل می کنیم تا شما با مقابله آن چه در نزد خودتان است صحت و مطابقت آن را تصدیق کنید .

نخست آن که میرزا علی محمد در دعوت خود متزلزل و بر ادعا های

گونگون است. يك مرتبه ادعا می کند نائب امام زمان روحی فداه است و از این جهت نام خود را باب گذارده و اول نوری که ظاهر شده است مولای خود حجة الله علیه السلام را قرار می دهد چنان چه در احسن القصص که در تفسیر سورة يوسف است بدین عبارت تصریح می کند «خداوند مقدر فرموده که این کتاب در تفسیر احسن القصص خارج شود از طرف م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب بر بنده او (که مرادش خود او است) که بر تمام مردم حجة بالغه خداوند باشد ای جماعت شاهان و شاهزادگان دست از مملکت خداوند بردارید علی الحق بالحق جمیلا تا آخر «مخاطبه او با پادشاه ایران محمد شاه» و باز در تفسیر سورة يوسف گفته است «نگوئید چگونه کسی که بیست و پنج ساله است از طرف خداوند سخن می گوید بشنوید به پروردگار آسمان و زمین قسم من بنده خدایم و از جانب بقية اله المنتظر امام شما که خداوند بینات و براهین بمن داده است» و حسین علی نیز در اواخر کتاب ایقانش از اول کتاب قیوم الاسماء این کلام را از علی محمد نقل می کند «جانم سر تا پا فدای تو ای بقية اله از دشنام در راه تو خوشنود و جز کشته شدن در راه محبت تو آرزویی

ندارم و خداوند حافظ قدیم مرا کافیت» و در کلام خود خطاب به ملا محمد علی مازندرانی ملقب به قدوس مطالبی می گوید که خلاصه آن چنین است «اول طرزی که ظاهر و پرتو افکن شده و سپس عالم را بنور خویش منور کرد حضرت نور و محو کننده حجاب های ظلمت حجة اله مولای من ست» و به زرین تاج که لقبش راقرة العین نهاده خطاب کرده می گوید «رجعت قائم عجل الله فرجه هما نا ظهور این نور است» ولی همین علی محمد که تا این جا خود را فقط باب امام می دانست جای

دیگر ادعا می کند که او خود حضرت مهدی (علیه السلام) دوازدهمین از ائمه اثنی عشر شیعیان و چهاردهمین معصوم است چنان چه در کتاب بیان در ذکر بسمله و نقطه و اعتماد بر تأویل حروف مقطعه و ذکر کلامی بر طریقه شیعه اثنی عشری در شماره امامان و معصومین می گوید «رسول الله و امیر المؤمنین و زهرا (علیهم السلام) و امام ها را يك يك ذکر می کند تا آن جا که سیزدهم حسن عسکری است «علیه السلام» چهاردهم بهائی است که در شب قدر نازل گردید» و در نامه که بشهاب الدین آلوسی نوشته می گوید «هما نا منم مهدی موعود هر که بقرآن ایمان دارد فرض است بدانند که منم آن کسی که به ظهور وی وعده داد شده است» همین علی محمد مدعی مهدویت جای دیگر ادعا می کند که او پیغمبری است که خداوند او را مبعوث و در بین خلایق فرستاده است و کتابی بروی نازل فرموده که جن و انس از آوردن مثل آن عاجزند و هم چنین ادعا می کند که احکام عملیه از میان مردم برداشته شده و آنان را نهی می کند به غیر از کتاب بیان بکتاب دیگری عمل نشود و در مقابل قرآن افتخار می کند و مدعی است قادر است قرآنی که در مدت بیست و سه سال نازل شده است در ظرف چهار روز نظیر آن را بیاورد حتی می گوید «امر من از امر رسول

اله صلی اله علیه و آله عجیب تر است».

اینک شمه از دعاوی او را از بعض کلمات خودش شرح می دهیم:- از نامه که بملا محمد علی مازندرانی نوشته است می گوید «تفسیر شأن پیغمبر و مناجات شأن ولی و علم شأن باب ها است و ما این شئون را ظاهر کردیم».

و در تفسیر سوره یوسف گفته است: «خدا بمن وحی فرموده که اگر خدا را دوست می دارید مرا اطاعت کنید» و در نامه اش بآلوسی می گوید

«خدا مرا مبعوث نمود همان طوری که پیش از من محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را مبعوث کرد» و نیز گفته است «ما آن چه عمل می کردید از شما برداشتیم» آن گاه می گوید «و جز آن چه در بیان نازل شده است پیروی نکنید که آن چه نفع و صلاح شما در آن است همین است» و نیز گفته است «روزی که فرقان بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده تا روزی که خداوند بیان را بر من نازل فرموده هزار و دویست و شصت سال است و گفته است آن چه در بیست و سه سال نازل شده اکنون در چهار روز نازل می شود پس نزد من حاضر شوید تا صدق این مدعا را مشاهده کنید (1)» و در تفسیر سوره یوسف می گوید «اگر جن و انس دست در دست هم دهند همانند این کتاب را نتوانند آورد هر چند تمام اهل زمین و برابر آن ها از کسان دیگر دستیار آن ها باشند» و همان طوری که در جای دیگر اشاره کردیم در کتاب بیان چنین می گوید «بجان خودم قسم است اگر فکر کنید خواهید دید امر خداوند درباره من عجیب تر است از امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پیش از من اگر شما فکر کنید ...» و نیز می گوید «او در عرب تربیت شد و بعد از چهل سال آیاتی بروی نازل شد و برای مردم پیغمبر شد بگو من در عجم تربیت شدم و در بیست و پنج سالگی آیاتی را خدا بر من نازل کرد که تمام از آوردن همانند آن عاجزند و گفته است بجان خودم اول کسی که بر من سجده کرد محمد است و پس از آن علی و شهداء بعد از علی و سپس ابواب هدایت این ها هستند که با پروردگارشان سبقت جسته اند و این هایند رستگاران» این ها بود شمه از ادعا های علی محمد که تا آن جا که در دسترس ما قرار داشت بیان نمودیم و ما جز باندکی از نوشتجات او دست

ص: 20

---

1- مخفی نماند که جمله های او عربی و مغلوط و رکیک است و ما صحیحا معنی کرده و مضمون آن را تحریر می کنیم.

نداریم و شك نیست ادعا های دیگری نظیر این ها دارد که در موقع خود ذکر کرده در اطراف آن بحث خواهیم نمود.

اکنون می پردازیم بدعاوی حسین علی ملقب به بهاء. وی ادعا می کند که خداوند او را مبعوث فرموده و با معجزات او را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده است و این که وی مسیح است که برای دفعه دوم آمده است تا گفتارهای قبلی خود را تکمیل نماید و نیز مدعی است کتابی بنام اقدس بروی نازل شده است که دارای شریعت و احکام است (البته شریعتی سرتا پا مخالف شریعت اسلام). هم چنین در نامه که در آن بابی های ازلی و اتباع میرزا یحیی صبح ازل را تکفیر می کند می گوید « خدا مرا مبعوث کرده و با آیات بینات » (مقصود معجزات آشکار است!) بسوی شما فرستاده است. من تمام کتب الهی و صحف آسمانی و آن چه در کتاب بیان نازل شده است تصدیق می کنم» در ضمن همین رساله بنامه که در جواب نامه یکی از کشیش های اسلامبول نوشته و بخیال خود کلام خداوند دانسته تذکر داده و در آن می گوید « قوله تعالی هما نا نوشته تو در ملکوت پروردگار رحمن تو حاضر شد .... تا آخر » آن گاه به کشیش خطاب کرده و از او می خواهد که ملت مسیح را بطریقه وی دعوت نماید و می گوید : « بگوای قوم بار دیگر روح القدس بسوی شما آمده تا آن چه را که قبلا گفته است برای شما کامل کند همان طوری که در

الواح وعده این امر بشما داده شده است اگر اهل معرفت باشید .... بدان آن کسی که باآسمان ها بالا رفت بار دیگر بدرستی نازل شد و نسیم های بخشش او بر عالم وزید» حال برگردیم و قدری در ادعا های میرزا علی محمد که بیانش گذشت تأمل کنیم و از روی کمال مروت و انصاف قضاوت کنیم آیا این گونه دعاوی ممکن است بر اساس حق و حقیقت باشد یا نه؟

بر هیچ کس پوشیده نیست که هر گاه مدعی در دعاوی خود مطالب متناقض اظهار کند و آن چه را در يك مورد تصدیق می کند در مورد دیگر تکذیب یا انکار نماید بطور قطع ادعای او از درجه اعتبار ساقط است و این نوع تناقض و خلاف گوئی خود شاهد کذب آن ادعا و دلیل بارزی بر فساد و نادرستی آن است :

حال خود از روی وجدان پاک قضاوت کن اگر کسی بگوید من نائب فلان شخص هستم بعد بگوید خود فلانی هستم آیا هر ممیز با شعوری نمی فهمد که این دو کلام متناقض است و حتماً شخص دروغ گوئی برای پیشرفت مقصود خود باقتضاء زمان و مکان و حال مخاطب خود بچنین کلامی مبادرت کرده است: مگر نمی بینی در یک جا می گوید من بنده خدایم که بمن آیات بینات داده است و از جانب بقیة الله امام منتظر شما آمده ام و آن طرزی که ظاهر شده حجة الله مولای من است و در جای دیگر می گوید من آن مهدی موعودم که شما را بظهور آن وعده داده اند، آیا هر کدام از این دو ادعاء دیگری را تکذیب نمی کند و آیا این تناقض گوئی خود یکی از موانع قبول صدق این دعوی و دلیل بطلان آن نیست و برای هر شخص عاقل و منصفی کافی نیست که بنحو کامل از ماهیت آن اطلاع حاصل کند؟ اما خوشبختانه این گونه تناقض ها یکی دو تا نیست و ما مجبوریم چند مورد دیگر را نیز ذکر کنیم؟

این مرد همان طوری که ذکر کردیم بدفعات متعدده بحقانیت اسلام اقرار نموده و رسالت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامت یازده امام را تصدیق کرده و آن را از جانب خدا می داند حتی پایه دعاوی و خیالات واهی خود را بر اساس این تصدیق می گذارد ولی او باین اعترافات سند بطلان سائر



دعاوی خود را بطور آشکار بدست می دهد زیرا شکی نیست که این دعاوی مخالف با احکام شریعت اسلام و ضروریات این دیانت مقدس و مذهب حقه امامیه است مثلاً ادعا می کند من مهدی موعودم و خداوند مرا بر سالت مبعوث نموده و بمن وحی فرستاده است و کتابی نیز با خود می آورد که مبنای یک شریعت جدیدی است که کاملاً مخالف با شریعت اسلام است با این که این دعاوی با آن چه بطور یقین از دین اسلام و قرآن و مذهب امامیه و اخبار پیغمبر و ائمه طاهرین «صلی الله علیه و آله و سلم» ثابت گردیده مخالفت و مباحثه دارد.

اکنون بشرح این مخالفت ها مبادرت می نمائیم اولاً او مدعی است که مهدی موعود است در حالی که اسم او میرزا علی محمد و پدرش میرزا رضای بزاز شیرازی و مادرش خدیجه است و اول محرم یک هزار و دویست و سی و پنج هجری در شیراز متولد شد. پدرش در زمان شیر خوارگی او مرده و در دامان دایی خود میرزا سید علی تاجر تربیت شده است و در اوائل بلوغش دایی مذکور وی را به تجارت خانه خود آورده و دستورات لازمه تجارت را بوی آموخت سپس او را با خود بوشهر برد و تا سن بیست سالگی در آن جا اقامت داشت در ایام اقامتش در شیراز و بوشهر مقداری از صرف و نحو را آن طوری که تاجر زاده ها از روی تفنن می آموزند تعلیم گرفت اندکی از حکمت نیز بیاموخت ولی تجربه های متعددی نشان داد که آن چه را خوانده است بطور کامل فرا نگرفته و اغلاط بی شماری در کلمات وی موجود می باشد. خودش می گوید در نزد نظام العلماء تبریز در کودکی صرف و نحو را خوانده ام و این بهترین شاهد این مدعی است. بلی چیزی که قابل انکار نیست ریاضت های سخت و مشکلی است که در بوشهر برای تسخیر ستارگان تحمل کرده بطوری که خالویش از اعمالش به تنگ آمده برای

این که او را از خیالات ریاضت کشی خارج کند و وی را بتکمیل مدارج علمی نائل سازد او را به عتبات می فرستد. نام برده ابتدا مدتی در کربلا اقامت نموده و در جلسات تدریس سید کاظم رشتی که مطالب شیخ احمد احسانی را تقریر می کرده است حاضر می شود و تا بیست و پنج سالگی در عراق می ماند و آن گاه بیوشهر مراجعت می کند. در نوزدهم شعبان 1261 حکومت وقت وی را بشیراز احضار نموده زندانی نمود. وی مدتی در زندان های شیراز بسر برد. سپس باصفهان منتقل می شود و از آن جا به قلعه چهریق در باکوی آذربایجان فرستاده تا بالاخره در 27 شعبان 1265 در تبریز کشته می شود.

با این که ضرورت مذهب امامیه و صریح اخبار متظافره و فرمایشات ائمه طاهرین علیهم السلام و موافقت جمعی از علماء اهل سنت و جماعت آنست که مهدی موعود فرزند صلیبی امام حسن عسکری علیه السلام و در سامراء از حضرت نرجس که ام ولد است شب پانزدهم شعبان 256 هجری متولد شده و پدر بزرگوارش آن حضرت را به عده از شیعیان خود نشان داده و مخصوصاً تنصیص فرمود که مهدی منتظر علیه السلام او است که غیبت خواهد کرد و جماعتی از اهل تاریخ مانند ابن خلکان در کتاب تاریخ خود و این حجر در صواعق ولادت و صفات آن حضرت را ذکر نموده اند و احدی تاریخ وفاتش را ذکر نکرده است و این مطلب بقدری واضح بود که خلفاء عباسی معاصر آن حضرت از گفته های خود ائمه علیهم السلام می دانستند که حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری است و باین جهت با جدّیت تمام در تعقیب آن حضرت بودند و حتی چند نفر از کنیزان حضرت عسگری را تحت مراقبت و تفتیش قرار داده بودند که مبادا بحضرت مهدی علیه السلام آبتن باشند.

اکنون بذکر پاره ای از آن اخبار از رسول اکرم صلی اله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت پرداخته و از هر حدیثی قسمتی که تصریح بنام و نسب مهدی علیه السلام نموده ذکر می کنیم و برای اجتناب از اطاله کلام از نقل تمامی حدیث خودداری می نمائیم ولی مأخذ هر يك را بانضمام مصنف و تاریخ تصنیف آن کتب می نگاریم: تا برای طالبین مراجعه بآن اخبار و سند آن ها ممکن و سهل (1) باشد اینک بذکر کتاب هایی که از آن ها نقل حدیث می شود می پردازیم:

1 - کتاب سُلیم و او کسی است که درك حضور امیر المؤمنین «علیه السلام» و سلمان فارسی را کرده و از آن دو بزرگوار روایت کرده است.

2 - کتاب غیبت فضل بن شاذان که از اصحاب خاص حضرت رضا «علیه السلام» است و درك زمان ولادت حضرت حجت را کرده و در زمان حضرت عسکری علیه السلام وفات نموده است.

3 - کتاب اصول کافی ثقة الاسلام که از تمام محدثین در نقل حدیث محتاط تر و اتقان و دقتش بیش تر می باشد شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی متوفی در سال 328 هجری یعنی یک سال قبل از غیبت کبری.

4 - کتاب غیبت شیخ ابو عبدالله محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی که در سال سی صد و چهل و دو هجری تالیف شده است.

5 و 6 و 7 - کتاب اختصاص و امالی و ارشاد دانشمند عالی مقدار شیخ مفید متولد در سال 333

8 و 9 - کتاب اکمال الدین و کتاب عیون الاخبار شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی متوفی در سال سی صد و هشتاد و يك هجری

ص: 25

---

1- مخفی نماند که غالب آن اخبار از روایات مسنده و معتبره است

10 - کتاب کفایت الاثر شیخ بزرگوار علی بن محمد بن علی خزاز معاصر ابو جعفر صدوق.

11 - کتاب مقتضب الاثر شیخ احمد بن محمد بن عیاش متوفی در سال چهار صد و یک هجری

12 - کتاب غیبت شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی متوفی در سال چهار صد و شصت هجری

13 - کتاب فرائد السمطین حموی شافعی

14 - کتاب مناقب خطیب فقیه بن مغزلی شافعی.

و غیر از کتب نام برده کتاب های دیگری که در محل خود اسامی آن ها را ذکر خواهیم نمود . و اینک بذکر اخبار می پردازیم.

1 - کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت روایت نموده اند از کتابی که در سنه سی صد و سیزده هجری تالیف شده و مؤلف آن شفاهاً حدیث را برای آن ها روایت نموده و نیز صدوق در کتاب عیون و باب بیست و هشتم اکمال الدین و شیخ مفید در اختصاص و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در احتجاج و حموی شافعی در باب سی و دوم از سمط ثانی از فرائد السمطین با سندهای متعدده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که وی در نزد فاطمه علیها سلام اله لوحی دیده است که در آن خداوند اسامی هر یک از ائمه علیهم السلام و شماره آن ها را ذکر فرموده است. در این لوح بعد از ذکر حسن عسکری می فرماید « آن گاه خداوند آن را ( دین و حقایق آن را ) به فرزندش م ح م د کامل فرمود که آن حضرت رحمت عالمیان و دارای جمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب است »

2 - و نیز صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و در عیون به

سندی که غیر از سند گذشته است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرزندان خود را جمع فرمود و برای آن‌ها نوشته‌ی بخط علی علیه السلام و املاء رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد که در آن چه در حدیث لوح جابر اشاره کردیم بتمامی ذکر شده بود.

3- هم چنین صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و در عیون به سندی غیر از اسناد مذکوره از امام ششم علیه السلام روایت کرده که فرمود صحیفه‌ی یافتیم که باملاء رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» است و در آن صحیفه همان حدیث لوح را بالتام ذکر می‌فرماید.

4- و نیز صدوق در باب بیست و هشتم اکمال الدین و خزاز در کفایة الأثر از جابر انصاری حدیثی روایت کرده اند که در آن حضرت رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» تعداد ائمه علیهم السلام را ذکر می‌فرماید که قسمتی از آن چنین است. «بعد از آن حسن بن علی (یعنی عسکری علیه السلام) آن گاه هم نام و هم کنیه‌ی من که حجت خدا در روی زمین و بقیة‌اله در میان بندگان خدا و پسر حسن بن علی است و بدست خود شرق و غرب زمین را فتح خواهد کرد و از میان مردم غیبت می‌کند غیبتی که کسی جز آن که خداوند قلب او را به ایمان امتحان فرموده است بامامت وی باقی نخواهد ماند.

5- صدوق در کتاب عیون و در باب بیست و هفتم از اکمال الدین و طبرسی در احتجاج و حموی در باب سی و دوم از سمط دوم از فرائد السمطین روایت کرده اند که حضرت باقر علیه السلام بجابر انصاری فرمود «ای جابر آن چه از صحیفه بچشم خود دیدی برای ما حدیث کن» پس جابر شرح صحیفه حضرت زهرا علیها السلام و آن چه در آن از اسامی ائمه یکی بعد از دیگری و نام های پدران و مادران شان در آن ذکر شده است بیان می‌کند تا می‌رسد به

حضرت عسکری علیه السلام و چنین می گوید آن گاه ابو القاسم محمد بن الحسن «علیه السلام» حجت خدا بر مردم که قائم است و نام مادرش نرجس می باشد.

6 - شیخ طوسی در امالی در ضمن حدیث صحیفه و مقابله امام پنجم نسخه خود را با نسخه جابر بعد از بیان اسامی هر يك از ائمه تا حضرت هادی و عسکری علیهم السلام این جمله را از جابر نقل می کند «و خلف محمد (علیه السلام) و او مهدی آل محمد است که زمین را پر از عدل می کند همان طوری که از ظلم و جور مملو شده است

توضیح - مراد از لفظ خلف فرزند صلبی است که پس از مردن پدر در مقامات و آثار جانشین او است بنابراین خلف در این حدیث کسی است که پس از رحلت حضرت عسکری قائم مقام امامت هنگام مردن حسن عسگری می شود و آن کس فرزندش حجت بن الحسن «علیه السلام» است.

7 - خزاز در کفایة الاثر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیثی روایت کرده که در آن شماره ائمه علیهم السلام و صفات و خصائص آنان ذکر شده و از جمله خصائص حضرت عسگری آن را قرار می دهد که او پدر حجت اله است و می گوید «خارج می شود از صلب «پشت» حسن علیه السلام قائم ما خانواده که زمین را از عدل و داد پر می کند هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد»

8 - و نیز خزاز در کفایة الاثر و حموینی شافعی در باب سی و یکم سمط ثانی از فرائد السمطین از ابن عباس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده اند که در ضمن مکالمه ای با یک نفر از یهود تعداد ائمه را یکی بعد از دیگری ذکر می فرماید تا می رسد بحسن عسگری می فرماید «پس از آن که حسن در گذشت پسر او حجت بن الحسن محمد است که اوست مهدی «علیه السلام» و جمله این ها 12 نفرند»

و این حدیث را فضل شاذان در کتاب غیبت از محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از ابان بن تغلب از عکرمة از عبداللہ بن عباس از رسول اللہ «صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم» روایت کرده است

9- و خزاز در کفایة الاثر حدیثی از ابن عباس از پیغمبر «صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم» روایت کرده که در آن شماره ائمه یکی بعد از دیگری ذکر شده است تا حسن عسگری و بعد می فرماید وقتی حسن در گذشت پسر او حجت است.

10- و خزاز در کفایة الاثر روایت نموده به سه سند از اصبع بن نباته و شریح بن هانی و عبد الرحمن بن ابی لیلی که هر یک روایت کرده اند از امیر المؤمنین علیہ السلام از پیغمبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) حدیث مفصلی را در چگونگی خلافت و امامت از آدم علیہ السلام تا می رسد بامام حسن عسگری و می فرماید «حسن امامت را بفرزند خویش حضرت قائم تحویل می دهد آن گاه آن حضرت از مردم غائب می شود تا آن قدر که خدا بخواهد و برای او دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است» سپس می فرماید «الحذر الحذر وقتی که فرزند پنجم از هفتمین ایشان غائب شود»

11- و نیز خزاز روایت کرده است از محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین «علیه السلام» از پیغمبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) در حدیثی که آن حضرت به علی «علیه السلام» می فرماید «و از ذریه تو می باشند ائمه پاک و مطهر و عن قریب بعد از من فتنه سخت و شدید ظاهر خواهد شد و این هنگامی است که شیعیان فرزند پنجم از هفتمین ائمه را نیابند»

## توضیح

شاید کسی که در این دو حدیث تا قبل از سال یک هزار و دویست و شصت نظر می کرد تعجب می کرد و می گفت آیا بعد از غیبت چه فتنه ممکن

ص: 29

است ظاهر شود که از سایر فتنه های اسلامی مهم تر و هولناک تر باشد در حالی که آن فتنه ها موجب آن اندازه اختلاف شدید بین مسلمانان و آن همه خونریزی ها و شهادت دودمان پیغمبر و اسیری اهل بیت آن حضرت و شیوع ظلم و جور و فسق و فجور و ریختن خون مردمان پاک طینت و درست کار و دور کردن امامان از حقوق حقه الهیه و غیره گردید لکن اگر همین شخص وقایع و حوادث بعد از 1260 هجری را می دید معنای این دو حدیث و اسراری که در این دو روایت نهفته است می فهمید خواهی نخواهی تصدیق می کرد که این فتنه از سایر فتنه های اسلامی امتیاز دارد و اعتراف می نمود که بسیار جا دارد مردم را از این فتنه ترسانید و بر حذر داشت زیرا سر لوحه این فتنه دور انداختن قرآن کریم و تمسک بگفتارهایی از قبیل «انا جعلناک جرداناً جریداً للجاردین» یا کلمات بهم بافته نظیر آن می باشد یکی از جنایات این داعیه باطل اینست که روزی مجسمه و جاهت و ملکه زیبائی زرین تاج قزوینی ملقب بقره العین در قریه دشت نزدیک بسطام با صورت باز و چهره زیبا در بهار عمر و نهایت جمال بالای منبر رفت و با صدای بلند در میان مردم فریاد زد «که به ظهور باب شریعت محمد باطل شد و چون احکام این شریعت تازه هنوز بما نرسیده است اکنون در دوره فترت هستیم و عمل باحکام محمد لغو و باطل است بنابراین امروز ما هیچ گونه حکم یا تکلیفی نداریم نه چیزی بر ما حرام و نه بر ما عتاب و عقابی است» آن گاه حکم داد که زن ها پرده از چهره بگیرند و خود با دسته از بیگانگان داخل خانه شد.

(شد آن چه شد که لب نکنم تر بگفتنش)

(از من می پرس چون شد و می باش خوش گمان)



یکی دیگر از جنایات این فتنه اینست که ملا حسین بشروئی هنگامی که در جنگ غالب شد و دشمنانش فرار کرده و بدهکده فراد از دهات مازندران پناهنده شدند . وی آنان را تعقیب نموده و وارد دهکده گردیده اهل آن قریه را که بهیچ وجه در جنگ با او شرکت نداشتند بتمامی از زن و مرد و بچه و پیر و جوان بکشت و ده را خراب کرده آتش زد آن وقت حسین علی بها در صفحه هشتاد و هشت از کتاب ایقان در شأن ملاحسین بشروئی مزبور این عبارت را بفارسی می گوید «و از این جمله ملاحسین است که محل اشراق ظهور شدند» آن گاه بعربی جمله می گوید که مفهوم آن اینست «اگر او یعنی ملا حسین نبود خداوند بر عرش رحمانیت خود مسلط نمی شد و بر کرسی صمدانیت خود قرار نمی گرفت» و در نزد ما نسخه ای است خطی در هشتاد ورق که عبارات فوق الذکر تقریباً در هشت ورق بآخر مانده اش ذکر شده فعلاً بهمین مقدار از ذکر لا طائلات آنان قناعت می کنیم و شاید بعداً نیز امثال این کلام را از کفر و الحاد این طایفه بیان نمایم . و باز از جنایات این فتنه اینست که بسیاری از مردم را که بر فطرت اسلام متولد شده اند بگمراهی انداختند بنحوی که از روی جهالت ضروریات دین را منکر شده و مرتد فطری گردیدند شریعت حقه را

تغییر داده و کتاب خدا را متروک و مهجور نمودند.

12 - ابن مغزلی در مناقب روایت کرده است از جابر از رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» حدیثی را که در آن عدد ائمه را برای جنبدل یهودی ذکر می کند تا می رسد بحسن عسکری علیه السلام پس می فرماید «و بعد از او فرزندش محمد «عجل الله تعالی فرجه و الشریف» است که مهدی و قائم و حجت خوانده می شود و غائب می گردد و پس از غیبت ظهور می کند و بعد از خروج عالم را پر از عدل و داد می نماید همان طوری که

از ظلم و جور پر شده است و خوشا بحال مردمانی که در غیبت آن حضرت پای ثبات استوار کنند و بر این فتنه شکیباً باشند» و این حدیث را فضل بن شاذان در کتاب غیبت نیز از محمد بن حسن واسطی از ذفر بن هزیل از سلیمان بن مهران اعمش از مورق از جابر بن عبداللّه انصاری از رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) روایت کرده است.

13 - هم چنین خزاز در کفایة همین حدیث را با کمی تفاوت ذکر کرده است تفاوت بین این روایت و روایت فضل و روایت ابن مغازلی اینست که بعد از ذکر حسن عسکری می فرماید «پس امام آنان غائب می شود» جندل عرض می کند آیا غایب حضرت حسن است رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله می فرماید او نیست ولکن فرزندش حجت است.

14 - خزاز در کفایة از حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است و چنین می فرماید روزی پیغمبر خدا «صلی اللّه علیه و آله و سلم» خطبه ایراد فرمود و در آن شماره امامان را یکی بعد از دیگری ذکر کرد تا حسن عسکری آن گاه چنین فرمود و خداوند از صلب حسن حجت قائم امام زمان را خارج می کند که غایب و از نظر ها پنهان می شود»

15 - و نیز خزاز از حسن مجتبی «علیه السلام» و او از رسول اللّه «صلی اللّه علیه و آله و سلم» حدیثی را روایت کرده است و در آن حدیث می گوید رسول خدا و ائمه هدی علیهم صلوات اللّه باهل ایمان سزاوار ترند از خودشان بخودشان و نیز ائمه را یکی بعد از دیگری ذکر می فرماید تا حسن عسکری بعد می فرماید «حجت بن الحسن اولی (1) است بمؤمنین از خود آن ها»

16 - و بسند دیگری روایت کرده از حسین علیه السلام از رسول اللّه

ص: 32

---

1- که معنای ولایت کلیه الهیّه است

«صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم» که پیغمبر از جبرئیل چنین می پرسد «کیست قائم ما اهل بیت عرض می کند نهمین فرزند حسین» پس ذکر می کند جبرئیل ائمه را یکی بعد از دیگری تا می رسد بحسن عسکری آن گاه می گوید «خارج می شود از صلب آن حضرت کلمه حق و لسان صدق و ظاهر کننده حقیقت و حق حجت خدا بر خلق خدا که از برای او است غیبت طولانی و خداوند بدست او اسلام و اهل اسلام را ظاهر و روشن و اهل کفر را باطل و ناچیز می فرماید.

17 - و نیز از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از حسین علیه السلام از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ روایت کرده است شمه از آن چه در شب معراج مشاهده کرد و بدان حضرت وحی شد و این که آن حضرت نور های ائمه علیهم السلام را رؤیت فرمود که اسامی آنان را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری «علیه السلام» ذکر کرده آن گاه می فرماید «و محمد بن الحسن قائم «علیه السلام» در میان آن ها مانند ستاره درخشنده بود»

18 - ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی و حموی در فرائد السمطین از ابی سلیمان چوپان رسول اللہ «صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم» همین حدیث را نقل کرده اند که قسمت اخیر آن چنین است «و محمد بن الحسن مهدی «علیه السلام» مانند ستاره درخشنده در میان امامان بود»

19 - شیخ طوسی در غیبت از حضرت صادق علیه السلام از پدراش از امیر المؤمنین روایت کرده است در ضمن وصیت پیغمبر «صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم» باین که هر امامی عهد امامت را بامام بعد می سپارد پس از بیان عدد ائمه در ذکر حضرت هادی می فرماید «پس باید عهد امامت را بفرزندش حسن تسلیم کند و هنگامی که رحلت حسن فرا می رسد باید عهد امامت را بفرزندش محمد «علیه السلام» که حافظ دین است از آل محمد علیهم السلام تسلیم کند.

20 - فصل (1) کلینی در اصول کافی در باب غیبت و نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب بیست و ششم از اکمال الدین و مفید در اختصاص و شیخ طوسی در کتاب غیبت و خزاز در کفایة الاثر بروایت های مختلفه از اصبع بن نباتة روایت کرده اند از امیر المومنین علیه السلام که می فرماید فکر می کنم در مولودی که در پشت من است و یازدهمین فرزند من است و او است مهدی که او زمین را از عدل و قسط پر خواهد کرد همان طوری که از ظلم و جور پر شده است. از برای او حیرتی (2) و غیبتی است که در آن گروهی بگمراهی می افتند و جماعتی بعقیده ثابت باقی می مانند.

## توضیح

مخفی نماند که در نسخ خطیه مصححه اصول کافی و در کتاب وافی و بحار عبارت (یکون من ظهري الحادی عشر) می باشد که ترجمه آن ذکر شد و در نسخه مؤلف قدس سره ظهر بدون یا بوده باین سبب در بیان معنی در تکلف واقع شده

21 - شیخ مفید در «کتاب جوابات» ذکر می فرماید از روایاتی که سنی و شیعه ذکر کرده اند خبر کمیل بن زیاد است از امیر المومنین (علیه السلام) و در آن خبر است «لیکن من در نهمین فرزند حسین علیه السلام فکر می کنم که زمین را از قسط و عدالت پر می کند همان طوری که از ظلم و جور پر شده است از برای او غیبتی است که اهل باطل در آن متزلزل می شوند، ای کمیل برای خداوند بناچار در روی زمین حجتی است که یا ظاهر است و یا غائب

ص: 34

1- در هر فصلی از معصومی روایت می شود

2- حیرت و سرگردانی مردم در غیبت آن بزرگوار راجع بامر امامت و عقیده بوجود آن حضرت است

و از نظر ها مستور و این بدین منظور است که حجت خدای تعالی هیچ گاه تعطیل نگردد .

22 - صدوق در باب بیست و ششم اکمال الدین از حضرت رضا روایت کرده است از پدران خود تا امیر المومنین «علیه السلام» حدیثی که قسمتی از آن چنین است « نهمین فرزند تو ای حسین قائم بحق است و آشکار کننده شریعت و گستراننده عدل و داد است؛ حسین بن علی علیه السلام عرض می کند یا امیر المؤمنین آیا این مطلب شدنی است؟ حضرت می فرماید آری بحق آن کسی که محمد «صلی الله علیه و آله و سلم» را برسالت مبعوث فرموده و او را بر جمیع خلق برگزیده است و لکن بعد از غیبت وی و سرگردانی و حیرت مردم که در آن بجز اشخاص پاک دل که دارای اخلاص و روح یقین هستند و خداوند عهد و پیمان ولایت و محبت ما را از آنان گرفته و ایمان را در دل های آنان ثابت و استوار فرموده و بروح خود آنان را مؤید داشته است بدین حق باقی نخواهند ماند.

### توضیح

معنای فرمایش حضرت که ثابت نمی مانند بر دین خدا مگر اشخاص با اخلاص سر واقعی آن ظاهر نمی شود مگر بعد از سال 1260 هجری.

23 - ابن عیاش (1) در کتاب مقتضب الاثر در سال دویست و هشتاد و پنج هجری حدیثی را روایت کرده است که خود وی از زبان عده ای شنیده و

ص: 35

---

1- مخفی نماند که ابن عیاش در سال 401 هجری از دنیا رفته و این حدیث را از ابو عمر هاشم دستوانی از شیخ ابو الحسین عبد الله بن علی روایت کرده است از کتاب او که در سال 281 هجری تالیف نموده و اصل کتاب را بابو عمر نشان داده و شیخ مذکور روایت مسطوره را از عبید بن کثیر شنیده است که او از نوح بن دراج از یحیی بن اعمش از زید بن وهب از ابو جحیفه و حرث بن عبد الله همدانی و حرث بن شرب روایت کرده که آن ها تمامی از حضرت امیر علیه السلام سؤال نموده اند

سند آن به جماعتی از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) منتهی می شود و در آنست که در ضمن حدیث از آن حضرت پرسیده شد .  
فرزند بهترین زن های زر خرید کیست آن حضرت فرمود « آن گم شده آواره محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن  
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین است » و هنگامی که بنام حسین رسید دست خود را روی سر آن حضرت قرار داد و فرمود « این  
حسین » .

24 - و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در شرح خطبه که راجع به بنی امیه است می گوید این خطبه را جماعتی از اصحاب تاریخ  
ذکر کرده اند و بین آن ها متداول و معروف و سند آن مستفیض و بسیار است و در آن خطبه کلماتی است که سید رضی « قده » ذکر نکرده  
از آن جمله فرمایش آن حضرت که می فرماید « خداوند بوسیله مردی از خاندان ما برای خلق گشایش و فرج خواهد رساند . پدرم فدای  
فرزند بهترین کنیزان زر خرید که بمردمان فتنه انگیز و فاسق بهره جز از شمشیری که بر دوش دارد نخواهد داد » .

25 - ابن ابی الحدید از علماء معتزله که خود نیز از پیروان آن فرقه است نقل نموده . که آن مهدی که عالم را از عدل و داد بر خواهد کرد از  
ام ولد است « چنان چه در اخبار سابق نیز بدان امر اشاره شده » .

26 - نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق روایت کرده است که امیر المؤمنین در بالای منبر کوفه فرموده « ای مردم شما بعد از این  
فتنه های

ص: 36

تاریک و آشوب های مظلوم و بن بست در پیش دارید که از آن ها نجات پیدا نمی کند مگر آن کسی که مردم را می شناسد و حال این که مردم را از حال او اطلاعی نیست و در گوشه اعتزال خواهد زیست ، ای مردمان بدانید که زمین از حجت و امام خالی نمی ماند لیکن بسبب کثرت ظلم و جور و تعدی مردم بهم دیگر خداوند آنان را از فیض زیارت او محروم می فرماید و اگر يك ساعت زمین خالی از حجت بماند بناچار اهلش را بخود فرو می برد از این رو حجت مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند.

می گویم این دو حدیث اگر چه صراحت ندارد بر این که مهدی پسر عسکری است ولی بر روی هم و بایان این که زمین و لو در يك ساعت خالی از حجت نمی ماند دلالت دارد بر این که غیر از مهدی موعود امامی نخواهد بود و مدعیانی که آمدند و رفتند جملگی بدروغ این ادعا را می نمودند .

27 - فصل - صدوق درباب بیست و نهم اکمال الدین و طبرسی در احتجاج و حموینی در باب بیستم و چیزی از سمط دوم فرائد السمطین از حضرت مجتبی روایت می کنند حدیثی را که در آن می فرماید « خداوند ولادت حضرت قائم را مخفی می دارد و شخص آن حضرت تا هنگام ظهور و خروج خود را از انظار پنهان می دارد و زیر بار بیعت (1) کسی نخواهد بود و آن حضرت نهمین سلاله برادرم حسین و فرزند خاتون کنیزان است ، خداوند زندگانی وی را در دوره غیبت طویل و او را بصورت جوانی کمتر از چهل ساله ظاهر می فرماید تا مردمان بدانند که خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است .

توضیح - از این حدیث ظاهر می شود که طول عمر و غیبت آن

ص: 37

---

1- یعنی بواسطه تقیه و گرفتاری بدست سلاطین جور مجبور نشود مدافعه کند و دست مسالمت بکسی بدهد

حضرت بقدری زیاد است که با عمر عادی اهل زمان سازش نخواهد داشت و هر کس اعتقاد بقدرت کامله الهی نداشته باشد در شك و تزلزل می افتد بلکه وجود مبارکش را انکار می کند.

28 - فصل - خزاز در کفایة از حضرت سید الشهداء «علیه السلام» حدیثی روایت کرده است که شامل شماره ائمه است تا آن جا که می فرماید «علی هادی «علیه السلام» و بعد از او حسن پسرش و بعد از او خلف مهدی نهمین فرزند من است که در آخر زمان دین اسلام را برپا خواهد نمود.

### توضیح

مفهوم قسمت آخر حدیث اینست که آن حضرت شریعت و دیانت را بعد از آن که یک باره کهنه و فراموش شده و در اثر هوا پرستی های اهل باطل حقیقت آن محو و نابود گردیده است « و بجای آن قوانین غیر مشروعه در سراسر دنیا جایگزین شده » از تو تجدید و احیاء خواهد فرمود و بعداً انشاء اله شرح خواهیم داد که دین اسلام تا ابد دین الهی و تغییر ناپذیر است چنان چه در قرآن فرموده انّ الدّینَ عِنْدَ اللّهِ الاسلام یعنی دین در نزد خداوند منحصر بدیانت اسلام است و اخبار متواتره نیز بر آن شهادت می دهد .

29 - صدوق در باب سی ام اکمال الدین از حضرت حسین علیه السلام روایت کرده است که می فرماید « قائم بامر در این امت نهمین فرزند من است و او است که غیبت خواهد کرد » .

30 - و نیز صدوق از حسین علیه السلام روایت نموده که می فرماید در نهمین فرزند من ست و شباهت حضرت یوسف و سنت و شباهت حضرت موسی موجود است و او قائم ما خوانواده است .



31 - هم چنین صدوق در باب سی ام و ابن عیاش در مقتضب و خزاز در کفایة بسندهای مختلفه از حضرت سید الشهداء روایت کرده اند که می فرماید « ما دوازده نفر مهدی داریم که اولین آن ها امیر المؤمنین و آخر آن ها نهمین فرزند من است و او امام قائم بحق است که دیانت را از نو آشکار خواهد کرد و برای وی غیبتی است که در آن گروهی از مردمان از دین بر می گردند و گروهی پایدار می مانند.

### توضیح

پوشیده نماند که مراد از نهمین فرزند سلسله طبقات متوالی نسلاً بعد نسل است یعنی فرزند و فرزند فرزند و بهمین ترتیب تا نهمین طبقه زیرا جز این مفهوم دیگری برای آن نمی توان تصور نمود . « گروهی از دین بر می گردند و گروهی پایدار می مانند » بیک مضمون بسیار دقیق خبر از یک امر غیبی است زیرا تا قبل از پیدایش بایبگری اگر چه بسیاری از مردم غیبت حضرت حجة بن الحسن را انکار و حتی گروهی ادعا داشتند که اصلاً حسن عسکری فرزندی نیاورده است لیکن هیچ یک از این دو گروه از دین اسلام خارج نمی شدند در صورتی که بعد از پیدایش بایبگری که تا زمان تالیف این کتاب هفتاد و پنج سال می شود پیروان آن یک باره انکار دیانت کردند و قرآن را کنار گذاشته احکام اسلام را تغییر و تبدیل دادند و با بسیاری از ضروریات دین مبین اسلام مخالفت نموده و از فطرت اسلام برگشته رشته دیانت را گسستند و از قید دین بالمره خارج شدند.

32 - فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت کرده است از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ثابت بن دینار مشهور بابو حمزة ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود « حسین بن علی «علیه السلام» شب

عاشورا در میان یا ران خود خطبه خواند و خبر شهادت خود را داد و برای آن ها ذکر حضرت قائم را فرمود که از دشمنان خدا انتقام خواهد گرفت آن وقت از آن حضرت سؤال شد این قائم کیست حضرت پاسخ داد وی هفتمین فرزند فرزندانم محمد بن علی « حضرت باقر » است و او حجت بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من است .

33- فصل - صدوق در باب سی و یکم اکمال الدین بدو سند و طبرسی در احتجاج حدیثی را روایت می کنند که سند آن بحضرت زین العابدین منتهی می شود و در آن حدیث بیان می کند چرا جعفر بن محمد را صادق می نامند می فرماید رسول خدا چنین امر فرموده است زیرا پنجمین فرزند حضرت صادق نیز بنام جعفر است که ادعا امامت خواهد نمود در صورتی که وی در نزد خدا جعفر کذاب است که بر خدا دروغ می بندد همانا او می خواهد سرّ خدا « ولادت و وجود حجة بن الحسن » را در وقت غیبت آن بزرگوار آشکار نماید آن گاه فرمود گویا جعفر کذاب را می بینم که بدکاران و پادشاهان ظالم زمان خود « بنی عباس » را به تفتیش امر حجت و ولی خدا و جستجوی کسی که از نظر مردم غائب و پنهان و محفوظ بحفظ الهی است وادار می کند و این اقدام وی با جهل بولادت آن حضرت برای آن ست که اگر متولد شده کشته شود بجهت طمع در میراث برادرش حسن عسکری . آن گاه فرمود پس غیبت ولی خدا بطول خواهد انجامید.

می گویم - این روایت را فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت کرده است از صفوان بن یحیی از ابراهیم بن ابی زیاد از ابو حمزه شمالی از ابو خالد کابلی از زین العابدین و این روایت از نصوص آشکار است که آن

حجت قائمی که غائب می شود و مدت غیبت و پنهانی او طول می کشد پسر حضرت عسکری علیه السلام است .

34 - و صدوق در باب سی و یکم به دو سند روایت کرده است از امام زین العابدین که فرمود در حضرت قائم سنت و نشانه از نوح موجود است که آن طول عمر است .

35 - و نیز روایت کرده است فرمایش آن حضرت را که از برای غایب ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر می باشد اما غیبتی که طولانی است مدتش بقدری زیاد می شود که اکثر مردمانی که معتقد بامامت او هستند از عقیده خویش بر می گردند .

36 - و نیز از آن حضرت روایت شده است که در قائم ما سنت و نشانه هفت پیغمبر است از آدم و نوح درازی عمر و از ابراهیم پنهان بودن ولادت و کناره گیری از مردمان و از موسی ترس و پنهان شدن او است.

### توضیح

البته لازم نیست که عمر امام زمان حجت اله درست باندازه عمر آدم یا نوح باشد بلکه ممکن است دراز تر باشد زیرا وجه شباهت با آدم و نوح فقط از حیث طولانی بودن عمر آن حضرت است نه مقدار آن و هم چنین شباهت با ابراهیم و موسی در غیبت است نه مدت غیبت و نیز باید دانست که این سه حدیث منطبق نمی شود مگر با مهدی فرزند حسن عسکری علیهما السلام

37 - خزاز در کفایة از حضرت زین العابدین علیه السلام حدیثی را روایت کرده است که در آن می فرماید « از پشت فرزندم محمد هفت نفر از جانشینان که در آن ها مهدی است بیرون خواهد آمد »

این حدیث دلالت می کند بر این که مهدی قائم جانشین امام قبل و در زمان وفات آن امام زنده و موجود است .

38 - و نیز خزاز از حضرت سجاد در شأن حضرت باقر حدیثی روایت کرده است متضمن این که امامت در فرزندان آن حضرت است تا قائم ما قیام فرماید و زمین را پر از عدل و داد کند.

این حدیث دلالت می کند بر پایداری امامت تا وقت ظهور قائم آل محمد و قیام آن حضرت .

39 - فضل بن شاذان در کتاب غیبت از صفوان بن یحیی از ابی ایوب ابراهیم بن ابی زیاد خزاز از ابی حمزه نمالی از ابی خالد کابلی روایت نموده است که گفت داخل منزل علی بن الحسین علیه السلام شدم و در دست آن حضرت صحیفه بود که بر آن می نگریست و بسختی می گریست عرض کردم این صحیفه چیست فرمود نسخه لوحی است که خداوند برای پیغمبرش تحفه فرستاده و در آن اسم رسول الله و ائمه است و شمرد آن ها را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری و فرمود « و فرزندش حجت خدا که قائم بامر خدا و انتقام کشنده از دشمنان خدا است وی کسی است که غائب خواهد شد به غیبت طولانی و بعد از آن ظاهر می گردد و زمین را از عدل و داد پر می کند همان طوری که از ظلم و جور پر شده باشد .

40 - فصل - شیخ طوسی در کتاب غیبت از حضرت باقر حدیثی را روایت کرده که در آن شماره ائمه دوازده گانه است و در آن بعد از این که

حضرت علی بن محمد هادی امام دهم را ذکر می کند می فرماید « آن گاه امامت بفرزندش حسن و سپس بفرزند حسن محمد هادی مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف» تحویل خواهد شد »

41 - کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت و شیخ طوسی در کتاب غیبت بروایت های مختلفه از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که از آن حضرت سؤال شد تفسیر قول خداوند (فَلَا أُقْسِمُ بِأَلْحُسْنِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ) حضرت فرمود این آیه اشاره بآن امامی است که در سال دویست و شصت غائب می شود آن گاه مانند برق جهنده که در تاریکی شب پیدا می شود ظاهر خواهد شد.

### توضیح

سال مذکور سال وفات حضرت عسکری و سال امامت مهدی و غیبت آن حضرت است.

42 - خزاز در کفایة از حضرت باقر روایت کرده است که به کمیت فرمود « ای ابو مستهل قائم ما خانواده فرزند نهم حسین علیه السلام است » و نام می برد امامان را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری و می فرماید « وی پدر آن قائمی است که ظاهر خواهد شد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد »

43 - هم چنین روایت کرده است فرمایش باقر را که قائم ما هفتمین فرزند من است.

44 - فصل - صدوق در باب سی و سوم از اکمال الدین بدو سند از حضرت صادق «علیه السلام» حدیثی را روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد که مهدی از فرزندان شما کیست فرمود « پنجمین فرزند هفتمین امام که

ص: 43

از نظر شما پنهان می شود و بر شما جایز نیست که نام (1) وی را بر زبان آورید.

45 - هم چنین صدوق از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود « امام بعد از من فرزندان موسی است و آن فرزندی که جمله مردم در آرزو و انتظار ظهور اویند از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی متولد خواهد شد.

46 - و نیز از همان حضرت روایت کرده حدیثی را که در آن شماره امامان است و بعد از نام بردن از حسن عسگری می فرماید « آن گاه محمد بن الحسن علیه السلام »

47 - و نیز از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قائم شما خانواده کیست فرمود « او پنجمین سلاله از خلف فرزندان موسی است که فرزند خاتون کنیزان زر خرید خواهد بود که غیبت می کند غیبتی که در آن اهل باطل درباره وجود او دچار ریب و شک می گردند آن گاه خداوند او را ظاهر می فرماید و تمام اطراف زمین را از مشرق تا مغرب بدست آن حضرت می گشاید.

48 - و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت در باب مسئله غیبت سؤال شد فرمود غیبت مخصوص فرزند ششم من خواهد بود .

ص: 44

---

1- بطوری که از قسمتی از اخبار استفاده می شود از بردن نام آن حضرت نهی شده است و شاید حکمت آن از طرفی تفتیش دشمنان از حال آن حضرت و از طرفی بعلت احترام و در هر صورت حکم در حق ما تنزیهی است . بدلیل روایات وارده که در آن ها ذکر نام شده است

49 - نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق علیه السلام حدیثی را روایت کرده است که متضمن شماره ائمه علیهم السلام یکی بعد از دیگری است و بعد از ذکر نام حسن بن علی یعنی حضرت عسکری می فرماید « خلف حجت » و این حدیث را کراچکی نیز در کتاب خود از کتاب غیبت شیخ مفید روایت کرده است.

### توضیح

در صفحات پیش اشاره کردیم که کلمه خلف بآن فرزندی اطلاق می شود که در جمیع صفات و آثار حمیده و هم چنین کلیه مقامات و مراتب مادی و معنوی شایسته جانشینی پدر است و بعبارة آخری خلف قائم مقام حقیقی و جبران ضایعه فوت مخلف است .

50 - خزاز در کفایة از حضرت صادق علیه السلام حدیثی را نقل کرده است که می فرماید « قائم ما از پشت حسن بیرون خواهد آمد و حسن از پشت علی و علی از پشت محمد و محمد از پشت علی و علی از پشت این فرزند » و اشاره بفرزندش موسی کاظم نمود .

51 - هم چنین از آن حضرت حدیثی را در شماره امامان روایت کرده است که در آن پس از حسن عسکری می فرماید « و مهدی فرزند حسن علیه السلام »

52 - نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب سی و سوم اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و خطیب فقیه شافعی معروف با بن مغازلی در کتاب مناقب باسناد و روایات خود از امام صادق حدیث مفصلی را روایت کرده اند که قسمتی از آن چنین است . « من در کتاب جفری که علم گذشته و آینده در آنست نظر کردم و در ولادت قائم خودمان و

غیبت او و تأخیر ظهور و طول زندگانی وی تأمل نمودم و در یافتن چگونگی در این امتحان اهل ایمان گرفتار تزلزل و تردید می شومند و از کثرت شباهت اغلب آنان از دین برگشته و علاقه آن را از گردن باز می کنند « هم چنین می فرماید « خداوند تبارک و تعالی برای قائم ما سه چیز را مقرر فرموده است که برای سه نفر از پیغمبران خود مقدر نموده است . سرنوشت ولادت او را مانند ولادت موسی و غیبت او را مانند غیبت عیسی و تأخیر وعده ظهور وی را مانند تأخیر وعده نوح قرارداد و نیز عمر بنده صالح خود حضرت خضر را برهان طول زندگانی وی مقرر داشت « در این جا حضرت صادق پس از بیان شباهت ولادت قائم با ولادت موسی می فرماید « بنی عباس » برای قتل قائم در میانه دودمان پیغمبر شمشیر نهادند همان طوری که فرعون برای کشتن موسی در بنی اسرائیل شمشیر گذاشت و در شباهت غیبت آن حضرت با غیبت عیسی می فرماید « یهود و نصاری هم داستان شدند که عیسی کشته شد در صورتی که خداوند آنان را تکذیب نمود که وی را نکشتند و بدار نزدند و لیکن امر بر آن ها مشتبه گردید (1) غیبت قائم نیز مشابه آنست زیرا

مردمان در اثر طول غیبت منکر غیبت شوند و جمعی به عبث مدعی شوند که چنین شخصی تولد نیافته است و گروهی ادعا کنند که تولد یافته و از دنیا رفته است. عده از راه کفر و تمرد گویند امام یازدهم ما خانواده عقیم بود و از وی فرزندی نماند و جمعی عصیان خدای نموده و گویند که روح حضرت قائم در هیكل شخص دیگری حلول کرد « آن گاه حضرت صادق بتأخیر ظهور حضرت قائم اشاره نموده و در شباهت

ص: 46

---

1- بنابر روایاتی یهودا در نظر مردم بصورت حضرت مسیح در آمد و جمعیت یهود آن را بجای عیسی کشتند



آن با تأخیر زمان وعده نوح می فرماید: خداوند نوح را هفت بار امر بکاشتن هسته خرما فرمود بدین نحو که هسته از میوه درخت که با هسته قبلی بیار آمده بود. تا این که اهل ایمان امتحان شدند و آن کسانی که در دل شان شائبه از نفاق وجود داشت از دیانت روی بر تافتند . قائم ما نیز چنین است و غیبت او بحدی بطول می انجامد که حقیقت خالص آشکار و آن مردمانی که دارای طینت و باطن ناپاکند از دین روگردان می شوند و از متابعت فرقه ما خارج می شوند و نیز فرمود « در طول عمر خضر حکمت قابل ملاحظه جز این نیست که برهان و شاهدهی بر طول زندگانی حضرت قائم باشد تا استدلال دشمنان باطل و سخن آنان ناچیز گردد زیرا در علم خداوند گذشته بود که عمر قائم را مانند عمر خضر طولانی و دراز قرار خواهد داد » این بود موارد استدلال ما از این حدیث مفصل و اکنون جا دارد بتوضیح چند جمله از آن پردازیم آن جا که می فرماید ( قَدَّرَ إِبْطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِبْطَاءِ نُوحٍ ) خداوند تأخیر ضرور سلطنت حقه آن حضرت را مانند تأخیر وعده نوح مقدر فرمود ولی بقراری که عده نقل می کنند یکی از طرف داران باب از این حدیث بسیار لذت می برده آن را برهان حقانیت بایگیری می دانسته و گفته است چه خوب بود مردم در معنای این حدیث تأمل کرده و گفته های ائمه را درک می کردند!! این دعوی که مراد از کلمه تقدیر را زمان معین فرض کنیم تا با زمان دعوت علی محمد ملقب به باب منطبق گردد با این نحو که مهدی (علیه السلام) در سنه دویست و پنجاه و پنج یا شش متولد شده و حضرت نوح در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ نمود پس با زمان دعوی علی محمد منطبق می گردد ولی در این جا واضح است مراد از تقدیر مقدار زمان نیست چنان چه از این جمله نیز که می فرماید « تقدیر ولادت موسی

و تقدیر غیبت عیسی همین معنی استفاده می شود و بنا بر این مقصود اینست که مشیت خداوند در مورد تأخیر ظهور آن حضرت مانند مشیت او است در مورد تأخیر وعده حضرت نوح که سبب هر دو تأخیر آزمایش اهل ایمانست که آن کسانی که در دل آنان شائبه و خللی هست از دین روی بر می تابند در صورتی که اگر مراد از تقدیر زمان معینی فرض شود مستلزم اینست که برای ظهور حضرت قائم زمان معینی تعیین شده باشد و این امر با روایاتی که علم زمان ظهور قائم را منحصر بذات باری نموده اندوهم چنین با حدیث « کذب الوقاتون » مغایرت تامه دارد علاوه بر این که سال تولد حضرت مهدی «علیه السلام» سنه 255 یا 256 بوده و نهصد و پنجاه سال هم زمان دعوت نوح بوده پس باید ناچار ظهور او در سنه 1205 یا 1206 باشد در حالی که علی محمد در سال هزار و دویست و سی و پنج بدنیا آمد و در سال 1260 در سن 25 سالگی ادعای مهدویت کرده پس چگونه می شود آن را با هم دیگر منطبق نمود - آیا این سخن خیلی عجیب نیست که کسی اقرار کند که مهدی سنه دویست و پنجاه و پنج متولد شده و بقدر زمان درنگ نوح که نهصد و پنجاه سالست غیبت نموده و بعد ظاهر شده است آن وقت بگوید آن مهدی علی محمد یست که در سال 1235 بدنیا آمده است آیا این شخص نمی گوید که متولد در سال 255 چگونه می شود متولد بعد از نهصد و پنجاه باشد - مگر این که بگوید آن مولود اول از دنیا رفت و بعد از سال های دراز بنا بر مذهب تناسخ (1) روحش در بدن دیگری حلول کرد ولی گذشته از این که این سخن با عقل و منطق مغایرت دارد این حدیثی که بعضی از این گروه خواسته اند

ص: 48

شاهد مدعای خود قرار دهند خود بنفسه آنان را تکذیب و رسوا می کند زیرا بطور آشکار آن هائی که ادعا می کنند مهدی بدنیا آمده و از دنیا رفته و روحش به هیکل دیگری حلول کرده است سرزنش و ملامت می کند و خلاصه تصریح می کند که قائم مهدی پسر امام یازدهم است آن جا که می فرماید « و بعضی کافر شده می گویند یا زدهمین ما نازاد است » و نیز بیان می کند که زمان غیبت او بقدری زیاد است که باید دلیل و برهان برای صحت آن آورد و از این جهت برای کسانی که به خضر نبی تصدیق دارند بآن حضرت و طول عمر او استدلال می فرمایند و معلوم است که عمر خضر متجاوز از دو هزار سال است .

### نکته

در این جا ممکن است گفته شود چرا امام بعمر خضر استشهاد فرمود و مثلاً بعمر آدم و بسیاری از فرزندان آن حضرت که تورات عمر آن ها را در حدود نهصد و هزار ذکر می کند تمثیل نمود و حتی بعمر حضرت نوح نیز که در قرآن که مدت مکث او را در قوم خود نهصد و پنجاه سال تعیین کرده است یا بعمر عیسی که اکنون نزدیک دو هزار سال می باشد تشبیه نمود شاید حکمت آن این باشد که چون خداوند بجمیع افکار و اغراض بندگان خود عالم است و می داند که عده ممکن است در مقام جدال و عناد طول عمر آدم و بعضی فرزندان او را انکار کرده و بگویند تورات صحیح نیست و کتاب های تاریخ اعتبار ندارد و بالفرض صحت آن را نیز تصدیق کنند باز این شبهه پیش می آید که اگر اشخاصی مانند نوح یا دیگران عمر طولانی داشته اند آب و هوا و محیط ادوار گذشته اقتضاء طول عمر را داشته است بخلاف دوره های بعد

که عوامل طبیعی و مقتضیات زمان و مکان کوتاهی عمر را ایجاب می کند و درباره عیسی نیز ممکن است گفته شود چون آن حضرت باآسمان رفت و از تحت تأثیر عوامل و نوامیس عالم سفلی خارج گردید. چنین عمر طولانی یافت لذا علی رغم تمام این شبهات آن حضرت بعمر خضر استدلال فرمود زیرا خضر الی الآن زنده و در زمین است و تقریباً اهل تمام ادیان بوجود و حیات او معتقدند و بنابراین بر هر کس ثابت می شود که خداوندی که خالق آسمان ها و زمین ها و کواکب و زمان حاضر و ادوار گذشته و جمیع مخلوقات است بهر چیزی قادر و توانا بوده و می تواند عمر قائم را برای حکمت های عظیم زیاد و طولانی نماید چنان چه عمر خضر را در روی همین زمین و در همین زمان که دوره قائم است طولانی نمود، با این که ممکن است بایگیری منکر وجود خضر و طول عمر او گردد لیکن گذشته از اعتقاد سایر ادیان اجماع جمیع اهل اسلام و اتفاق اخبار فراوان که از آن جمله این حدیث است حجت بالغه بر وجود خضر و طول عمر او است و باید دانست که در این حدیث پیش گوئی هائی است که مرور زمان صحت آن را تأیید نموده. مثلاً آن جا که می گوید « بسیاری از اهل ایمان بواسطه طول مدت غیبت از دین بر می گردند و رشته دیانت را از گردن باز می کنند » امروز اشخاصی را می بینم که بفطرت اسلام متولد شده اند ولی بر اسلام و شریعت اسلامی باقی نمانده و منکر ضروریات دین و نصوص قرآن مجید و روایات متواتره گردیده اند .

53 - کلینی در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود « برای قائم ما دو غیبت است یکی کوتاه و دیگری طولانی که

ص: 50

در غیبت اول هیچ کس جز شیعیان (1) خاص از محل آن حضرت آگاه نیست و در غیبت دوم هیچ کس جز موالی خاص علم بمکان آن حضرت ندارد .

## توضیح

مراد از موالی خدم و حشم حضرت می باشد.

54 - و نیز کلینی و نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود « برای قائم ما دو غیبت است در یکی از آن دو در موسم (2) و اماکن اجتماع عمومی حاضر می شود و مردمان را می بیند ولی مردمان او را نمی بینند »

55 - و نیز هر دو روایت کرده اند این گفته حضرت صادق را که فرمود « امام خود را از دست می دهند و او در مجامع عمومی حاضر می شود و آنان را می بیند ولی مردم او را نمی بینند. »

56 - ابن عیاش در مقتضب الاثر از حضرت صادق در بیان نام دوازده امام و کسی که بعد از حضرت باقر است روایت کرده که من جمله می فرماید « من و این پسر ( و اشاره بموسی کاظم می فرماید ) و فرزند پنجم وی که غیبت می کند و بر زبان آوردن نام او سزاوار نیست »

## توضیح

در این جاقط بذکر نام موسی کاظم اکتفا می فرماید زیرا نزد شیعیان مسلم و در اخبار بسیار موجود است که امامت بعد از حسین علیه السلام در فرزندان و اولاد آن حضرت پشت اندر پشت است پس مثل آنست که

ص: 51

---

1- مانند نواب اربعه که نیابت خاصه و وکالت از طرف حضرت داشته اند

2- موسم جاهائی است که گروه انبوهی مردم جمع می شوند و در لسان اخبار غالباً برای مواقع حج استعمال می شود

حضرت بفرماید در اولاد موسی - که آخرین امام و تمام کننده شماره غیبت خواهد نمود. «

57 - حافظ ابو نعیم در اربعین از حضرت صادق روایت نموده است که فرموده « آن خلف صالح که مهدی این امت است از فرزندان من است نام وی محمد و کنیه ابو القاسم و اسم مادرش نرجس و در آخر الزمان ظهور خواهد نمود. »

58 - فضل بن شاذان در کتاب غیبت روایت نموده از علی بن حکم از سیف بن عمیرة از علقمة بن محمد خضرمی از امام صادق علیه السلام که فرمود « امامان دوازده نفر اند » و چون از اسامی آنان سؤال شد حضرت يك يك را تا حسن عسکری نام برد و سپس فرمود « و بعد از آن فرزندش مهدی (علیه السلام)»

59 - فصل - کلینی در کافی و صدوق در باب سی و چهارم از اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر و شیخ طوسی در کتاب غیبت باسناد خویش از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده اند که فرمود « الله الله (1) در دین شما هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین امام شما از انظار غیبت نماید مبادا کسی شما را از دیانت منحرف سازد. هماغویان برای صاحب الامر بناچار غیبتی خواهد بود بحدی که اکثر مردمان معتقد بدین امر (مذهب) از آن منحرف شوند.

60 - و نیز صدوق و خزاز در کفایة از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده اند که گفت وارد محضر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شده و پرسیدم ای فرزند رسول خدای آیا قائم بحق شماست آن حضرت فرمود آری من قائم بحکم لیکن آن قائمی که زمین را از دشمنان پاک خواهد نمود و آن را از

ص: 52

---

1- یعنی بترسید از خدا راجع بدیانت های خودتان

عدل و داد پرخواهد کرد هم چنین که از ظلم و جور آکنده است پنجمین فرزند من است و بعلت خوف از دشمنان برای وی غیبتی است که بسیار بطول خواهد انجامید و در این غیبت گروهی از دین برگردند و گروهی پایدار بمانند»

## توضیح

در این جا شایسته است ملاحظه شود چگونه امام علیه السلام مردمان را از فتنه غیبت می ترساند و به ثبات قدم و تمسک بدیانت حقه تاکید می فرماید مبدا شبهات اهل ضلال و دعاوی باطل آنان که در همین خبر صریحاً بدان اشاره شده است سبب ارتداد و انحراف مردمان گردد و بدین ترتیب صدق گفتار و پیشگویی آن حضرت امروز بهتر از هر موقع آشکار شده است و نیز جا دارد يك نمونه دیگر از این حدیث را ذکر کنیم شاید سبب تنبه و هشیاری و نجات گروهی از اهل ایمان گردد.

61- کلینی در اصول کافی و نعمانی در کتاب غیبت باسناد خویش از یمان خرما فروش روایت کرده اند که گفت نزد جعفر صادق نشسته بودیم و حضرت می فرمود « برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود که آن کس که در دین بخواهد پایدار بماند مانند کسی است که تنه درخت پر خاری را با دست خویش بتراشد » و با دست خود نشان داد این طور (1) سپس فرمود « کدام يك از شما می توانید خارهای چنین درختی را نگاه دارید بدست خود » آن گاه مدت زیادی سر خویش را بزمین افکنده و پس از آن مجدداً فرمود « همانا برای صاحب این امر غیبتی خواهد بود پس جا دارد که بنده گان از خدای بترسند و رشته دیانت را نگاه دارند. »

ص: 53

---

1- با دست خویش طرز تراشیدن را نشان داد نشان داد

62 - مفید در کتاب جواب ها این حدیث را از حضرت صادق روایت کرده است که فرموده « حال شما چگونه خواهد بود آن زمانی که هر چند بچپ و راست نظر کنید کسی را (از ما) نبینید. فرزندان عبدالمطلب هم گان (1) یکسان باشند چه بسا از معتقدین باین امر (اهل تشیع) که از اعتقاد خویش باز گردند و چه بسا از بین شما مردمانی که در شب از اهل ایمانند و صبح گاهان کافر و مرتد شوند زنده از خدای بترسید. از خدای در دین خود بترسید »

63 - صدوق در باب بیست و سوم از اکمال الدین از حضرت صادق این قول را روایت کرده است که فرمود « برای صاحب الامر غیبتی است پس باید بنده خدا از خدای بپرهیزد و متمسک بدیانت گردد ».

64 - کلینی در اصول کافی بدو سند و صدوق در باب بیست و سوم از اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت باسناد خویش از مفضل بن عمر حضرت از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود « ای مردم بدانید که قسم بخداوند صاحب این امر غیبت خواهد نمود و شما بناچار مانند سفینه که گرفتار امواج دریای متلاطم و در حال غرق است دچار تزلزل و اضطراب خواهید شد و شما را در غربال امتحان هر لحظه از این رو بدان رو خواهند نمود تا آن جایی که از این انقلاب و گمراهی جز آن کسی که خداوند از وی عهد گرفته و ایمان را در قلب وی مستقر داشته و از جانب خویش وی را مؤید فرموده است هیچ کس نجات نخواهد یافت » مفضل گوید من گریان شده و گفتم پس ما در این حال چه کنیم حضرت نظر باقتابی که در داخل

ص: 54

---

1- شاید کنایه از این باشد که هیچ کدام از سادات بر دیگری برتری نداشته باشند از جهت امامت که در این صورت هر کس از سادات مثل (علی محمد) دعوای امامت کند کاذب خواهد بود .



ایوان تاییده بود انداخت و فرموده ای ابو عبد الله این آفتاب را می بینی عرض کردم بلی فرمود بخدا قسم امر ما روشن تر از این آفتاب است.

65 - و کلینی در اصول کافی و صدوق در باب سی و سوم از اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت از منصور صیقل از حضرت صادق «علیه السلام» روایت کرده اند که فرمود « ای منصور هما نا این امر (1) بجانب شما باز نگردد مگر پس از این که هم گان از آن مایوس شوند. ولی نی بخدا قسم بجانب شما باز نخواهد گشت مگر بعد از آن که در میان شما تفرقه و جدائی افتد نه بخدا قسم باز نگردد مگر بعد از آن که اهل شقاوت به شقاوت رسند و اهل سعادت سعید گردند. »

66 - شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از جابر جعفی که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که گشایش و فرج شما خانواده چه زمانی خواهد بود فرمود « هیهات هیهات فرج ما نخواهد رسید مگر بعد از آن که شما را در غربال امتحان ریزند و غربال کنند. غربال کنند و غربال کنند (سه مرتبه تکرار فرمود) تا خداوند ناپاکی و تیرگی ها را فرو ریزد و پاک ها را نگاه دارد .

67 - نعمانی و شیخ طوسی در کتاب های خود از حضرت باقر روایت کرده اند که فرموده « ای گروه شیعیان هما نا می بینم که تعداد شما کاسته می شود و مانند سرمه که از چشم بیرون می رود از دین حق خارج می شوید زیرا اگر کسی سرمه در چشم کند داخل شدن آن را در چشم احساس می کند ولی خارج شدن تدریجی آن را نمی فهمد آری چه بسا از شما که صبح گاهان بگمان اینست که بمذهب ما است و حال این که

ص: 55

---

1- یعنی سلطنت حقه الهیه که در وقت ظهور حضرت حجت حاصل می شود

شام گاه از شریعت ما خارج شده است یا هنگام شب بر شریعت ما است و با مداد از آن خارج شده است.

68 - هم چنین شیخ طوسی از حضرت صادق «علیه السلام» روایت کرده است که فرمود « بخدا قسم است که شما را در هم بشکنند (1) مانند شکستن شیشه یا از آن بدتر زیرا شیشه شکسته را می توان از نو ساخت ، آری شما را در هم می شکنند هم چون در هم شکستن کوزه سفالی که چون شکست دیگر قابل تبدیل بصورت اول نیست بخدا قسم شما را در بوته امتحان می آزمایند و در غربال فتنه از آن سوی بدان سوی اندازند همان طوری که گندم را برای جدا کردن آن از دانه های بی حاصل غربال می کنند.

68 - نعمانی از حضرت رضا «علیه السلام» روایت کرده است که فرمود « بخدا قسم آن چه را که در انتظار (2) آن هستند نخواهد رسید مگر پس از آن که شما را در بوته امتحان گذارند و در میان شما تفرقه و نفاق افتد و بجز عده اندک و کمتر از اندک از شما بر دین ثابت نمانند».

69 - و نیز نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود « قسم بآن کسی که جان من بدست او است بدان چه اشتیاق دارند دست نیابند مگر بعد از آن که گروهی از شما گروه دیگر را تکذیب کنند ..... تا می فرماید و در میان شما تفرقه و نفاق افتد بدان جا که جز عده (3) معدودی بر دین ثابت نماند عده که هیچ گونه فتنه و آشوبی

ص: 56

---

1- مقصود اینست که گروهی از دین خارج می شوند که احتمال بازگشت آن هست و این اشاره بموارد شك و تزلزل است و گروهی خارج می شوند که قابل بازگشت نیست و این اشاره بارتداد است (نعوذ بالله) .

2- دولت حقه الهیه

3- منظور اشخاصی هستند که در عقاید خویش ثابت و در بلا صابرند

71 - هم چنین نعمانی از حضرت باقر علیه السلام نیز نظیر این حدیث را روایت نموده است .

## توضیح

مراد از این حدیث اینست که فتنه و دعاوی ضلال شیعیان را غربال کرده و پاک را از ناپاک و آن هائی که دارای ایمان ثابتند از بدعت گذاران جدا می کند تا آن جا که بر دین حق جز اشخاص نیک بخت و سعید و پاک نیت که تند باد حوادث و فتنه ها ثبات آنان را متزلزل نکند پایدار نمانند. در این جا نکته را که باید بدان کمال توجه داشت این است که در تمام این روایات و اقوال ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین یک موضوع را بسیار اهمیت داده اند و آن سختی و صعوبت دین داری در قبال این شبهات و بدعت ها است که گاهی آن را به تراشیدن درخت خار دار با دست و گاهی بتلاطم و غرق کشتی و امثال آن تشبیه کرده اند و هم چنین همه جا اشاره بامتحان و آزمایش برای تمیز مؤمن از منافق و سعادت مند از شقاوت مند است که چگونه اهل ایمان شکسته می شوند مانند شکسته شدن کوزه سفالی و نیز تصریح جمیع این اخبار است که کلیه این امور در زمان غیبت و قبل از ظهور قائم آل محمد «صلی الله علیه و آل و سلم» است و همگی دلالت دارد که بسبب هوی و هوس های شیطانی و روش های ضلالی که در باره غیبت امام و ادامه مدت آن پیدا می شود بناچار این بلاها و بیچارگی ها برای این ملت پیش خواهد آمد حال از

این جماعت باید پرسید این اموری که در روایات بان خبر داده اند مثل خروج از دیانت و گسستن رشته آن و هم چنین ارتداد و امثال آن آیا تا قبل از سال هزار و دویست و شصت در مذهب

شیعه وجود داشت یا نه؟ و آیا در این دیانت اختراعی شما نشانی از عقاید و احکام اسلام موجود است یا نه؟ معلوم است که نیست زیرا این جماعت احکام شریعت را یک باره تغییر داده اند و با آیات محکمه قرآن مخالفت نمودند تا آن جا که مخالفت با قول خداوند (إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا) یعنی شماره ماه ها نزد خدا دوازده است نموده و سال را هم نوزده ماه قرار داده اند!!

ولی ائمه هدی علیهم صلوات الله طریقه حفظ دین و نجات از این فتنه و سائر فتنه های آخر زمان را بوسانل مختلف بما نشان داده اند که قسمتی از آن تا کنون در ضمن همین روایات بنظر خوانندگان رسید و قسمتی از آن را بعد از این اشاره خواهیم نمود مثلاً همه جا تأکید نموده اند باستقامت در مقابل فتنه ها و تمسک بدیانت و هم چنین اشخاص ثابت قدم را بطرق مختلف ستوده اند که اینان در عهد و میثاق خداوندند و خداوند دیانت را در قلب آنان استوار داشته و به لطف و کرم خود جملگی را تأیید فرموده. و نیز مردمان را از ارتداد و تزلزل بیم داده اند و طینت اشخاص مرتد را خبیث و ناپاک دانسته اند. ضمناً با اندکی دقت می توان درک کرد که ائمه علیهم صلوات الله در این اقوال و اشارات خود درست زمان (1) ما را هدف قرار داده و مثل اینست که تمام پیش آمدهای این دوره در مقابل چشم آنان روشن بوده است. اکنون بازگردیم بمنظور قبلی و ذکر روایات از حضرت موسی بن جعفر « علیه السلام ».

72 - صدوق در باب سی و سوم اكمال الدین و حراز در کفایة الأثر باسناد خویش از امام کاظم روایت کرده اند که فرمود « امام ظاهر نعمت

ص: 58

---

1- از ظهور دعوت تا حال که یک صد و نه سال است

ظاهر خداوند است و امام غائب نعمت باطن وی « پرسیدم آیا کسی از امامان غایب می شود فرمود « آری در چشم و صورت از نظر مردمان غائب ولی از قلوب اهل ایمان غائب نخواهد بود وی دوازدهمین امام است که بوجودش هر چبار عنیدی (1) منکوب و هر شیطان مریدی (2) هلاک خواهد گردید او فرزند خاتون کنیزان است که ولادتش مخفی خواهد بود تا وقتی که خدا او را ظاهر فرماید و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنان که از ظلم و جور آکنده شده است.

73 - فصل - صدوق در باب سی و پنجم اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر و حموی شافعی در فرائد السمطين از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده اند هنگامی که سؤال شد قائم شما خانواده کیست فرمود « چهارمین فرزند من فرزند خاتون کنیزان که خداوند بوجود او زمین را از هر ظلم و جور پاک خواهد نمود و ریشه تعدی ظالمان را از آن خواهد کند و او است که مردم در تولد او شک می کنند و صاحب غیبت است »

### توضیح

این که امام می فرماید صاحب غیبت « پنهان شدن » خود دلالت بر این می کند که غیبت حضرت مهدی علیه السلام در بین شیعه امامیه و غیر آن ها يك امر معهود و معروف بوده و مردمان با این کلمه مأنوس بوده اند و علت آن همانا اخبار و احادیث متواتره کثیره است که از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت بمردم رسیده است چنان که کلمه غیبت در زمان محمد حنفیه هم معروف بوده و جماعت

ص: 59

1- سلطان ستم کار

2- شیطانی که از اطاعت خداوند خارج شده است

کیسانیه (1) محمد بن حنفیه را صاحب غیبت و مهدی موعود می دانستند و ادعا داشتند که آن جناب در جبل رضوی (2) غایب شده است و حتی سید حمیری شاعر معروف در آن زمانی که معتقد بدین مذهب بوده است اشعاری گفته که آیه الله فانی آن را بنظم فارسی ترجمه نموده است

پیشوایان و امامان زقریشند همه \*\*\* صاحب امر و چهارند علی و سه پسر

آن سه سبط نبی و جای نشینان ویند \*\*\* هست سبطی بنکوئی و باحسان مظهر

و آن دگر سبط که در کرب بلا گشت شهید \*\*\* سومین سبط بود زنده و در غیب اندر

طعم مردن نچشد تا نکشد تیغ دو سر \*\*\* بیرق افراشته آماده نماید لشگر

مدتی غایب و منزل بکند در رضوی \*\*\* در برش آب و غسل جمع بحکم داور

و هم چنین اشعاری که در اینجا (3) بنظم ترجمه شده است .

ای کوه که نام تست رضوی \*\*\* هستی تو بشهر باک بطحا

از بهر چه چشم ما نه بیند \*\*\* آن کس که تورا نموده مأوا

نزدیک بمائی و نهائی \*\*\* تا چند چنین کنی تو بر ما

گر مدت عمر نوح غایب \*\*\* شد از نظر آن امام والا

داریم یقین که باز گردد \*\*\* با یاری حی فرد دانا

لکن سید حمیری ببرکت وجود امام صادق از مذهب کیسانیه دست کشید و معتقد بمذهب حق گردید و اشعار زیادی در این باب گفته است .

74 - صدوق در اوائل اکمال الدین از سید حمیری روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم از پدران شما اخباری در باب

ص: 60

---

1- طائفه از شیعه که قائل بامامت محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب می باشند و حضرت سجاد را بامامت قبول ندارند

2- کوهی ست در مدینه طیبه

3- آیه الله فانی

غیبت و تایید و تحقق آن بما رسیده است بفرماید این غیبت راجع به کیست حضرت فرمود « این غیبت برای ششمین فرزند من که دوازدهمین پیشوایان هدایت بعد از پیغمبر «صلی الله علیه و آله و سلم» می باشند صورت وقوع خواهد یافت اول آنان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آخر آن ها قائم بحق که بقیه الله در روی زمین و صاحب الزمان است بخدا قسم اگر باندازه عمر نوح غائب باشد از دنیا بیرون نرود تا ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد کند همان طوری که از ظلم و جور پر شده باشد اینک چند بیت از اشعاری که سید حمیری در باب توبه خود و چگونگی غیبت گفته آن طوری که صدوق در اوائل اکمال الدین و شیخ مفید در کتاب خود ( جوابات ) روایت کرده اند در این جا بنظم ترجمه می شود.

ای آن که سواره می روی در بطحا \*\*\* با این شتری که هست صحرا پیما

وقتی که خدا راهنما گشت ترا \*\*\* یعنی دیدی ولی حق جعفر را

برگو توباو که ای امین باری \*\*\* هر چند ز من سر زده بسیار خطا

اینک بسوی خدای خود برگشتم \*\*\* وانگاه بود توبه من نزد شما

درباره پور حنفیه عمّت \*\*\* هر چند بسی شعر نمودم انشا

یا آن که امام بر حقش می گفتم \*\*\* بد خواه نبوده ام به آل طه

لکن ز علی جای نشین احمد \*\*\* این طور رسیده بود اخبار بما

کز خلق شود غایب و نادیده شود \*\*\* سالی افزون ولی حق نور هدی

مانند کسی که ترس دارد از جان \*\*\* ماند پس پرده مدتی پا بر جا

پس هم چو ستاره فروزان گردد \*\*\* با یاری حق ز خانه حق پیدا

در عین جلال و مکننت و استعداد \*\*\* افراشته رو برویش از نصر لوا

شمشیر کشد بروی دشمن چون شیر \*\*\* چون برک خزان بخاک ریزد اعدا

پس چون که عموی تو بغیب اندر شد \*\*\* گفتیم که اوست قائم آل عبا

پور حنفيه است مهدی که شود \*\*\* عالم ز عدالتش بهشت دنیا

گر زان که شما بما بفرمائی نیست \*\*\* البته بود قول تو حق ای مولا

فرمان تو حقست و تعصب نکنیم \*\*\* گفتار تو حجت است بر خلق خدا

یعنی که ولی امر قائم که دلم \*\*\* در سینه طپد ز شوق آن مه سیما

ناچار کند غیبت و گردد مستور \*\*\* بد رحمت حق بر آن شه ناپیدا

در پرده استتار چندی ماند \*\*\* وانگاه شود خارج و ظاهر بملا

دارنده شرق و غرب عالم گردد \*\*\* هم خلق جهان برند فرمان ورا

در سر و علن مرا عقیدت اینست \*\*\* وز سر زنش کسی ندارم پروا

## 75- فصل

و صدوق در باب گذشته و خزاز در کفایة الاثر و حموینی در فراند - المسمطین از دعبل خزاعی روایت کرده اند که گفت وقتی خدمت حضرت رضا باین اشعار از قصیده ام رسیدم که ناچار امامی باید ظاهر شود و بتأیید و برکات خداوند قیام کند که حق را از باطل تمیز دهد و اعمال نیکان و کردار زشت سیرتان را مکافات فرماید.

پیشوایی لاجرم باید که گردد آشکار \*\*\* در پناه نام یزدان و نعیم بی شمار

کز قیام او شود هر حق ز هر باطل جدا \*\*\* هم جزای خویش بند زشتکار و نیک کار

امام رضا علیه السلام بسختی بگریست و فرمود « آیا می دانی این امام کیست و چه وقت قیام خواهد کرد » عرض کردم نه آقای من جز این که شنیده ام امامی از شما ظاهر می شود که زمین را از فساد پاک و از عدل و داد پر خواهد نمود. فرمود « ای دعبل امام بعد از من محمد است و بعد از محمد فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش



حجت قائم که در ایام غیبتش مردمان انتظار ظهور او را دارند و چون ظاهر شود فرمان او بر تمام مردم نافذ گردد و مردمان خواهی نخواهی اطاعت او را نمایند .

76 - صدوق در باب مذکور از ریّان بن صلت روایت نموده است که گفت از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم آیا صاحب امر شماست فرمود « آری من صاحب امرم لیکن نه آن صاحب الامری که دنیا را از عدل و داد پر می کند چنان که از جور و ستم پر شده است بلکه او قائم است که چون ظاهر شود به سال پیران و صورت جوانان خواهد بود....»

این قائم همانا چهارمین فرزند من است که خداوند تا آن اندازه که مشیتش اقتضا کند در پرده استتار خویش پنهانش خواهد فرمود آن گاه وی را ظاهر می کند و بدست او زمین را از عدل و داد پر می کند هم چنان که از ظلم و ستم آکنده شده است.»

77 - حافظ ابو نعیم در اربعین از حضرت رضا روایت کرده است که فرمود « خلف صالح فرزند حسن بن علی عسکری صاحب زمان است که مهدی این امت است » هم چنین ابن خشاب بغدادی در کتاب موالید الأئمه همین حدیث را روایت کرده است.

باید دانست که حافظ ابو نعیم و ابن خشاب هر دو نفر از بزرگان علماء اهل تسنن می باشند.

78 - فصل - صدوق در باب سی و ششم از اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر از حضرت عبد العظیم (1) حسنی روایت کرده اند که فرمود

ص: 63

---

1- مرقد مبارک آن حضرت در شهر ری نزدیک تهران و از اجله علماء و امام زادگان است.

بمحضرمولای خود حضرت محمد جواد شرفیاب شده و در نظر داشتیم راجع به قائم از آن جناب سؤال کنم حضرت خود ابتدا بسخن کرد و فرمود « ای ابو القاسم قائم ما مهدی است که در ایام غیبت بر هر کس فرض است در انتظار ظهور وی باشد و او سومین فرزند من خواهد بود.»

79 - و نیز صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایه از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده اند که فرمود « امام بعد از من فرزندانم علی و بعد از او فرزندش حسن است » راوی گفت بعد از این حضرت سکوت فرمود مجدداً پرسیدم ای پسر پیغمبر پس امام بعد از حسن کیست آن حضرت بسختی گریست و سپس فرمود « بعد از حسن فرزندش قائم بحق منتظر است » راوی پرسید چرا بآن حضرت قائم می گویند فرمود « زیرا بعد از این که ذکر او از خاطرها فراموش شود و بسیاری از مردمانی که بوجود وی ایمان دارند از عقیده خود باز گردند آن حضرت قیام خواهد نمود » می گوید پرسیدم بچه علت او را منتظر گویند فرمود « برای وی غیبتی است که بس طولانی و دارای علایم و نشانه ائیسست و اهل ایمان و نجات در انتظار ظهور آن حضرتند و اهل شك او را انکار و تکذیب خواهند کرد و دروغ گویان تعیین زمان معین برای ظهور او خواهند نمود و مردمان کم ظرف عجزول از طول زمان غیبت بهلاکت انکار گرفتار خواهند شد و فقط گروهی که دارای ایمان و بحکم الهی تسلیمند از این ورطه نجات خواهند یافت.»

در این جا همان طوری که کراراً تاکنون بخوانندگان گوشزد کرده ایم مجدداً یاد آور می شویم که این گونه اخباری که از ائمه علیهم السلام رسیده است و باید آن ها را از اخبار غیبی محسوب داشت همگی دلالت دارد بر

این که در دوره غیبت بسیاری از مردمان از دین اعراض نموده و مرتد خواهند شد و امروز بیش از هر موقع این حقیقت ظاهر شده بوسیله اشخاصی که بدعوای مهدویت احکام اسلام را تغییر و تبدیل داده و از طول زمان غیبت سوء استفاده نموده اند.

80 - فصل - فضل بن شاذان از سهل بن زیاد از عبد العظیم حسنی روایت کرده است که هنگامی که دین خود را بر امام علی النقی علیه السلام عرضه داشت و اعتقاد خویش را با همه یکی بعد از دیگری ذکر کرد تا بخود آن حضرت رسید حضرت هادی در دنباله گفته های عبد العظیم فرمود: « و بعد از من پسر حسن و پس از وی با خلف بعد از او چگونه خواهید بود؟ » عبد العظیم پرسید مگر حال او چگونه است فرمود « زیرا خود او از انظار پنهان است و نام وی را بزبان آوردن جایز نیست تا آن گاه که ظاهر گردد و زمینی که از جور و ستم آکنده است پر از عدل و داد نماید »

81 - کلینی در اصول کافی و صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایة الاثر از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده اند که گفت از ابو الحسن صاحب عسگر (علی النقی علیه السلام) شنیدم می فرمود « جانشین بعد از من فرزندان حسن است پس چگونه خواهید بود با جانشین بعد از جانشین من که مراد حضرت قائم است (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

82 - در حدیث دیگر از حضرت هادی علیه السلام روایت شده است که در نامه برای شیعیان خود چنین نوشت « تا من زنده باشم امر و ولایت با من است و چون قضای خداوند بر من فرود آمد (مقصود مرگ آن حضرت است) فرزندان من ولی امر شما است پس رفتار شما با جانشین بعد از جانشین من (یعنی حجة بن الحسن) چگونه خواهد بود . »

83 - صدوق در باب مذکور و خزاز در کفایة الاثر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود پنج شنبه از آن پسر من و جمعه (1) از آن فرزند فرزند من است که جمیع مردمان در تحت لوای وی جمع خواهند شد و او همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همان طوری که از ظلم و ستم انباشته است.

84 - و نیز از آن حضرت روایت کرده است که فرمود امام بعد من فرزندانم حسن و بعد از حسن فرزندش قائم است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد هم چنان که از ظلم و جور پر شده است.

85 - صدوق در باب چهل و چهارم از اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت در شرح خریدن نرجس خاتون مادر حضرت حجت و تزویج او با حسن عسگری از حضرت هادی روایت کرده اند که به نرجس فرمود « ترا بفرزندی بشارت می دهم که از مشرق تا مغرب عالم را مالک خواهد شد و زمین را که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر خواهد کرد. » نرجس پرسید این فرزند این فرزند از کیست حضرت فرمود « از حسن عسگری است » و در ضمن همین روایت حضرت هادی نرجس را زوجه امام ابو محمد و مادر قائم تعیین می فرماید .

86 - فصل - صدوق در باب سی و هشتم از اکمال الدین از احمد بن اسحق اشعری روایت کرده است که گوید از امام حسن عسگری پرسیدم امام و جانشین بعد از تو کیست آن حضرت بسرعت از جای خویش برخاسته و بخانه خویش رفت و پس از اندکی بیرون آمد در حالی که فرزند

ص: 66

---

1- وجه شباهت حجة بن الحسن به جمعه اینست که هم چنان که جمعه سبب اجتماع مسلمین است آن حضرت نیز پس از ظهور جامع شمل مسلمانان خواهد بود

سه ساله بر دوش داشت و فرمود « اگر برای شرافت و کرامت تو نبود هرگز این فرزند را بتو نشان نمی دادم بدان که این امام و جانشین من است و هم نام رسول الله و هم کنیه او است و آن کسی است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد هم چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. مثال وی در میان این امت مثال خضر است بخدا قسم غیبت خواهد کرد و در زمان غیبت او هیچ کس از هلاکت و گمراهی نجات نخواهد یافت مگر آن کسی را که خداوند در ایمان و عقیدت ثابت نگاه دارد » در این جا راوی خبر گوید پرسیدم آیا برای آن آثار و علائمی خواهد بود ناگاه آن فرزند سه ساله بزبان فصیح آغاز به صحبت کرده و فرمود « منم حجت باقیه خداوند در روی زمین که از دشمنان وی انتقام خواهیم کشید و دیگر بعد از دیدن حقیقت امر در جستجوی علامت مباش.» می گوید فردای آن روز خدمت حضرت عسگری علیه السلام رسیده و پرسیدم سنت و روش خضر چیست که در فرزندت مهدی است فرمود « طول غیبت » باز پرسیدم آیا غیبت وی بطول خواهد انجامید فرمود « قسم به پروردگارم آری تا اندازه که بیش تر مردمان که بوجود او معتقدند از عقیده خویش بازگردند.»

87 - و این حدیث را ملا عبد الرحمن جامی نیز که از اهل سنت است ذکر نموده در کتاب شواهد النبوة تا آن جایی که می فرماید « هم چنان که از ظلم و جور پر شده است »

88 - فضل بن شاذان از احمد بن اسحاق و صدوق در باب گذشته نیز از احمد بن اسحاق از حضرت عسگری روایت کرده اند که فرمود « خدای را سپاس می گویم که مرا از این دنیا بیرون نبرد تا جانشین مرا بمن نشان داد کسی که شبیه ترین مردمان به پیغمبر خدا است و خداوند او را در

زمان غیبت بحفظ خویش نگاه خواهد داشت آن گاه ظاهر خواهد نمود و او زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همان طوری که از ظلم و جور پر شده است .

89 - صدوق در باب گذشته از اکمال الدین و خزاز در کفایة از حضرت عسگری روایت کرده اند که فرمود بدانید مثل کسی که بامامت ائمه اقرار کند و امامت فرزندانم را انکار نماید مثل کسی است که بتمام پیغمبران اقرار دارد و به نبوت (1) رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معتقد نیست. بدانید برای فرزند من غیبتی است که در آن مردمان گرفتار تزلزل و شک خواهند گردید . «

90 - هم چنین صدوق این حدیث را از حضرت عسگری روایت کرده است که فرمود « فرزند من محمد «روحی فدا» بعد از من امام و حجت است هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مانند کسی است که در زمان جاهلیت مرده است بدانید که برای او غیبتی است که در آن مردمان نادان به حیرت و سرگردانی می افتند و اهل باطل هلاک و گمراه می شوند و آن کسانی که برای ظهور او تعیین زمان می کنند دروغ می گویند.

91 - صدوق در باب چهل و پنجم اکمال الدین و کابینی در اصول کافی و شیخ طوسی در غیبت و خواجه پادسا حنفی در فصل الخطاب روایت حکیمه اختر حضرت جواد علیه السلام را درباره ولادت حضرت حجت علیه السلام روایت کرده اند که امام حسن عسگری بولادت او خبر داد و هنگامی که

ص: 68

---

1- کنایه از اینست که انکار امام زمان در حقیقت انکار جمیع ائمه است و بنا بر این جمعی از پیروان باب که بامامت یازده امام معترفند در واقع مشمول این حدیث و منکر جمیع ائمه اند.

پس از ولادت او را دید وی را به سخن گفتن امر فرمود و آن حضرت بوحدانیت خداوند و رسالت پیغمبر شهادت داد و بامامت ائمه اقرار کرد و در روز هفتم ولادت نیز همین طریق عمل فرمود و این آیه را تلاوت کرد و (تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّوا [\(1\)](#)) (فِي الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ تُمَكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَزَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)

سوره 28 آیه 4 و 5 که مضمون آن چنین است . « ما اراده داریم (وقضاء حتمی ما تعلق گرفته ) که بر آن مردمانی که در زمین ضعیف و بیچاره شمرده شده اند منت نهیم ( یعنی ظالمین آن ها را اسیر و محکوم بحکم خود پنداشته اند ) و آنان را پیشوایان اهل زمان و وارث سلطنت و آب و خاک و ثروت و عزت قرار داده و در زمین بآنان تمکن دهیم و به فرعون و هامان و لشگریان آنان آن چه را که از آن می ترسیدند ( از غرق و هلاکت و زوال دولت و سلطنت ) نشان دهیم .

92- در روایت دیگری است که امام حسن عسکری (علیه السلام) فرزند خود حجت را در روز سوم ولادت باصحاب خویش نشان داد و فرمود « این است صاحب شما بعد از من و جانشین من - وی همان قائمی است که

ص: 69

---

1- مراد از ضعیف شمرده شده گان در این آیه که خداوند بآنها وعده عزت و سلطنت داده بر حسب اخبار متعدده که در تفاسیر ذکر شده دو طائفه اند که حال آن ها کمال شباهت را بیک دیگر دارد یکی بنی اسرائیل که در دست فرعونیان مقهور بودند و بفرستادن حضرت موسی خداوند بر آن ها منت نهاد و آن ها را نجات داد که در ذیل آیه بآن اشاره فرموده و دیگر شیعه که در زمان غیبت مقهور فرعون سیرتان هستند و بظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ذات آن ها بعزت مبدل خواهد شد و خواندن آن حضرت این آیه را پس از ولادت چنان چه در این خبر شریف است اشاره باین مطلب می باشد.

گردن ها از شدت انتظار دائم بسوی او کشیده می شود و هنگامی که بساط ظلم و جور روی زمین را بپوشاند ظهور خواهد فرمود و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد.

93 - هم چنین خبر دیگری است - وقتی حجت متولد شد حضرت عسکری (علیه السلام) بخط مبارک برای احمد بن اسحق نوشت « برای من فرزندی تولد یافت و باید این امر نزد تو مکتوم باشد و آن را از مردم مستور داری . »

94 - صدوق در باب چهل و یکم اکمال الدین و خزاز در کفایة الاثر روایت کرده اند که ابو محمد حسن عسکری (علیه السلام) به جاریه خود فرمود « بزودی بفرزندی آبستن شوی که نامش محمد و حجت قائم بعد از من است . » هم چنین خبر دیگری از جماعتی روایت شده که گفتند ما چهل نفر بودیم و حضرت ابو محمد حسن بن علی فرزند خویش را در خانه خود بمان نشان داد و فرمود « اینست امام شما بعد از من و جانشین من . »

95 - صدوق در باب چهل و یکم اکمال الدین و عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة از یعقوب بن منقوش روایت کرده اند که گفت داخل محضر ابو محمد حسن بن علی (علیه السلام) شد و آن حضرت در خانه خویش نشسته و در طرف راست وی اطاقی بود که بر در آن پرده آویخته بود من پرسیدم ای مولای من صاحب این امر ( مقصود ولایت و امامت است ) بعد از تو کیست بمن امر فرمود پرده را بلند کنم من آن را بالا زدم در این هنگام پسری پنج ساله بیرون آمد و بر روی زانوی حضرت عسگری نشست آن گاه آن حضرت بمن فرمود « اینست صاحب شما » در این موقع آن پسر از زانوی پدر بسرعت پائین آمد و حضرت عسگری بوی فرموده « ای فرزند



96 - فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روایت کرده است که گفت بمولای خود حسن عسگری گفتم جان من فدای تو ای فرزند رسول خدا بسیار علاقه مندم بدانم بعد از تو امام و حجت خداوند بر مردمان کیست؟ آن حضرت فرمود « بعد از من امام و حجت فرزند من هم نام و هم کنیه رسول اله (صلی الله علیه و آله و سلم) است که خاتم حجت های خداوند و آخرین خلیفه او است . » پس پرسیدم آن فرزند کیست فرمود « وی از دختر قیصر است و بدان که عن قریب متولد خواهد شد آن گاه زمان درازی از مردمان پنهان می شود و سپس ظاهر می گردد و دجال را هلاک و زمین را از عدل و داد پر می کند هم چنان که از ظلم و ستم پر شده است .

97 - هم چنین فضل بن شاذان از محمد بن علی بن حمزة بن حسین بن عبید اله بن عباس بن علی بن ابی طالب روایت کرده است که گفت شنیدم حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرمود « ولی خدا و حجت او بر بندگان و خلیفه من بعد از من در حالی که ختنه شده است در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هنگام طلوع صبح متولد گردید . »

این بود شمه از احادیثی که در این مطلب صراحت دارد و ما توانستیم با وجود فرصت کم و تعجیلی که برای تألیف این کتاب منظور بود بنظر خوانندگان برسانیم و البته از ذکر احادیثی که مجمل بود مانند اخبار بی شماری که از ائمه رسیده است و جملگی حاکی است که ائمه از فرزندان حسین نه نفر و آخرین آن ها قائم است یا احادیث بسیاری که مهدی را نهمین فرزند حسین علیه السلام معرفی می کند خودداری کردیم اینک بی مناسبت نیست بذکر چند حدیث نیز از کتاب سلیم که از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام

است و هم چنین کتاب غیبت شیخ بزرگوار فضل بن شاذان که زمان حضرت رضا (علیه السلام) را درك و از آن جناب روایت نموده و در زمان حضرت عسکری (علیه السلام) بعد از ولادت حضرت حجت فوت شده است بپردازیم .

98 - در کتاب سلیم از امیر المؤمنین است که حضرت رسول در بیان اولو الامر (صاحبان امر) بوی فرمود « یا علی تو اولین آنان هستی » بعد از آن ائمه را یکی بعد از دیگری تا حسن عسکری شماره نمود و فرمود : « پس از وی فرزند او حجت قائم است که وصایت و خلافت من بدو ختم خواهد شد و انتقام از دشمنان من خواهد کشید و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد هم چنان که از ظلم و جور آکنده شده است »

99 - هم چنین سلیم از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : « من و یازده جانشین من هادی و مهدی هستیم » من گفتم یا امیر المؤمنین آنان کیستند فرمود دو پسر من حسن و حسین پس از آن این پسر من ( و دست علی بن الحسین را که طفل شیرخواری بود بگرفت ) و بعد از این هشت نفر از فرزندان او یکی بعد از دیگری که جملگی وصی و خلیفه اند.

### توضیح

سابقاً نیز اشاره کردیم که توصیف ائمه با وصیاء دلالت دارد که هر امامی باید امام سابق را درك کند تا وصی او باشد زیرا وصی بکسی اطلاق می شود که شخص او را سرپرست کارها و وصایای بعد از مرگ خود نماید .

100 - فضل بن شاذان در کتاب غیبت از عبد الرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابو حمزه معروف به ثمالی از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت رسول در ضمن حدیثی بامیر المؤمنین اشاره بستم کاران

فرمود و بیان کرد که فرزندش از آنان انتقام خواهد کشید در این موقع سلمان پرسید این فرزند کیست آن حضرت فرمود « نهمین اولاد فرزندم حسین است که پس از غیبت طویلی ظاهر شده و امر خدای را آشکار و دین او را ظاهر خواهد کرد و از دشمنان خداوند انتقام خواهد کشید .

101 - فضل بن شاذان از محمد بن سنان از فضل بن عمر از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن سمرة از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده است حدیث خلقت ابراهیم و نور های پیغمبر و ائمه را که خداوند بحضرت ابراهیم اسامی ائمه را جملگی خیر داد و در ضمن این اخبار خداوند جل اسمه بعد از حسن عسکری می فرماید « و حجت بن الحسن پس از این که از نظر دوستانش پنهان می شود ظاهر خواهد گردید.»

102 - و هم چنین از عبد الرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابو حمزه ثمالی و در روایت دیگر از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی سعید بن جبیر از ابن عباس از پیغمبر روایت کرده اند در باب حدیث معراج و این که خداوند برای آن حضرت اسامی ائمه را ذکر فرمود و در این حدیث شریف خداوند جل اسمه پس از ذکر حسن عسکری می فرماید : « و بعد از وی حجة بن الحسن است.»

103 - و نیز فضل بن شاذان از فضال بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرموده « من بمؤمنین از خود آنان سزاوارترم و بعد از من تو بآنان سزاوارتری از خود آنان و این صفت را برای ائمه یکی بعد از دیگری بیان می کند تا حسن عسکری (علیه السلام) آن گاه می فرماید و بعد از آن حجت بن الحسن (علیه السلام) که خلافت و وصایت بوی ختم می گردد و دیر زمانی غیبت

می کند و سپس ظاهر می شود و زمین را که از ظلم و ستم آکنده است از عدل و داد پر می کند .

104 - و از علی بن حکم از جعفر بن سلیمان ضبیعی از سعد بن طریف از اصبع بن نباته از سلمان فارسی خطبه مفصلی را از حضرت رسول روایت نموده است که در ضمن آن می فرماید « امام نهم از فرزندان حسین مهدی ایشان است » و پس از این که ائمه «علیهم السلام» را تا حضرت عسگری یکی بعد از دیگری ذکر می کند، می فرماید « و بعد از وی حجت قائم است که در زمان غیبت مورد انتظار مردمان و پس از ظهور مطاع عامه خلق خواهد بود.»

105 - و از حسن بن علی بن فضال از عبد اله بن بکیر از عبد الملک بن اسما عیل اسدی از پدرش از سعید بن جبیر از عمار بن یاسر از رسول خدا حدیثی را روایت کرده که در ضمن آن می فرماید « خداوند با من عهد فرمود که دوازده خلیفه بمن عطا فرماید » و اسامی این خلفا را يك يك تا حسن عسگری ذکر کرده و می فرماید « و بعد از او فرزندش که دیر زمانی غیبت خواهد کرد و آن گاه خارج شده و زمین را از عدل و داد پر می کند هم چنان که از جور و ستم مملو شده باشد »

106 - و نیز از عبد اله بن جبلة از عبد اله مستنیز از فضل بن عمر از جابر جعفی از ابن عباس حدیثی را روایت کرده است که در ضمن آن می گوید از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدم شماره امامان بعد از شما چند نفر است آن حضرت فرمود « دوازده نفر که نخستین ایشان علی » و بعد از وی ائمه را تا حضرت عسگری ذکر می کند آن گاه می فرماید « و چون دوره امامت حسن (علیه السلام) طی شود فرزند او حجت امام است . »

107 - هم چنین فضل بن شاذان از حسن بن علی بن فضال و ابن

ابی نجران از حماد بن عیسی از عبد اله بن مسکان از ابان بن تغلب از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیثی را نقل می کند که قسمتی از آن چنین است که می فرماید « شما را به مهدی بشارت می دهم که پادشاه عدالت پرور و پیشوای دادگستر است و زمین را از عدل و داد پر می کند همان طوری که از ظلم و ستم پر شده باشد و او فرزند نهم از دودمان فرزندان حسین علیه السلام است .»

108 - و در کتاب ایضاح الدفائن محمد بن احمد بن شاذان قمی ( بطوری که خود مصنف در آغاز کتاب اشاره کرده احادیث و روایات را سال 374 هجری شنیده است ) در ضمن منقبت نود و دوم از حضرت صادق صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم» حدیثی را روایت کرده است که متضمن شماره ائمه علیه السلام است و در این حدیث حضرت رسول پس از ذکر حضرت هادی می فرماید « آن گاه حسن بن علی و سپس فرزندش قائم بحق که مهدی امت من است»

109 - و در کتاب اربعین شیخ حافظ محمد بن احمد بن ابی الفوارس که بنا بقول ذهبی در کتاب دول الاسلام در سال 412 فوت شده در حدیث چهارم از حضرت رضا «علیه السلام» از پدرانش از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیثی در فضیلت دوستی و متابعت هر کدام از ائمه نقل کرده و در این حدیث نیز ائمه «علیه السلام» را یکی بعد از دیگر تا حضرت عسکری ذکر نموده و می فرماید « هر کس دوست دارد خداوند عز و جل را با ایمان صافی و کمال اسلام ملاقات کند باید فرزند منتظر عسگری محمد را که صاحب زمان و مهدی است دوست بدارد و از وی متابعت و پیروی کند »

حال بعد از این روایات قدری در دعوت میرزا علی محمد و ادعای

او که همان مهدی و قائم اهل بیت که مردم در انتظار اویند دقت کنیم و به بینیم اگر این ادعا را در مقابل آن همه اخبار و روایات که جامع کلیه خصوصیات این امر است بگذاریم آیا باز می توان آن را باور کرد و آیا کوچک ترین تردیدی در بطلان این ادعا می توان داشت و آیا می توان این داعیه را با آن چه در این اخبار بطور صریح ذکر شده است منطبق و هم -آهنگ دانست؟ در صورتی که غالب این روایات باصطلاح علم اخبار بمرحله تواتر رسیده و بقدری شماره آن زیاد است که خواهی نخواهی سبب ایجاد یقین کامل و حصول علم جزم است و بصراحت جمیع این اخبار بطور قطع مهدی و قائم منتظر آل محمد علیهم السلام حضرت محمد عجل الله فرجه فرزند حسن عسگری و خلف صالح او است که در سال 255 متولد شده است. و از طرف دیگر چگونه ممکن است این ادعا صحیح و بحق و این تغییرات و تبدیلات آشکار و صریحی که در شریعت و احکام نموده است مطابق با واقع باشد در حالی که چنان که دیدیم در اغلب این احادیث و روایات تمسک بدیانت حقه تأکید و مردمان را از ارتداد و برگشتن از دین ملامت و تحذیر نموده است خداوند ما و تو و جمیع مسلمانان را در پناه خویش حفظ فرماید . و الله الهادی و منه التوفیق و التسدید.

مانع (1) سوم اینست که در بسیاری از روایت های گذشته ذکر شده است که مهدی قائم پسر کنیز یا پسر خاتون کنیزان است چنان که حدیث 5 و 23 و 24 و 27 و 47 و 57 و 72 و 73 و 85 و 94 و 99

ص: 76

---

1- مانع اول عبارت بود از تناقض در ادعاء و این که گاهی می گوید من نایب مهدی و گاهی می گوید من خود مهدی هستم. مانع دوم این که می گوید من مهدی صاحب زمانم در حالی که بر حسب روایات متواتره مهدی فرزند حسن عسگری است و او علی محمد پسر میرزا رضایی بزاز شیرازی است

بر این نکته دلالت صریح دارد و ابن ابی الحدید نیز که از علمای عامه است باین موضوع اشاره کرده و می گوید در اخبار بسیار و تواریخ بی شمار وارد شده است و علماء ما نیز بدان قائلند که مهدی فرزند کنیز است اینک علاوه بر احادیث فوق الذکر اخبار دیگری نیز در تأیید این موضوع ذکر می کنیم تا حجت تمام و جای بحثی نماند .

1- نعمانی در کتاب غیبت از حضرت باقر یا صادق علیهم السلام ( این تردید از راوی است ) روایت کرده است که در اوصاف حضرت مهدی فرموده « وی فرزند جاریه اسیر و پسر بهترین کنیزان است - یعنی جاریه که باسیری آورده باشند و او بهترین کنیزان است »

2- هم چنین نعمانی روایت کرده است که روزی حضرت صادق علیه السلام خطبه فرموده و در آن خطبه از مهدی قائم علیه السلام یاد نموده و در صفت آخر وی فرموده «فرزند جاریه اسیر پسر بهترین کنیزان»

3- و نیز روایت کرده است که از حضرت باقر سنّوال شد مقصود امیر المؤمنین که فرمود « پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان » آیا حضرت فاطمه است؟ فرمود « فاطمه علیها سلام بهترین زنان آزاد است »

4- و نیز روایت کرده که بحضرت صادق گفته شد زید عموی شما خروج کرده و چنان می پندارد که پسر جاریه اسیر و قائم این امت و فرزند بهترین کنیزان (که در اخبار بدان اشاره شده است ) او است حضرت صادق فرمود (این گفته صحیح نیست و چنان چه کسی قبل از قائم خروج کند ناچار کشته خواهد شد و او (یعنی قائم) فرزند بهترین کنیزان است).

توضیح- این حدیث دلالت دارد بر این که یکی از صفات حضرت مهدی

قائم که از طرف ائمه همه جا بدان تصریح شده است و در نزد جمیع مردم بدین صفت شناخته شده اینست که آن حضرت فرزند يك كنيز یعنی جاریه اسیر است.

5- و نیز نعمانی از ابو حازم حدیثی روایت می کند که مؤید این مطلب است می گوید حضرت صادق در شأن قائم مهدی فرموده « آیا نمی دانید که او پسر يك جاریه اسیر است؟ »

6- و نیز از حرث همدانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است. که درباره مهدی فرمود « پدرم فدای پسر بهترین کنیزان »

7- و شیخ طوسی در کتاب غیبت از امیر المؤمنین روایت کرده است که آن حضرت صفات مهدی قائم را برای عمر بیان نمود سپس فرمود « پدرم فدای پسر بهترین کنیزان » این حدیث با آن چه در سابق گذشت جمعاً نوزده خبر است که جملگی دلالت دارد بر این که مهدی فرزند جاریه اسیر سیده کنیزان و بهترین آنان است. اکنون با اطلاع از این مطلب و این همه تأکید چگونه می توان علی محمد را مهدی منتظر و قائم آل محمد دانست در صورتی که مادر وی خدیجه بیگم دختر میرزا علی تاجر است که از سادات معروف بود و آیا ادعا این شخص قابل قبول است که وی قائم مهدی منتظر موعود آل محمد است؟

ممکن است در این جا گفته شود که این روایات و روایات قبلی که در بیان مانع دوم اشاره شد از خبرهای آحاد (1) است که بحد تواتر نرسیده. در جواب این ایراد می گوئیم اگر خود اخبار متواتر نباشد طالب آن جملگی متواتر است باین معنی که همه آن ها دلالت دارد که مهدی فرزند حسن عسکری

ص: 78

---

1- خبر واحد خبری را گویند که برای شنونده علم و یقین ایجاد نکند.



و مادر وی جاریه اسیر است و این قبیل اخبار اگر متواتر نباشد در ردیف اخبار متظافر (1) مستفیض است که موجب حصول یقین است زیرا تمامی این روایات بوسیله علماء صحیح القول با اعتماد از شیعه و سنی که زمان آن ها نزدیک بزمان ائمه بوده است روایت شده و چگونه می توان این همه روایات و صحیح معتبر را نادیده گرفت از آن ها سر پیچی کرد در حالی که باب پیشوای این مذهب در کتاب بیان روایت مرسلی (2) را که عیاشی از ابو لبید مخزومی از حضرت باقر روایت نموده مستند ادعای خود قرار داده گذشته از مغالطه ها بی که در حساب حروف آل را نموده تا با عدد دل خواه او منطبق شود و این خبر دلیل مدعای او گردد اکنون بکتاب بیان مراجعه نما بعد از آن جا که می گوید « هر چه در قرآن نازل شده در بسم الله نازل شده است » تا سفسطه های او را مشاهده نمائی و شاید مبلغین برای فریب دادن مردمان ساده لوح ادعا کنند که ما نیز این اخبار را قبول داریم و اعتقاد ما اینست که قائم آل محمد فرزند حسن عسکری (علیه السلام) و پسر زن اسیر شده و بهترین کنیزان یعنی نرجس است که در سال 255 در سرّ من رأی متولد شده امام دوازدهم و نهمین فرزند از سلسله فرزندان حسین (علیه السلام) کسی جز آن حضرت نیست ولکن او از دنیا رفته و روحش در جسد میرزا علی محمد که در سال 1235 از سید رضای شیرازی و

ص: 79

- 
- 1- متواتر خبر جماعت زیادی است که از قول آن ها علم حاصل شود و مستفیض و متظافر خبری است که عده مخبرین آن زیاد ولی کمتر از متواتر باشد و اغلب اوقات موجب حصول علم است خصوصا اگر با قرائنی مثل آن چه در متن ذکر شده مقرون باشد
  - 2- مرسل روایتی است که سند آن تا بامام متصل نشود و آن بخودی خود قابل استناد نیست

خدیجه متولد شده حلول نموده است و با روح مهدویت دعوت قائم را ظاهر کرده و آثار از ارواح است نه از اجساد! در جواب این شبهه می‌گوئیم اولاً کافی است در رد این ادعا این که علی محمد اقرار می‌کند که کتاب «احسن القصص» او از طرف محمد بن حسن عسگری بر وی نازل شده - و نیز می‌گوید « بخدای آسمان و زمین من بنده خدا هستم که از طرف بقیة الله منتظر که پیشوای شما است بمن بینة و حجت‌ها رسیده است. » و نیز در کتاب قیوم الاسماء می‌گوید « ای بقیة‌اله من خویشتن را بتمامی فدای تو می‌کنم و خرسندم از این که در راه تو تحمل دشنام و ناسزا کنم » و هم چنین در جای دیگر می‌گوید « اول طرزی که ظاهر شد و پرتو افکند حضرت نور و محو کننده تاریکی حجة اله مولای من است » و بعلاوه نویسندگان شما در نوشته‌های خود اعتراف دارند و بشعر شاه نعمت اله تمسک می‌جویند که میرزا علی محمد در آغاز کار فقط ادعا داشت که نایب مهدی بن حسن عسگری ( علیه السلام ) و باب (1) آن حضرت است کما این که اسم شما طایفه نیز بر این نکته شهادت می‌دهد و ثانیاً از ایشان می‌پرسیم آیا می‌دانید چه اندازه دلایل و براهین برای اثبات این ادعا لازم است قطع نظر از این که برای این دعوی موانع عقلی و نقلی موجود است زیرا حلول روح مهدی ببدن علی محمد موقوف باعتقاد بمذهب تناسخ است و باید اول ثابت کنید که این مذهب عقلاً و شرعاً محال نیست و ثانیاً مدلل بدانید که حلول روح کسی ببدن دیگری در این عالم نظیر داشته است زیرا هر امر ممکنی ملازمه با وقوع ندارد و ثالثاً بر شما لازم است

ص: 80

---

1- باب بمعنی «درب» و منظور از این تسمیه اینست که او ادعا می‌نموده که واسطه و باب فیض بین امام و مردم است

اثبات این مطلب که پسر حضرت عسکری (علیه السلام) از دنیا رفته و رابعاً ثابت کنید که روح او در جسد میرزا علی محمد حلول کرده و اثبات هیچ يك از این امور برای شما مقدور نیست و برای این که شما در دست انداز این مشکلات و پرتگاه این غوامض نفتید ما موانع این دعوی و فساد و بطلان آن را چند طریق نزدیک تر از اخبار گذشته و غیره ثابت می کنیم :-

اول - روایت پنجاه و یکم از حضرت صادق که صریح است در بطلان این ادعاء زیرا در این خبر حضرت صادق می فرماید که حضرت مهدی در غیبت طولانی خود زنده می ماند و عمر وی نظیر عمر خضر است تا ظاهر شود و نیز سرزنش می کند کسی را که منکر غیبت و قائل بموت امام است و مورد ملامت قرار می دهد کسی را که قائل است روح قائم بر هیكل غیر او حلول کرده صریحاً چنین عقیده را گناه می داند (1) و این همان امریست که شما بدان معتقدید و مبنای دعوت خود قرار می دهید .

دوم - همین خبر دلالت دارد بر این که زندگانی حضرت مهدی بن حسن عسگری « علیه السلام » مانند زندگانی نوح و خضر دراز است و این که آن حضرت مدّت طولی غیبت می کند تا پس از غیبت ظاهر شود و عالم را پر از عدل کند و بیعت هیچ کس در گردن نداشته باشد.

سوم - پیغمبر و ائمه فرزند حضرت عسگری را بنام و نشان تمام ذکر کرده و تعظیم و تجلیل نموده و تصریح فرموده اند که مهدی و قائم منتظر او است که زمین را از عدل و داد پر می کند چنان چه قسمتی از این اخبار در سابق ذکر شد در صورتی که اگر این قضیه طبق گفته و عقیده شما بود ذکر اسم آن

ص: 81

---

1- این خبر از اخبار غیبیه است که ائمه علیهم السلام شیعیان را بحدوث این وقایع خبر داده اند

حضرت و این گونه تعظیم و تجلیل از آن زائد بلکه غلط و خطای فاحش بود برای این که عقیده تناسخ و قدیمی بودن روح و این که از جسدی بجسدی و از هیكلی به هیكلی منتقل می شود مستلزم آنست که روح فرزند حضرت عسکری نبوده بلکه فرزند او شخص آن جسدی باشد که از نطفه او تکوین شده و از این جسد ظاهر نشده و ظاهر هم نمی شود اثری از آثار مهدویت و قائمیت تا زنده است بنا برگمان شما.

و اگر بگوئید این تعظیم و تجلیل از اسم فرزند حسن عسکری (علیه السلام) در این روایات باعتبار تعلق گرفتن این روح است باو اگر چه آثار مهدویت و قائمیت تا هنگام مردن و مفارقت این روح هیچ گونه از وی ظاهر نگردد می گویم این عمل یعنی تمجید و تعظیم از يك اسم بدون مسمی بطور قطع اشتباه و ظلم فاحشی است باین دلیل که باید در این صورت اقرار کنیم که پیغمبر و ائمه علیهم السلام از جسدی تعظیم و تجلیل بمهدویت و قائمیت و سایر آثار حسنه آن نموده اند که از وی هیچ گونه آثار مهدویت ظاهر نمی شده است و در مقابل از میرزا علی محمد که بعقیده شما مظهر حقیقی نورانیت این روح است و آثار مهدویت از وی ظاهر شده است هیچ گونه ذکری و تعظیمی بعمل نی آورده اند- آیا این گمراه کردن مردم ظالم نیست و آیا می توان گفت این همه احادیث از روی ظالم و یا از روی اشتباه بوده است! خدا ترا هدایت کند چه معنای صحیحی از برای این روایات ممکن است جز آن چه صریح آن ها است از باقی ماندن مهدی (پسر حضرت عسکری) و طول زندگانی آن حضرت مانند نوح و خضر تا آن که پس از غیبت طولانی شخص او ظهور نماید و پاک کند زمین را از کثافات گمراهی و پر کند آن را از عدل و داد و نمی توان جز طبق

ظاهر صریح آن ها بطرز دیگری آن ها را تعبیر و تفسیر نمود و شاید بگوئی

حرف ما مبتنی بر تناسخ و انتقال روح از بدنی بدن دیگر نیست بلکه مبتنی بر تجلی و ظهور خداوند در پیغمبران و دوستان خدا می باشد (همان طوری که کلام باب و بها بر این موضوع دلالت دارد) البته این کلمه بزرگی است شما نفهمیده بآسانی بر زبان جاری می کنید و فعلاً در رد این ادعا و بیان کفر بودن آن تعجیل نمی کنیم و از همان اخبار گذشته بطلان این ادعا را بر تو ثابت می نمایم زیرا اگر خداوند در پسر حسن عسکری «علیه السلام» تجلی نمود یا آن تجلی سبب ظهور آثار مهدویت از او نگردید و آن حضرت مظهر تجلیات خداوندی نشد پس بسی خطا و ظلم و فریب دادن بندگان خدا است که در این همه اخبار فقط نام پسر حضرت عسکری «علیه السلام» برده شود با آن که او مظهر تجلیات خداوند و ظاهر کننده آثار مهدویت نیست و از علی محمد که بگمان باطل شما مظهر تجلیات و ظاهر کننده آثار مهدویت است هیچ اسمی برده نشود و اگر سؤال کنی بچه علت شما در این جا از تشریح دعوی تناسخ و عقیده جلوه خداوند در پیغمبران و ائمه و ظهور او در هیاکل آنان و بیان فساد آن خودداری می نمائید علت آن اینست که از میزان استعداد و دانش تو کاملاً اطلاع ندارم و بطلان این مطالب را باید از راه عقل و فلسفه بیان نمود آن گاه ممکن است خیال کنی که می خواهم بسخن های پیچیده با تو از در مغالطه در آیم و اگر میزان دانش و استعداد خود را معرفی نمائی ممکن است در خور استعداد شما بطلان و غیر معقول بودن تناسخ و جلوه خداوند در بشر را واضح و مبرهن نمایم ولی در هر صورت این موضوع فعلاً از بحث ما خارج است و هیچ گونه رابطه با استدلال ما ندارد زیرا با فرض صحت عقیده باطل تناسخ یا تجلی خداوند در هیاکل بشر معذک این اخبار و احادیث با خیالات واهی و دعاوی شما بهیچ صورت منطبق نخواهد شد

چنان که بیان کردیم که تعیین و تمجید و تعظیم از فرزند عسکری بقائمیت و مهدویت با این که بگمان شما آن حضرت از دنیا رفته و کوچک ترین نشانه آثار مهدویت از او ظاهر نشده است غلط زشت و خطای فاحش و ظلم بزرگی است نسبت بآن کسی که بعقیده شما مظهر حقیقی این آثار بوده است و بچه نحو می توان این ظلم را به پیغمبر و ائمه علیهم السلام نسبت داد. ای برادر چشم خود را باز کن خدا ترا به راه راست هدایت فرماید. چهارم - از اموری که مانع از امکان صدق ادعای علی محمد است و بطلان او را بدیهی و آشکار می نماید اینست که روایات متواتره اهل سنت در صحاح شش گانه آن ها و غیر آن ها و روایات شیعه از پیغمبر و ائمه «علیه السلام» چندین برابر آن چه گذشت حضرت مهدی را معرفی و توصیف می نماید باین که او مالک شرق و غرب زمین خواهد گردید و سلطنت آن حضرت در تمام عالم بوده و تمام سلطنت ها را از بین خواهد برد و دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد از آن که از ظلم و جور پر گشته باشد و کم تر خبری است راجع بملائم مهدی (علیه السلام) که این صفت و نشانه در آن نباشد - این کجا و میرزا علی محمد کجا که از اول ادعای او یک سال و سه ماه و یازده روز بیش تر نگذشت که او را

گرفتند و در زندان های شیراز و اصفهان و ماکو زندانش کردند تا بالاخره روز دوشنبه 27 شعبان 1265 هجری بر حسب اتفاق کلیه مورخین و ضبط دفاتر رسمی دولت ایران با روز بیست و هشتم شعبان 1266 هجری بنا بر اعتقاد بابی ها در تبریز او را کشتند و ابتدای دعوت او بعد از ساعت دوم شب پنجم جمادی الاولی سال 1260 ساعت تحویل خورشید ببرج حمل است کما این که خودش در کتاب بیان در فصلی که در آن اسامی ایام و ماه ها را شرح می دهد ذکر می نماید و در این فصل عدد ایام ماه را نوزده و ماه های سال را نوزده قرار داده است سپس در روز شانزدهم

شعبان 1261 هجری وی را تحت الحفظ از بوشهر جلب نمودند ولی ما با وجود این همه تصریحاتی که در این اخبار متواتر موجود است برای هم راهی کردن با شما راجع به تأویلاتی که در این اخبار برای مغلطه کاری و مشوب کردن ذهن شما نموده اند وارد بحث می شویم - اگر بگوئی مراد از این بشارت (زمین را از عدل پر خواهد کرد) فقط اینست که احکام عادلانه باب در بلاد منتشر شده و بمردم تعلیم داده می شود و تعلیمات آن سراسر زمین را توسط مبلغین فرا می گیرد گر چه قوانین آن در روی زمین رسمیت پیدا نکنند و قوانین دیگر در آن جاری باشد می گویم با توجه باین که احکام قرآن و پیغمبر و امامان غیر از مهدی نیز در روی زمین منتشر شده و سراسر عالم را گرفت بلکه «عکس احکام باب» قانون رسمی مملکت های اسلامی ملیون ها مسلمان گردید بر شما واضح می شود که این معنا صحیح نخواهد بود مگر در صورتی که گویندگان این اخبار (پیغمبر و ائمه) احکام خود را ظالمانه و خارج از عدل و انصاف بدانند تا آن که احکام عادلانه از مختصات مهدی گردد و بخواهند بمردم تسلیت دهند و از آن ها دل جوئی نمایند به بشارت باین که مهدی احکام عادلانه خواهد آورد آیا يك نفر که کم ترین نصیبی از عقل و فهم داشته باشد

می تواند چنین ادعائی کند؟ آن وقت چه رسد براهنمایان بشر و امناء و وحی الهی.

و اگر بگوش مراد از این بشارت اینست که احکام باب در میان بشر جاری و و بدان ها عمل می شود بطوری که در تمام روی زمین یک نفر از آن سرپیچی نخواهد کرد و هیچ قانون ظلم و حکم جوری در میان بشر باقی نمانده و اجراء نخواهد شد هر چند این جریان در زمان خود باب نباشد و بعد از صدها سال واقع گردد.

می گویم در این صورت باید تصدیق کرد که پیغمبر و ائمه «علیه السلام» در حق

کسی که فی الواقع مجری این احکام است و در دوره حکومت خود این احکام را بسط و نشر داده و دنیا را پر از عدل و داد می کند ستم روا داشته اند که از او اسمی نبرده و از فضیلت و کمال وی کم ترین اشاره یا ذکرى ننموده اند بلکه بالعکس کلیه این فضایل و امور خطیر و پر افتخار را به مهدی نسبت داده اند در صورتی که وی در حقیقت منشاء این امور نبوده و بانجام کارهای مهمی توفیق حاصل نکرده است هر چند احکامی آورده باشد ( زیرا بنا با دعای شما باب نیز مثل سایر اشخاصی که شریعتی آورده اند می باشد ) بعلاوه این عدالت گستری در صورتی قابل آرزوست که اقلّاً تا مقداری صورت عمل بخود گرفته و نمونه از پیشرفت احکام باب نیز در روی زمین دیده شده باشد در صورتی که خود بخوبی می دانید که از زمان ادعای باب تا بحال در روی زمین چه وقایع ناگوار و چه ظالم ها و خونریزی ها و فتنه های بی که بعداً بدان اشاره خواهیم کرد علی رغم این ادعا اتفاق افتاده است . و اگر ادعا کنید بعد از عصر حاضر تمام امور بسوی سیر طبیعی خود متوجه شده و کلیه دول عظیم و متمدن با یکدیگر اتفاق و یگانگی حاصل خواهند کرد و قوانین عادلانه در میان بشر بسط و نشر داده و بدین وسیله حقوق همه مردمان را محفوظ شمرده و بشر را در تمام ربیع مسکون بصلح و امنیت دائمی خواهند رساند می گوئیم در این صورت این امور چه ربطی به باب و مهدی دارد و آیا نسبت دادن چنین قضایای واقعی یا خیالی بباب یا مهدی ظلم و باطل گوئی نیست . چون شما چیزی را بباب نسبت می دهید که هیچ گونه ارتباط مستقیمی بوی ندارد در این صورت واضح است که نسبت بمؤسّسین و مجریان حقیقی این امور خطیر بطور آشکار ستم شده است که از آنان کوچک ترین تجلیل و تقدیر بعمل نی آمده است .



ای برادر دقت کن و ببین با این تأویل و تفسیر های غیر معقول که مضحکه صاحبان خرد و مخالف نصوص صریح قرآن و حتی مخالف کتاب های مذهبی خود شما است بکجا می روی و بچه منزلی خواهی رسید وانگهی اگر بنا باشد در هر سخنی این گونه تأویل ها بعمل آید حق را از باطل و راست را از دروغ هر گز نمی توان تشخیص داد.

مانع پنجم - اینست که علی محمد بطوری که از گفته های خود او بخوبی استنباط می شود و ما نیز بدان اشاره کردیم ادعای پیغمبری می کند و این دعوی را ضرورت اسلام دروغ و باطل می داند و اتفاق کلیه فرق مسلمانان است که بعد از محمد رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» پیغمبری نخواهد آمد و آن همه روایات متواتره قطعه از قبیل حدیثی که پیغمبر خدا بامیر المؤمنین فرمود (أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى الْأَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي) یعنی مقام تو نسبت بمن مانند مقام هرون است نسبت بموسی جز این که بعد از من پیغمبری نیست . و هم چنین اخبار بسیاری که دلالت دارد بر ختم شدن پیغمبری بحضرت محمد «صلی الله علیه و آله و سلم» و صریح قرآن مجید آن جا که می فرماید (مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) و خاتم بمعنی چیزیست که چیزی بآن ختم و مهر می شود و ختم و نهایت و تمامیت امری آن معرفی و شناخته می شود و از این جهت انگشتر را خاتم گویند زیرا نامه را بآن ختم و مهر می کرده اند . تمام این ها بطور صریح این ادعا را تکذیب می کند چنان چه صدوق در فقیه حدیثی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که پیغمبر خدا فرمود « ای مردم بعد از من پیغمبری نیست و سنتی بعد از سنت من نخواهد بود بنابراین اگر کسی چنین ادعائی کند جای او و بدعت او در آتش است او را و پیروان او را بکشید زیرا جملگی در

آتش است. تا آخر حدیث - و حضرت امیر «علیه السلام» در نهج البلاغه درباره پیغمبر اکرم می فرماید « خداوند او را هنگامی فرستاد که فترت بود و دیر زمانی می گذشت که پیغمبران مبعوث نمی شدند و مردمان در عقاید خویش مختلف بودند پس خداوند او را در قفای همه پیغمبران و آخر آن ها فرستاد و وحی و نبوت را بوی ختم فرمود...» و در خطبه دیگر می فرماید « امین وحی خداوند و خاتم پیغمبران که بشیر برحمت حق و منذر از غضب او است » و هم چنین گفته آن حضرت هنگامی که مشغول غسل دادن پیغمبر بود « پدر و مادرم فدای تو ای کسی که بمردن تو قطع گردید آن چه بمرگ پیغمبر دیگری جز تو قطع نمی شد از نبوت و خبرهای آسمانی » و گفته آن جناب در ضمن خطبه ای که پیغمبر را یاد می کند « محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده تو و فرستاده تو است که ختم کننده است آن چه (1) پیش از او بود و گشاینده بود هر امر مشکل و سخت را » و در کتاب سلیم است از قول امیر المؤمنین « اما رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» همانا وی خانم پیغمبران است که بعد از او فرستاده و پیغمبری نیست و خداوند باو پیغمبران را و بقرآن کتاب های آسمانی را ختم فرمود».

و در اصول کافی در باب ان الائمة محدثون بسند صحیح از ابو عبد الله «علیه السلام» حضرت صادق «علیه السلام» حدیثی را روایت کرده است که در ضمن آن می فرماید « خداوند عزّ ذکره به پیغمبر شما پیغمبران را ختم نمود که بعد از وی هرگز پیغمبری نخواهد بود و بکتاب شما «قرآن» کتاب ها را ختم کرد که بعد از آن هرگز کتابی نیست »

در باب فرق بین رسول و نبی بسند معتبر از حضرت باقر و صادق «علیهم السلام»

ص: 88

حدیثی روایت کرده که در ضمن آن می فرماید « هما نا خداوند بکتاب شما کتاب ها را و به پیغمبر شما پیغمبران را ختم فرمود »

مانع ششم - اینست که باب ادعا کرده است که شریعتی مخالف شریعت قرآن کریم و سنت پیغمبر آورده است و این امر با آن چه معلوم و بدیهی است از دین اسلام و عموم مسلمین می دانند که حلال محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت مغایرت تام دارد و هم چنین مخالف صریح آیات قرآنست از قبیل :-

1 - (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ) (سوره 17 - آیه 9) که این قرآن بطریقه راهنمایی می کند که از کلیه طرق محکم تر و مستقیم تر است) و آیه 17 سوره 3 (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (دین در نزد خداوند اسلام است) و آیه (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و چنین کس در قیامت از زمره زیان کارانست) و هم چنین خطبه حضرت امیر المؤمنین « علیه السلام » در نهج البلاغه در توصیف دین اسلام می فرماید « هما نا اسلام دین خدا است که برای خویش اختیار فرموده و آن را طوری قرار داده که هیچ گاه ریسمان آن قطع نگردد و (1) شمل آن پراکنده نشود و شالوده آن بهم نریزد و ستون های آن ویران نشده و شجره آن منقطع نگردد و زمان آن پایان نرسیده و احکامش کهنه و شاخ هایش شکسته نگردد »

و در اصول کافی در باب بدع بسند صحیح و معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده است که می فرماید حلال محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوسته تا روز قیامت حلال و حرام وی تا روز قیامت حرام خواهد بود غیر از آن حلال و

ص: 89

1- جمع

حرامی نیست و حرام و حلالی نخواهد آمد»

و در باب «احذ بسنت» بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که می فرماید «هر کس با کتاب خداوند و سنت محمد صلی اله علیه و آله مخالفت کند کافر است»

و در باب بدع بسند معتبر از حضرت کاظم (علیه السلام) حدیثی را روایت کرده که در ضمن آن می فرماید «هر کس کتاب خداوند و قول پیغمبر را ترک کند کافر شده است» و صدوق در عیون بسند معتبر از حضرت رضا «علیه السلام» حدیثی را روایت کرده که قسمتی از آن چنین است «... و شریعت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تا روز قیامت نسخ نخواهد شد و بعد از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود بنابراین هر کس بعد از وی ادعای پیغمبری کند یا کتابی بیاورد ریختن خون او بر هر کس که آن دعوت را بشنود حلال خواهد بود» .

و تردیدی نیست که علی محمد تمام احکام اسلام را باطل کرده و دین را بهوای نفس خویش تغییر داده و در حقیقت این همان ارتدادی است که در روایات بآن خبر داده شده و مردم را از آن بر حذر داشته اند.

و این که علی محمد رسول اله و قرآن را تصدیق می کند خود بیش تر سبب آنست که اگر کلامی بر خلاف گفته خداوند و پیغمبر و قرآن بگوید مشتتس باز شود و دروغش ظاهر گردد. شاید بگوئی در بعضی از روایات رسیده است که حضرت مهدی هنگام ظهور خود امر تازه و کتاب جدیدی خواهد آورد چنان چه در روایت نعمانی از ابو عبد اله «علیه السلام» است که درباره حجت می فرماید «گویا او را میان رکن و مقام می بینم که با مردم بر کتاب تازه بیعت می کند و بر عرب سخت باشد» و هم چنین روایت نعمانی از حضرت باقر

ص: 90

که می فرماید: « قائم ما بامر تازه و کتاب تازه و احکام تازه قیام خواهد کرد و بر عرب سخت خواهد بود و کار وی جز شمشیر نبوده و توبه هیچ کس را نخواهد پذیرفت »

در جواب این اعتراض می گوئیم اولاً آن چه تاکنون در بحث قبل « مانع ششم » از آیات و اخبار ذکر کردیم برای رفع شبهه و روشن شدن ذهن از این دو حدیث کافی است زیرا جمله از روایات صراحت داشت که کتاب و دین تغییر نخواهد کرد.

و ثانیاً - روایت اول را هر طور تعبیر کنیم با میرزا علی محمد تطبیق نمی کند زیرا او را کشتند در حالی که هیچ گاه کسی در بین رکن و مقام با وی بیعت نکرد چه رسد باین که بر کتاب جدیدی بیعت کند .

و ثالثاً - مفید در ارشاد از حضرت باقر « علیه السلام » روایت نمود که فرمود « وقتی قائم آل محمد «صلی الله علیه و آله و سلم» قیام کرد امر فرماید برای کسانی که قرآن را طبق آن چه نازل شده است بمردم تعلیم دهند خیمه هائی بر پا کنند و چه بسا برای اشخاصی که اکنون حافظ قرآنند فرا گرفتن آن دشوار است زیرا قرآن (1) حضرت قائم با ترکیب و تألیف فعلی تفاوت دارد، بنابراین مقصود « از کتاب جدید » همین است .

و نعمانی در يك حدیث از حضرت باقر « علیه السلام » و در حدیث دیگر از حضرت صادق « علیه السلام » روایت کرده است که درباره مهدی « علیه السلام » فرمودند

ص: 91

---

1- از این روایت معلوم می شود که تحریف در قرآن نه مقصود چیزی بر آن افزودن یا از آن کاستن است بلکه مراد از تحریف آنست که نحوه جمع آوری آن از لحاظ ترکیب و تألیف با قرآنی که قائم می آورد که جمع آوری آن بوسیله حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) صورت گرفت تفاوت دارد.

« وی آن چه قبل از وی بوده است منهدم خواهد کرد چنان چه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آثار جاهلیت را منهدم فرمود و دین اسلام را از نو شروع خواهد کرد.

و شیخ طوسی در تهذیب از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت از حضرت باقر « علیه السلام » سؤال کردم وقتی قائم قیام کند سنت وی و رفتارش با مردم بچه نحو خواهد بود آن حضرت فرمود « هم چنان چه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار کرد تا اسلام را ظاهر نماید »

پرسیدم سنت و رفتار رسول الله در مردم چگونه بود فرمود « آن چه از آثار جاهلیت بود منسوخ نمود و مردم را بشاه راه عدل و عدالت سوق داد بهمین طریق چون قائم قیام کند آن چه در زمان هدنه (1) در بین مردم رائج گردیده است منسوخ و باطل نموده و بساط عدل و معدلت در بین آنان خواهد گسترد »

### توضیح

مقصود از هدنه آن دوره از زمان است که حکومت شرع نافذ نیست که مردم را باحکام و سیاسات شرعیه ملزم نموده و اسلام را از حشو و زوائد و شاخ برگ های خارجی و نامانوس حراست نماید .

هم چنین نعمانی از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق « علیه السلام » عرض کردم این گفته امیر المؤمنین را که فرمود « اسلام از اول غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد » برای من توضیح دهد فرموده « ای ابا محمد چون قائم قیام کند دعوت باسلام را از نو شروع خواهد کرد هم چنان که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را دعوت فرمود » و نیز از حضرت باقر روایت نموده است که فرمود « وقتی قائم قیام کند مردم را بامر تازه و جدیدی دعوت خواهد کرد هم چنان که رسول اله مردم را بدین تازه دعوت نمود و

ص: 92

## توضیح

بنا بر روایات فوق امر جدید همانا چیزی جز دین اسلام نیست که در دوره فترت و قبل از ظهور قائم ارکان آن متزلزل گردیده و در حجاب ظلمت و جهالت مستور و مانند آغاز دعوت غریب مانده و از پیروان حقایق آن اندک اندک کاسته شده است در این موقع قائم ظاهر شده با دعوت و نفوذ شمشیر مردم را باجبار بقبول حقایق شریعت و ادار خواهد کرد و این دین را از این حالت غربت خارج خواهد کرد و با قهر و غلبه آن را به نفوذ و قدرت حقیقی آن خواهد رساند چنان که پیغمبر نیز در اول بعثت بهمین نحو اسلام را بسط و نشر داد بنابراین دعوت حضرت قائم با این که امر تازه است ولی در حقیقت همان تجدید دعوت پیغمبر «صلی الله علیه و آله و سلم» است زیرا در فاصله بین این دو دعوت دین اسلام سستی گرفته و ضعیف و غریب گردیده چه ضربات و لطمه هائی که از گمراهی ها و کفر و زندقه و الحاد دشمنان به پیکر این شریعت وارد شده و چه جنایات و خیانت ها یی باسم دین بوسیله دشمنان و مدعیان دروغ از قبیل بابی و بهائی و غیره که باز هم خود را مسلمان می دانند در حالی که از اسلام بی زارند نسبت باین شریعت و آئین بعمل آمده است خدایا از این همه دردها و مصائب دین بتو پناه می بریم و مؤید این مطلب است

روایت نعمانی از حضرت باقر (علیه السلام) که فرمود «گویا می بینم دین شما را که مانند پیکر مجروحی در خون خود دست و پا می زند و او را کسی جز مردی از ما خانواده نجات نخواهد داد...» تا آن جا که می فرماید «در زمان او همگی شما بپایه از معرفت و علم و حکمت خواهید رسید که زن ها در خانه خویش بکتاب خدا و سنت پیغمبر قضاوت خواهند کرد»

و در خطبه امیر المؤمنین « علیه السلام » در نهج البلاغه است که می فرماید « ای جماعت برای شما زمانی فرا خواهد رسید که پیمانۀ اسلام واژگون گردد چنان چه جام لب ریزی واژگون شود و آن چه در آنست پراکنده و ناچیز گردد » و در خطبۀ (1) دیگری از آن حضرت است که می فرماید « از بدعت و امور تازه در دین بر حذر باشید و دست از شاه راه واضح و روشن بر ندارید زیرا شایسته ترین امور سابقه دار ترین آن ها است و بدترین کارها کارهای بدیع و من در آورد است .

و مفید در اشاد از حضرت صادق روایت کرده است که فرموده وقتی قائم قیام کند مردم را از نو با سلام دعوت خواهد کرد و آنان را بشریعتی راهنمایی خواهد نمود که در بین مردم کهنه و فراموش شده و اکثر ایشان از آن پای بیرون نهاده و بضاللت افتاده اند.

## توضیح

مراد اینست که حقیقت اسلام بطوری از انظار مردم دور و مهجور افتاده است که دعوت نمودن حضرت قائم آنان را بدین اسلام مانند اینست که آنان را بدین تازه دعوت می کند چنان چه روایت فضل بن شاذان در کتاب رجعت از کابلی و هم چنین حدیث عیاشی در تفسیر از عبد الا علی حلبی از حضرت باقر مؤید همین مطلب است که فرمود « چون قائم قیام کند با مردم بکتاب خدا و سنت پیغمبر وی بیعت خواهد نمود.... » تا آن جا که می فرماید « آن گاه آمده و بین دو مسجد (2) مردم را بکتاب خدا و سنت پیغمبر دعوت

ص: 94

---

1- شاید نظر حضرت بچیزهائی است که مردم آخر الزمان اختراع و جعل می کنند و آن ها را بدین نسبت می دهند.

2- شاید مراد مسجد الحرام و مسجد النبی - یا - مسجد کوفه و مسجد سهله باشد



خواهد نمود» و باز مفید در ارشاد از مفضل بن عمر از حضرت صادق (علیه السلام) حدیثی را روایت کرده است که در ضمن آن می فرماید «... چون قائم قیام کند مردم را بحق (1) خاصّه خویش دعوت نموده و در بین ایشان بسنت پیغمبر رفتار خواهد کرد بطوری که عمل او در میان مردم مانند عمل پیغمبر خواهد بود.»

هم چنین صدوق در باب بیست و دوم از اکمال الدین از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده است که در صفت قائم می فرماید «سنت او سنت من خواهد بود و مردم را به پیروی از ملت و شریعت من وادار خواهد نمود.»

ترهدی و ابو داود و ابن ماجه در صحاح خود از ام سلمه از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده اند حدیث حضرت مهدی و بیعت گرفتن او را میان رکن و مقام که در ضمن آن می فرماید «... و در میان مردم بسنت پیغمبر ایشان رفتار نموده و دین اسلام را بر روی زمین ثابت و نافذ خواهد ساخت» و باز شیخ مفید در امالی از ابو سعید خدری از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده است که بعد از اشاره بظهور فتنه ها و گمراهی ها می فرماید «آن گاه خداوند عزّ و جل مردی را از عترت من برخواهد انگیخت که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود هم چنان که آن را از ظلم و ستم پر کرده اند، زمین برای وی دفائن خویش را بیرون خواهد افکند ولی او از ثروت و مال چشم خواهد پوشید تا آن گاه که دین اسلام را در تمام روی زمین نافذ و مستقر گرداند

### توضیح

قبل از ظهور حضرت قائم (علیه السلام) در اثر فتنه های گوناگون و تند باد هوا های آنان که مولود هوی و هوس و شبهات اهل ضلال است اسلام و ایمان متزلزل

ص: 95

و مضطرب می گردد و بهمین جهت در اغلب این روایات بشارت داده اند که بظهور حضرت قائم دین اسلام تجدید و نافذ خواهد گردید.

و در خطبه امیر المؤمنین (علیه السلام) در ملاحم در صفات حضرت مهدی می فرماید «وی هدایت و حقیقت را جایگزین هوا و هوس خواهد کرد در زمانی که مردمان هدایت و حقیقت را تابع هوای خود نموده اند و نیز رأی و نظر را پیرو قرآن خواهد نمود در موقعی که مردم قرآن را تابع فکر و آرام خویش کرده اند»

و هم چنین گفته آن حضرت است «.... و زمین جگر پاره (1) های خویش را برای او بیرون خواهد ریخت - ریاست و سلطنت در کف قدرت وی قرار خواهد گرفت در آن وقت است که بشما عدالت و راه و رسم آن را نشان خواهد داد. کتاب و سنت را پس از آن که یک باره متروک و مهجور نموده اند إحیاً (2) خواهد کرد».

و در جای دیگر پس از اشاره به قضیه سفیانی می فرماید «به سنت ها تمسک کنید و بدستورات روشن شریعت عمل نمائید و در انتظار زمان نزدیکی باشید که شاهد و ملازم عنصری از نقبت و خاندان نبوت است. هما نا شیطان (3) راه و رسم خویش را در نظر شما آسان می کند که به سهولت از وی پیروی کنید.»

اکنون می پرسیم آیا با این همه روایات روشن هیچ اندیشه باطل و توهم ناروائی می تواند معنی «کتاب جدید» و «امر جدید» را تفسیر و

ص: 96

---

1- کنایه از آن چه در باطن زمین از طلا و نقره و سائر اشیاء قیمتی است می باشد

2- کنایه از مهجور ماندن حقایق و عمل نشدن باحکام قرآن و سنت است

3- یا چشم بشما دوخته که متابعتش کنید

و تأویل کند و مثلاً آن را بکتاب بیان و دعوت میرزا علی محمد منطبق کند کتاب و دینی که سر تا پا بدعت و مخالف سنت و در تمام دعاوی آن چه عقائد و چه احکام بر خلاف دین اسلام و شریعت پیغمبر است وانگهی برای بطلان و ردّ کلیّه این بدعت های ضلال این گفته پیغمبر کافی است . گفته که متواتر و مورد اتفاق کلیه فرق مسلمین است که می فرماید « من در میان شما دو چیز بزرگ می گذارم: یکی کتاب خداوند و دیگری عترت خویش را تا زمانی که بدین دو چیز متمسک باشید هر گز بگمراهی نخواهید افتاد همانا این دو چیز از یک دیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند»

و فضل بن شاذان در کتاب غیبت از ابن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق « علیه السلام » و صدوق در باب بیست و دوم اکمال الدین بسند خود از ابن ابی عمیر از حضرت صادق « علیه السلام » از پدرش از جدش از امام حسین « علیه السلام » روایت کرده است که فرمود از امیر المؤمنین سؤال شد مراد از عترت در این گفته پیغمبر که (انی مَخْلُفٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِترَتِی) کیست فرمود منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین « علیه السلام » که نهمین آنان مهدی و قائم ایشان است و از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنان جدا نگردد تا آن گاه که سر حوض کوثر بر پیغمبر خدا وارد شوند .

و در کتاب سلیم است که از آن حضرت شنید که در ایام خلافت عثمان خطبه می خواند و همین مضمون را از رسول اللّه «صلی اللّه علیه و آله و سلم» در خطبه خود نقل فرموده و جماعتی از نیکان صحابه آن حضرت را تصدیق کردند چنان که نعمانی در کتاب غیبت و صدوق در باب بیست و سوم اکمال الدین نیز نظیر این را روایت کرده اند .

خدا ترا هدایت کند اکنون چه خواهی گفت درباره کسی که ادعا

می کند که قائم مهدی و از عترت طاهره است با این که قرآنی را که پیغمبر جانشین خود قرار می دهد یک باره پشت سر اند از دو شریعت پیغمبر را تغییر و تبدیل داده و با معالم قرآن تا آن اندازه مخالفت کرده که حتی از قرائت آن نهی نماید چنان چه با کمال بی پروائی در باب نهم از واحد ششم از کتاب بیان می گوید: قل (1) ان یوم الذی یتظهر اللّٰه فیه مظهر نفسه انتم تتلون البیان کلکم اجمعون انتم فلتتر کن ما تتلن من قبل ثم بما یتلو اللّٰه لتتلن ان یا کلّ شیئی فلتد خلن فی البیان فان هذا رسول اللّٰه للعالمین معنی این عبارت سر تا پا غلط اینست که بگو روزی که خداوند مظهر خویش را آشکار کند بتلاوت کتاب بیان خواهید پرداخت و البته آن چه در سابق تلاوت می کرده اید ترک خواهید کرد و همه بفرمان خدا داخل بیان خواهید شد زیرا این برای جمله اهل عالم رسول است.

مانع هفتم - این که معاد و بعثت مردگان را انکار می کند چنان چه این موضوع از مذهب او معروف است و متابعین او بر این منوال گفته اند آن چه از کتاب بیان راجع باین مطلب ما می دانیم اینست که می گوید « دنیا تا ابد بهمین نحو خواهد بود و بطور اتصال من یتظهره اللّٰه بتعداد بی شمار ظهور خواهند کرد و هر ظهوری خود یک قیامت و نشوری است هم چنین می گوید: آیا گمان می برید حساب و میزان در غیر این جهان است بگو سبحان اللّٰه از آن چه گمان می برند میزان بیای گردید و همه چیز را بطور مقطوع حساب نمودیم بگو هر کس گفت «بلی» او را داخل رضوان و آن کس که گفته « نه » داخل آتش کردیم »

ص: 98

---

1- در این جا عین عبارات او را ذکر می کنیم که اغلاط معنی این عبارت و اشتباهات و سبک بیان وی مورد ملاحظه و دقت قرار گیرد.

و در باب دوم از واحد ششم از کتاب الاسما می گوید « روز قیامت بعد از علامات مربوطه بآن رسید در حالی که تمام مردم بخواب اندرند - و اولین و آخرین و ظاهر و باطن را در درجات و مراتب خویش بر خدا عرضه داده اند همانا گروهی را در برابر خدا بر خدا عرضه داده اند و اینان اهل ایمانند و گروهی را عرضه داده اند که از خالق و رازق خدا محجوبند در حالتی که غافلند و نمی دانند» - و این مخالف است با نصوص قرآن و ضروریات دین اسلام زیرا در قرآن بطور مکرر و صریح موضوع معاد و نشر اموات و برانگیخته شدن مردم از قبرها ذکر شده است مثلاً سوره 6 آیه 29 (وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ وَ آيَةٌ 30 وَ لَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ) « کافران گویند زندگانی جز در این جهان نیست و ما مبعوث نخواهیم شد و اگر به بینی ( ای محمد ) آن زمانی که ایشان را بر پروردگارشان باز دارند خداوند (بر سبیل توبیخ) فرماید آیا این امر (بعث و نشر) راست نیست؟ گویند بحق پروردگار راست و حق است آن گاه فرماید بنابراین عذاب را بچشید بعلت این که بدین امر ایمان نداشتید .

هم چنین قوله تعالی در سوره یازدهم آیه دهم (وَلَنِّ قُلْتُ أَنْتُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لِيَقُولَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ) « و اگر بگوئی شما پس از مرگ مبعوث خواهید شد آن مردمی که کافرند گویند این چیزی جز يك سحر آشکار نیست » و قول او در سوره سیزدهم آیه هفتم (وَإِنَّ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كُنَّا تُرَابًا اُنْثَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ) « و اگر از این امر « ای محمد » عجب داری همانا عجب تر گفته ایشان است که آیا پس از این که بعد از مرگ خاک شدیم از نو بصورت و خلقت

و در سوره شانزدهم آیه چهلم (وَ اقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ الْاِلَهَ مِنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ) و این کفار برای تأکید سوگند خویش بحق خداوند قسم یاد می کنند که خدای تعالی کسی را که بمیرد مبعوث نخواهد کرد خداوند این گفته ایشان را رد کرده و می فرماید نه چنین است بلکه مبعوث خواهد کرد و این بعث و نشر يك وعده ثابت تخلف ناپذیر است که خداوند بر خویش لازم کرده است ولیکن اغلب مردمان « از فرط جهالت » نمی دانند « که این امر لا محاله بوقوع خواهد پیوست زیرا خلف وعده خداوند محالست » و در سوره هفدهم آیه پنجاه و دوم (وَ قالوا اذ ا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا اِنا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا 53 قُلْ كُونُوا حِجَارَةً اَوْ حَدِيدًا اَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ ) « و کفار گویند آیا پس از این که بعد از مرگ بصورت استخوان و آن گاه بصورت خاک سست در آئیم ممکن است به خلقت جدیدی مبعوث شویم « استبعاد می کنند که چگونه خاک خشکی مخلوقی تازه شود » بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر بصورت سنگ یا آهن با هر ماده که در نظر شما عظیم باشد در آئید « البته حق تعالی شما را بمیراند و پس از آن زنده گرداند» این کفار بزودی خواهند گفت چه کسی ما را بازگرداند بگو همان کسی که اولین بار شما را آفرید.

هم چنین قوله تعالی در سوره نوزدهم آیه 67 ( وَ يَقُولُ الْاِنْسَانُ اِذَا مَاتَ لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَيًّا 68 اَوَّلًا يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ اِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا )



تمام یا غیر تمام در آوردیم این امر بدان سبب است که خداوند برحق است و مردگان را زنده خواهد کرد و بر هر امری قادر و تواناست و همانا قیامت لا محاله خواهد رسید و در آن شك و شبهه نیست و خداوند جملگی مردگان و آن هائی که در قبور خفته اند مبعوث خواهد کرد.

و در سوره بیست و دوم آیه شصت و پنجم (وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ) وی کسی است که شما را زنده کرد پس از آن می میراند آن گاه زنده می کند- همانا انسان بسیار ناسپاس است هم چنین قول خداوند در سوره بیست و سوم آیه شانزدهم (ثُمَّ أَنْتُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ) سپس شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد. و در سوره سی و ششم آیه 51 (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ الَّتِي رَبَّهِمْ يَنْسِلُونَ) 52 (قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ) و در صور دمیده شود پس در این هنگام مردمان از قبرهای خود بیرون شده و بجانب پروردگار خویش می شتابند ای گویند ای وای چه کسی ما را از خواب گاه خویش برانگیخت این همان امری است که خداوند رحمن وعده داد و پیغمبران خدا بصدق سخن گفتند.

سوره سی و هفتم آیه شانزدهم (مَاذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتَا لَمَبْعُوثُونَ 17 أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ 18 قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ 19 فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ 20 وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ 21 هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ) (و کفار گویند) آیا پس از این که بعد از مرگ خاک و استخوان شدیم آیا ما را از نو زنده می کنند یا پدران ما را - بگو آری «جملگی را» و شما در آن جا خوار و بی مقدارید. همانا این امر جز بمقدار يك نفخه صور نیست که



ناگاه هم گان از قبر خارج شوند و نگران اطراف شوند و گویند ای وای این روز جزا است این روز فصل و مفاصا نیست که شما آن را دروغ می پنداشتید.

و در سوره چهل و ششم آیه سی و دوم (وَلَمْ يُرَوْا أَن اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَمْ يَعْبٰ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلٰى اَن يُحْيِيَ الْمَوْتٰى بَلٰى اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ) آیا (ابن منکرین) توجه ندارند که آن خدائی که آسمان و زمین را خلق فرمود و در خلقت آنان هیچ گاه در نماند بر زنده کردن مردگان نیز قادر است . آری همانا او بر هر امری قادر و توانا است.

و در سوره پنجاهم آیه چهاردهم (اَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِيْ لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ) آیا ما در خلقت نخستین دچار ضعف و ناتوانی شدیم نه چنین است بلکه ایشان «منکرین» در خلق جدید یعنی بعثت بعد از مرگ شک دارند.

و در سوره پنجاهم آیه چهل و سوم (يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيْرٌ) در آن روزی که زمین شکافته شود و آنان بشتاب خارج شوند. این حشر و بعثی است که انجام آن برای ما آسان است .

و در سوره پنجاهم آیه هفتم (حُسْعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُوْنَ مِنَ الْاَجْدَاثِ كَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ 8 مُهْطِعِيْنَ اِلٰى الدَّاعِ يَقُوْلُ الْكٰفِرُوْنَ هٰذَا هٰذَا يَوْمٌ عَسِيْرٌ) از قبور خویش با چشم های متواضع و خاشع خارج شوند و مانند دستجات ملخی باشند که باطراف پراکنده شوند. بجانب منادی که آن ها را می خواند می شتابند. کافران می گویند این روزیست سخت و دشواری است.

و در سوره پنجاه و ششم آیه چهل و ششم (وَ كَانُوا يَقُولُونَ 47 إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ 48 أَوْ آبَاءَنَا الْأُولُونَ 49 قُلْ إِنَّ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ 50 لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) ابن منکرین پیوسته همی گفتند . پس از این که مردیم و خاک و استخوان شدید آیا ما را دو مرتبه زنده کنند یا پدران و اجداد پیش از ما را بگو (ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم) همانا اولین و آخرین (پیشینیان و آیندگان) بناچار برای روز میعاد معینی جمع خواهند شد. سوره هفتادم آیه چهل و دوم (فَلَذُّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُونَ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ 43 يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُؤْفُضُونَ 44 خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ) بگذار اینان را که بباطل خویش پردازند و ببازی و هوا و هوس خویش مشغول باشند تا بروز موعود خویش برسند. روزی که با شتاب تمام از قبرها بیرون آیند مانند کسانی که برای سبقت در مسابقه با منت های سرعت و کوشش بجانب هدف نهائی می شتابند - دیدگان ایشان از شدت خوف و خشیت خاضع و فرو افکنده است - ذلت و خواری آنان را فرو گرفته است اینست آن روزی که بآنان وعده داده می شد.

و در سوره هفتاد و پنجم آیه اول (لَا أَفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ 2 وَلَا أَفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ 3 أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ 4 بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) بروز قیامت و نفس لوامه سوگند است - آیا انسان گمان می کند که ما هیچ گاه استخوان های وی را جمع نخواهیم کرد. نه چنین است بلکه (این عمل انجام خواهد شد) و ما قدرت داریم که انگشتان وی را (پس از پاشیده شدن از هم) مجدداً بصورت اصلی راست و

و در سوره هفتاد و پنجم آیه سی و ششم (أَبْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُدىً 37 الم يَكُ مِنْطَقَةً مِنْ مَنى يُمْنى 38 ثُمَّ كَانَ عَلاَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى 39 فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثى 40 أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتى) آیا انسان می پندارد که هم چنان بحال خویش رها خواهد شد (پس از مرگ بازگشت نخواهد کرد و کسی را باو کاری نخواهد بود) آیا این انسان روزی بصورت قطره از منی که فرو ریخت نبود که پس از آن بشکل خون بسته در آمد آن گاه خداوند خلقت او را تمام فرمود و وی را بصورت کامل و مستوی در آورد و از آن دو جفت نر و ماده قرار داد. آیا چنین خداوندی قادر نیست مردگان را زنده کند. سوره هشتاد و ششم آیه پنجم (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ هُم خَلَقَ 6 خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ 7 يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ 8 انه عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ 9 يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ 10 فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ 11 وَ السَّماءِ ذَاتِ الرَّجْعِ 12 وَ الارضِ ذَاتِ الصَّدْعِ 13 انه لَقَوْلُ فَصْلٌ 14 وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ 15 أَنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا 16 وَ أَكِيدُ كَيْدًا 17 فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُوَيْدًا)

پس سزاوار است انسان نظر افکند تا به بیند از چه آفریده شده است وی از يك آب جهنده ای خلق گردیده که از بین استخوان های پشت و استخوان (1) سینه مادر بیرون آید- همانا خداوند بر بازگردانیدن وی (حشر و زندگی کردن بعد از مرگ) قادر است - در روزی که جمله اسرار

ص: 105

1- و بعضی گفته اند مراد اینست که از بین پشت و استخوان های سینه یعنی قلب و خون بیرون آید

نهان آشکار گردد- پس در این روز برای آن انسان ناصر و مددکار و قدرتی نیست - باسماں دوار و زمین شکافنده سوگند که این يك گفته فصل و قطعی است و شوخی و هزل نیست- همانا این کافران و منکرین کید و مکر کنند من نیز در قبال مگر آنان مکر اندیشم - پس این کافران را اندکی مهلت ده و بحال خویش واگذار.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این باره در نهج البلاغه می فرماید «... تا آن گاه که تقدیر الهی فرارسد و گذشتگان و آیندگان بیک دیگر باز رسند (کنایه از اجتماع در برزخ است) و فرمان خداوند در آن چه ارا ده کند جاری گردد که مخلوقات خویش را از نو تجدید نماید .

گاهی که آسماں را متزلزل و از هم شکافد و زمین را به تکان شدید ویران و پاشیده کند - از هیبت جلال و سطوت و غلبه خویش کوه های عظیم را از جای برکنده و متلاشی نماید و آنان را در هم دیگر فرو برد و از زمین آن چه در آنست بیرون آورد و آن ها را با اخلاق و صفاتی که داشته اند زنده کند و پس از پراکندگی جمع نماید سپس از هر يك جداگانه سؤال نماید از اعمال و افعال نهانی آنان ( که خود آن ها فراموش نموده و بر دیگران پوشیده باشد )

و نیز از سخنان آن حضرت است که می فرماید «... تا آن گاه که امور طی گردد و زمان منقضی و روزگار سپری شود و حشر و نشر نزدیک گردد مردمان را از قبور خویش - از لانه های پرندگان - از سوراخ درندگان - از صحنه های جنگ - از محل هلاکت شان بیرون آرند و آنان با سرعت تمام بجانب فرمان الهی می شتابند در حالی که هم گان خاضع و خاشع و سر بزیرند و برای معاد حاضر شده اند .

و هم چنین از سخنان آن حضرت است « بندگان جملگی مخلوق خداوند و در تحت تربیت و در پنجه قدرت اویند - و بناچار روزی درگاه احتضار روح آنان گرفته می شود و بدن های ایشان بزیر خاک می رود و در آن جا پوسیده و معدوم می گردد سپس (1) تنها از خواب گاه خویش مبعوث شوند و پاداش خود را به بینند و با این محاسبه خوب و بد را از هم تمیز گذارند. پس ای بندگان خدای در آن چه برای آن خلق شده اید جانب تقوی را فرو نگذارید - و از خداوند بحد کمال بترسید زیرا وی شما را از خود ترسانیده است و با تصدیق وعده خداوند و خوف قیامت بعث و نشر خویشتن را سزاوار آن چه برای شما آماده کرده است قرار دهید» .

و از کلمات آن حضرت است که می فرماید « خلائق را از قیامت گزیری نیست و جملگی برای دیدن نتایج اعمال خویش بسمت میدان محشر می شتابند و از قبرهای خویش بیرون شده و در آن جا مجتمع می شوند و پاداش خویش نزدیک گردند - برای هر کس در آن جا جائی معین است که از آن قدم فرانههد و جائی بیرون از آن برای خویش نیابد» .

این ها شمه بود هم از کلام خداوند و آیات قرآن که بر پیغمبر خویش نازل نمود و آن ها را شفای قلوب و هادی بندگان خود قرار داده است و جملگی از نصوص ظاهر و حجت های قطعی و براهین روشن و ادله محکم و مواعظ بلیغی است در بیان معاد و چگونگی آن و هم از کلمات حضرت امیر المؤمنین «علیه السلام» پیشوای هدایت و نور عرفان و نماینده حق و

ص: 107

---

1- اشاره بقول خداوند است که می فرماید لَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

حقیقت و اگر ملاحظهٔ اختصار و ضیق مجال نبود بسیاری از روایات متواتره و احادیث مورد اجماعی که از حضرت رسول و ائمهٔ طاهربین «علیهم السلام» در این موضوع وارد شده و چگونگی معاد جسمانی و حضور جمیع مردگان در میدان محشر برای محاسبهٔ اعمال و سزای خوب و بد آن رسیده است بیان می‌کردیم. بنابراین مسلم است که انکار معاد جسمانی با وجود این همه آیات و نصوص جز تکذیب قرآن و پیغمبر خداوند نیست و چنین عقیده مستلزم خروج از دیانت اسلام است و شکی نیست که تأویل این گونه آیاتی که از نصوص (1) قرآن است بهیچ وجه شایسته نیست و مردود و باطل است پس چشم و گوش خود را باز و در اعمال مؤسس مذهب خود دقت کن و حال و رفتار وی را در نظر بیاور که چگونه از یک طرف به حقانیت قرآن اعتراف می‌کند و آن را کتابی بر حق و نازل از طرف خداوند به پیغمبر اکرم می‌داند و از طرف دیگر معاد جسمانی را منکر می‌شود و مسلم است این انکار در حقیقت انکار خدا و رسول خدا است و عجب این که شنیده می‌شود یکی از همین هوا پرستان معاد را انکار کرده و در این عقیده بیک روایتی تمسک نموده که معنای آن را نفهمیده است زیرا با کلمات اهل فصاحت و بلاغت هیچ‌گاه سر و کار نداشته است که بمفهوم حقیقی آن‌ها بی‌برد بلکه نه راوی آن روایت را شناخته است و نه گویندهٔ اصلی آن را و آن روایت اینست (إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ قَامَتْ قِيَامَتُهُ) <sup>1</sup> اَوَّلًا اگر معنای این روایت رد قضیهٔ معاد باشد بطور حتم باید آن را طرد و مردود نمود زیرا بر خلاف نص قرآن و کلمات اهل بیت عصمت «علیهم السلام» است و ثانیاً اگر کسی ملتفت نکات کلمات و رموز سخن باشد

ص: 108

---

1- نص عبارتی را گویند که صریح در افاده معنی باشد و احتمال خلافی در آن نرود

مثل این که می گویند دو ثلث مسافرت رسیدن بدر خانه است کنایه از این که عمده سفر در اتخاذ تصمیم و قطع علاقه و بیرون آمدن از منزل بقصد سفر است یا درباره شخصی که مرده است می گویند از وقت ولادت مرده بود کنایه از این که انسان وقتی قدم بدنیا گذاشت رو بمرگ حرکت می کند پس مثل آن که از همان ساعت اول ولادت مرده بوده است و بنابراین معنی حدیث این می شود که وقتی انسان مرد قیامت و حساب و مکافات او بقدری نزدیک می گردد که گویا همان موقع فرا رسیده است و در این حال شخص نیکو کار قلب او مطمئن و آسوده می شود زیرا یقین پیدا می کند که بنعمت های آخرت رسیده است و شخص بدکار در هول و هراس می افتد زیرا بچشم یقین می بیند که سخنان انبیاء و اولیاء جملگی بر صدق بوده و بالعکس آن چه خود فکر می کرده است از انکار قیامت و مکافات یک باره بر باطل بوده است بدین جهت بقدری در اضطراب و خوف می افتد که گویا از همین اکنون در آتش و عذاب جای گرفته است.

حال ای کسی که بدست آویز این حدیث می خواهی معاد و قیامت را انکار کنی آیا ملتفت نیستی که هم با قرآن و اخبار مخالفت کرده و هم یک روایتی که عبارات آن روشن است برخلاف منطق و قوانین محاوره برای خود تفسیر کرده و هم با پیشوای خویش علی محمد مخالف شده ای زیرا وی قیامت را انکار نمی کند بلکه قیامت و حشر و نشر را با دعوت خویش منطبق می کند و مذهب من در آورد خود را یک نوع قیامتی می گیرد چنان چه ما در ضمن گفته او که « هر ظهوری قیامت و شوری است » بدان اشاره کردیم

خدا ترا هدایت کند مقیاس سخن گفتن تنها این نیست که انسان دهن خود را باز کرده زبان خود را حرکت دهد و هر چه از سر چشمه و هم

بدان می رسد بمقام بیان در آورد بلکه نخستین صفت ممیزه کلام عقلانی همانا ارتباط آن ها است با یک دیگر و با قوانین موضوعه و در حقیقت زبان شخص عاقل ترجمانی از فکر و اندیشه او است.

اکنون بازگردیم بمطلب اصلی و گرفتن نتیجه کلی از آن چه در صفحات قبل در موانع قبول دعوت علی محمد ذکر کردیم .

چنان چه اشاره شد میرزا علی محمد اقرار می کند که دین اسلام بر حق و قرآن کلام خداوند است و نیز تصدیق می کند به نبوت محمد بن عبدالله «صلی الله علیه و آله و سلم» و باین که ائمه هدایت حجت های الهی و راهنمایان دین اویند در این صورت هر چه در قرآن باشد و مکرراً تصریح بآن شده باشد لا محاله باید تصدیق کند و چنان چه خلاف این باشد هم قرآن و هم تصدیق خود را تکذیب کرده است .

از طرف دیگر اگر ضرورتی از ضروریات این دین را انکار کند در حقیقت پیغمبر اسلام را انکار کرده است و هم چنین اگر سخنی بر خلاف سخنان و کلمات اهل بیت عصمت بگوید بناچار ائمه را تکذیب کرده است و چنین امری موجب تکذیب خود او و بهترین شاهد دروغ گوئی و تناقض در گفته های او است که بیش از هر چیز از وی سلب اعتماد می کند و هرگز شخص عاقل بچنین کسی اعتماد نخواهد نمود.

زیرا خویشتن و بدست خویش اسم خود را در طومار دروغ گویان ثبت نموده است در ضد و نقیض گوئی همین يك مسئله کافی است که در آغاز امر خود را نائب مهدی می داند چندی بعد ادعای مهدویت نموده و خویشتن را شخص مهدی موعود (علیه السلام) معرفی می کند گذشته از این ها گاهی نیز ادعای پیغمبری و احیاناً دعوی خدائی هم می نماید البته این تناقض در کلام و دعاوی



وی نه تنها دلیل قاطع ما مسلمانان است برای رد وی بلکه ملل غیر مسلمان نیز می توانند بهمین برهان دعوت وی را مردود دانسته و بوی بگویند خوب جناب میرزا شما که از اول به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن و دین و جانشینان وی که از عترت اویند اعتراف و اذعان می کنید و در تمام دعاوی خودتان قرآن و کلمات آنان را تکیه گاه و شاهد گفته های خود می شمارید چگونه است که اندکی بعد دعاوی و گفته های شما یک باره خلاف قرآن و کلمات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت او می شود.

حال به بین چگونه قرآن و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عترت او جملگی ترا تکذیب می کنند و در حقیقت آن هائی که باید شاهد صدق مدعای تو باشند دلیل بارز و برهان قاطعی بر کذب مدعا و دروغ گوئی تو هستند زیرا از یک طرف ادعای مهدویت ترا انکار می کنند همان طوری که در مانع دوم و سوم و چهارم اشاره کردیم که مهدی فرزند حسن عسکری «علیه السلام» و پسر خاتون کنیزان است و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد و از طرف دیگر در ادعای نبوت و نزول وحی و کتاب آسمانی و شریعت حدید نیز چنان چه در مانع پنجم و ششم مفصلاً ذکر کردیم ترا تکذیب می کنند بعلاوه آیات صریح قرآن و کلمات پیغمبر و عترت او نیز ترا در مسئله معاد که تو آن را انکار می کنی بیش از هر چیز ترا تکذیب می کنند و این امر را در مانع هفتم بطور تفصیل بیان کردیم حال وقتی اینان ترا تکذیب کنند و تو نیز با اقرار بحقانیت ایشان بناچار قضاوت آنان را بر حق دانسته بدین طریق دلیل واضحی بر کذب خویش اقامه کرده و اگر بخواهی قرآن و کلمات پیغمبر و عترت او را طوری تأویل کنی که با دعاوی تو سازگار باشد این نیز بر خلاف عقل است زیرا جمیع

مردمانی که از هر ملت در احوالات پیغمبر اسلام و اهل بیت او و سخنان ایشان مطالعه و غور کرده اند خواهی نخواهی برزانت فکر و اصابت رأی و کمال خرد و استقامت طریق و عقل سلیم آنان اعتراف نموده و کلمات آنان را فوق کلمات عادی و از هر لحاظ منطبق با حکمت و منطق دانسته اند و بنابراین بهیچ وجه امکان ندارد کسی که خویش را در ردیف عاقلان می پندارد و بطریقه و شیوه عقلا سخن رانی می نماید و نمی خواهد گفته وی به هذیان و نا مربوط تعبیر شود بتواند چنین سخنان صریح و روشن را بر خلاف مراد واقعی خود بگوید تا بتوان در نصوص و ظواهر کلام او در تأویل را باز نموده و مطابق دل خواه خود تأویل نمود بویژه با آن که قرآن را کلام خداوند می دانی آیا فکر نمی کنی که این گونه تأویلات ناروا در نصوص قرآن و سخنان اهل بیت موجب آن می شود که این کلمات را از مقام شامخ خود فرود آورده و در قیاس هذیان گوئی و یاوه سرانی بشمار آوری شاید اگر یک باره آن ها را بکذب نسبت می دادی بمراتب بهتر از آن بود که سخنان آنان را از روش منطق و بیان صحیح و عقلانی خارج کنی - و شاید از این گفته خویش شادمان باشی و اقرار کنی که آری چنین است و این رازی است که فقط برای خواص فاش می کنم که نصوص گذشته از آیات قرآن و گفته های پیغمبر اسلام و اهل بیت او همگی از روی سیاست و دنیا داری بوده و هیچ گونه حقیقت و معنویتی ندارد آن وقت من می گویم آفرین من نیز در انتظار همین کلام بودم زیرا با این اقرار یک باره دروغ خود را ثابت می کنی زیرا از يك طرف در ابتدای دعوت خود بر حقانیت آن ها اقرار می کنی و آن را پایه و مبنای داعیه خویش قرار می دهی و از طرفی اکنون ادعا می کنی که گفته آن ها دروغ و سیاست زمان گفته شده است و ناچار این امر مسلم

می شود که عادت جاریه تو اینست که دروغ را وسیله ترویج و پیشرفت کار خود قرار داده ای و البته هیچ عاقلی حتی در امور کوچک و جزئی هم بکسی که از وی دروغ شنیده باشد اعتماد نخواهد داشت تا چه رسد در امور بزرگ آن هم امر مذهب و دعوی نبوت و شریعت و الوهیت که مفاد کتاب بیان و الواح است! اینست احتجاج ملت غیر مسلمان با شما.

و چون حسین علی دعوت خود را دنباله دعوت علی محمد قرار داده و مبنای ادعای وی چیزی جز دعاوی علی محمد نیست ناچار موانعی که تا این جا برای قبول دعوت علی محمد بیان کردیم برای دعوت حسین علی هم خواهد بود زیرا وقتی اصل فاسد و بر باطل شد، با لطمه فروع آن نیز فاسد و بر باطل خواهد بود وانگهی حسین علی ادعای می کند که خداوند او را فرستاده و باو وحی نازل کرده و کتاب و شریعتش داده است و بنابراین موانع پنجم و ششم و هفتم درباره او هم خواهد بود- باید دانست که این شخص نیز بطور صریح معاد جسمانی را انکار می کند چنان چه این موضوع در کتاب ایقان وی موجود است باین معنی قیامت را که از ضروریات دین اسلام است قیامت موهوم مینامد و این موضوع را در اواخر باب اول این کتاب بطور مکرر ذکر می کند و نیز همان طوری که در باب دوم این کتاب می توان دید بطور آشکار بسیاری از عقاید اسلامی و غیر آن را انکار می نماید - غیر از موانع مذکور موانع دیگری مخصوص برای قبول دعوت حسین علی است که موجب رد آن و تکذیب وی در این دعوت می باشد که شایسته است در این مقام ذکری از آن ها بمیان آید - نخست آن که این شخص ادعا می کند که وی مسیح پسر مریم است که رجعت نموده تا آن چه در سابق آورده است تکمیل کند حتی در نامه که سابقاً نیز بدان اشاره شد می گوید « بدان آن کسی که باآسمان رفت

اکنون به حقیقت فرود آمد و جهان با رجعت و ظهور وی معطر گردید... تا آخر این نامه». و بر هیچ کس پوشیده نیست که مورد اعتقاد نصاری و مسلمین و آن چه قرآن و انجیل بآن تصریح می کنند اینست که مسیح با همان بدن شریف خود و روح قدسی باآسمان رفت و کاش می دانستیم این مدعی که نامش حسین علی و پدرش میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ نوری مازندرانی مأمور مالیه است و روز سه شنبه دوم محرم الحرام سال 1233 هجری متولد شده است چگونه همان عیسی بن مریم است که در بیت اللحم در تاریخ معین ( 1950 سال قبل) بدنیا آمده است یا چگونه آن مسیحی است که باآسمان بالا رفت و چطور و چه موقع حسین علی از آسمان پائین آمده در حالی که جای تولد و نشو و نمایش معلوم است.

بعضی از بهائی ها ماده تاریخ حسین علی را در این شعر گفته اند:

مستعد باشید یا ران مستعد \*\*\* جاء یوم غیب لم یولد ولد

ملاحظه کنید در این شهر چقدر کفر و زندقه و جسارت بر پروردگار عالم موجود است زیرا شاعر می خواهد بگوید آیه مبارکه لم یولد که در سوره توحید است نفی (1) تولد را در زمان گذشته برای خداوند می کند و

ص: 114

---

1- این هرزه گویان هرگز شرطی برای کلام گفتن قائل نی ستند زیرا خدائی که در زمان گذشته تولد نی افته آیا در زمان گذشته موجود بود یا نه اگر موجود بود که بعد از وجود تولد معنی ندارد و اگر نبود لازم می آید انکار صانع تعالی و اگر بخواهد بگوید خدا در حسین علی حلول کرده است پس قطع نظر از بطلان حلول و مغایرت آن با توحید ربطی بولادت در زمان آینده ندارد جز این که بگوید حلول در زمان ماضی نبوده آن وقت می گوئیم اگر او مسیح است که مسیح نیز بنا بر کتب عهد جدید که مورد قبول شما می باشد در سابق روح خدا در وی حلول کرده است نه در زمان حسین علی

در زمان آینده نفی نمی کند بنابراین مفاد آیه طبق این عقیده اینست که خداوند از کس متولد نگردیده است ولی با اشاره غیبی می رساند که در آینده متولد خواهد گردید و اکنون روزیست که آیه بدان خبر داده اینست که معنی این که در این شعر می گوید « آمد روز غیب لم یولد » اگر بگویند مسیح بودن حسین علی بر اساس اصل تناسخ و حلول روح مسیح است در جسد حسین علی می گویم بفرض این که ما از فساد عقیده تناسخ صرف نظر کنیم مسیح که هنوز نمرده است که طبق این عقیده روح وی بجسد حسین علی منتقل شود زیرا در مذهب نصاری و مسلمین این امر از مسائل قطعی و بدیهی است که حضرت مسیح از صبح روز یکشنبه که سومین روزی بود که وی را بدار آویخته بودند (بقول نصاری) این ساعت هنوز زنده و در آسمان است و نصاری می گویند از آسمان برای مجازات بد کاران روزی فرود خواهد آمد و مسلمین (بنابر روایات متواتره) می گویند فرود آمدن مسیح از آسمان در عهد حضرت مهدی «علیه السلام» خواهد بود و وزیر امام زمان (علیه السلام) خواهد گردید - بلی نصاری (بنابر آن چه صریح اناجیل اربعه یعنی لوقا - متی - مرقس - یوحنا است) می گویند حضرت مسیح روز جمعه مرد و شب همان روز نزدیک طلوع صبح شنبه دفن

گردید و روز یکشنبه زنده شد و از قبر بیرون آمد و مکرر با شاگردانش اجتماع کرد و با آن ها غذا خورد و بعد با آسمان بالا رفت و پولس می گوید مسیح را در راه شام ملاقات کردم و مرا رسول خود قرار داد (رجوع شود بیاب های آخر انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا و بکتاب اعمال رسولان) جای بسی تعجب است از تو که اعتراف می کنی با این که این اناجیل کتاب های آسمانی و از جانب پروردگار می باشد و در آن ها تحریفی بعمل نی آمده است چگونه خود بر

خلاف آن ها سخن می گوئی - اناجیل صراحت دارد که مسیح سه روز بعد از آویخته شدن بدار زنده شد و از میان مردگان بر خاست و با مجد و عزت با آسمان بالا رفت و تو ادعاء می کنی مسیح توئی - آیا این ها را نمی دانی و یا آن که می دانی و مستور می داری و جهل و نادانی پیروان خود را مغتتم می شماری و از بی اطلاعی آنان استفاده می کنی بهر حال دعوی حسین علی بر این که وی حضرت مسیح است و منطبق نمودن آن با مذهب باطل تناسخ و این که روح مسیح بعد از مردنش ببدن او حلول کرده بر خلاف ضرورت اسلام و نصرانیت و مخالف اناجیل اربعه و نص قرآن است که می فرماید (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا قَتَلُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ أَنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا )، یعنی مسیح را نکشتند و او را بدار نزدند لکن این امر بر آنان مشتبه گردید و کسانی که درباره وی اختلاف عقیده دارند در این امر بشک هستند و آنان را نسبت بوی اطلاعی نیست جز این که بدنال حدس و گمان خویش روند و او را بطور یقین نکشند بلکه خداوند او را بسوی خود بالا برد و خداوند در کار ها غالب است و امور را بر وجه حکمت انجام می فرماید - اگر گویند خداوند در آیه دیگر بمرگ مسیح خبر داده است که می فرماید أَنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَدَرِئَةَ دِيگَرِي كِه اَز قَوْلِ مَسِيحِ مِي فَرْمَايِد فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ - در جواب می گوئیم معنای توفی اماته و می راندن نیست بلکه استیفاء بمعنی پس گرفتن چیزی است که از شخصی نزد غیر باشد بدلیل آیه چهل و دوم از سوره زمر (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ) یعنی خداوند جان ها را هنگام مرگ و هنگام خواب می گیرد پس جان آن کسانی که مرگ را بر آنان

مقدر فرموده است نزد خویش نگاه داشته و دیگر جان ها را باز پس می فرستد تا زمان معینی و در سوره انعام می فرماید (هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ) یعنی او است آن کسی که شما را در شب می گیرد و بد آن چه در هنگام روز کسب کردید آگاهست پس معنای آیه اول اینست که ای عیسی من ترا از میان مردم می گیرم و معنای آیه دوم اینست که پس چون گرفتی مرا از میان مردم .

و نباید تصور شود که ما بدین صورت این دو آیه را تأویل می کنیم زیرا معنی حقیقی و لغوی آن دو آیه همین است که ذکر شد و کتب لغت و تفسیر و هم چنین دو آیه بعدی شاهد گفته ما است.

و هم چنین جای بسی شگفتی است که حسین علی یک جا می گوید من حسین بن علی هستم و ایام من ایام رجعت (1) حسینی است که در اخبار بآن خبر داده شده و لابد منظورش اینست که روح حسین علیه السلام بنحو تناسخ در جسدش حلول کرده است و جای دیگر می گوید من مسیح می باشم - آیا بچه صورت این دو گفته را می توان با یک دیگر تألیف نمود؟. آیا مثلاً یک مرتبه می میرد و روح حسین از بدنش خارج گردیده و روح مسیح بوی دمیده می شود و از نوزنده می گردد؟ آیا هیکل وی بمنزله دامی است که هر روز شکاری در آن می افتد؟ شاید بگویند ما نمی گوئیم روح مسیح و حسین در جسد حسین علی بنحو تناسخ حلول کرده بلکه مقصود ما از این که حسین علی همان حضرت حسین نبیره پیغمبر و ایام او رجعت حسینی است اینست که در حسین علی نورانیت حسین بن علی «علیه السلام» است و اخلاق و سیره او اخلاق و سیره حسین

ص: 117

---

1- رجعت حسینی باز گشت سید الشهداء روحی فداه است در زمان ظهور صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و الشریف

علیه السلام است و همان اعمال و رفتاری که حسین علیه السلام در رجعت انجام خواهد داد حسین علی انجام می دهد و هم چنین مقصود از این که حسین علی مسیح است اینست که نورانیت مسیح در او است و طرز عمل و رفتار او در مردم طرز عمل و رفتار مسیح است در مردم از سلامت نفس و صلح خواهی و امر کردن به عفو و بخشش و مدارای با مردم و ترك جنك و جدال و سایر صفات و اخلاق مسیح.

در جواب می گوئیم اولاً کلام حسین علی چنان چه گذشت صریح است در دعوی این که او مسیحی است که بموجب اعتقاد نصاری و مسلمانان باسما بالا رفته است در این صورت این ادعا کجا و قصه نورانیت و اخلاق باطنیه کجا؟ و ثانیاً ما می پرسیم آن سلامت نفس و عفو و بخشش و مدرا و صلح و صفای مسیح که به عقیده شما در وی موجود است کجا است؟ با مراجعه مختصری بتاریخ حال حسین علی این موضوع معلوم می شود که در ادرنه بین او و برادرش «یحیی» چه اتفاقاتی افتاد و چه فتنه ها برخاست و چه شمشیر ها کشیده شد تا آن جایی که حکومت وقت ناچار بین آنان تفریق انداخت و یکی را به (قبرس) و دیگری را به (عکا) فرستاد. و نیز حسین علی و رفقاییش در یک شب هشت نفر از پیروان برادر را با کارد و ساطور کشتند در حالی که این کشتگان از بزرگان و اعیان و مبلغین بایه بودند و اگر بعداً هم دیده می شود که تا حدی آتش نفس و ستیزه جوئی وی تسکین یافت از ترس حبس و زجر و منع حکومت وقت بود یعنی در حقیقت عفت بی بی از بی چادری بود و ثالثاً نورانیت سید الشهداء علیه السلام در ایام رجعت بنا بر آن چه از روایات بر می آید درست نقطه مقابل با نورانیتی است که برای حضرت مسیح شرح می دهند زیرا سیره

حضرت حسین در ایام رجعت عبارت خواهد بود



از جنگ و خون ریزی و انتقام از ستم کاران و خون خواهی خود و یا ران و ستم دیدگان و هم چنین سلطنت و قدرت تامه است در حالی که شما می گوئید نورانیت مسیح در حسین علی عبارت از سلامت نفس و نرم خوئی و صلح خواهی و مداراست در این صورت این دو نورانیت ضد و نقیض چگونه در یک هیكل جمع می شود .

رابعاً در حسین علی چیزی از مظهریت حسین بن علی آن طوری که احادیث رجعت بر آن مشعر است و ما بسبب آن امور برجعت وی داریم ظاهر نگردید زیرا در ایام حسین علی جنگ و جدال و انتقامی نه از خود او نه از پیروانش بجز يك عده دستبرد و شبیخون های خائانه و ناجوان مردانه هوا خواهانش هیچ گاه دیده یا شنیده نشد که در این دستبرد ها نیز غالباً تعداد کشتگان شان بمراتب زیادتربود و مکافات عمل خود را شدید تر می دیدند و فتنه ملاحسین بشروئی و ملا محمد علی زنجانی هم بطوری که تاریخ خود بایی ها گواهی می دهد قبل از کشته شدن میرزا علی محمد بنا بود شدن آن ها از بین رفت و جمعیت آنان پراکنده و نابود گردید و آنکھی اگر از فتنه و آشوب زنجانی بعد از علی محمد آثاری باقی مانده باشد باز ربطی به حسین علی ندارد در صورتی که ثمره این دسیسه ها و فتنه انگیزی ها جز هلاکت و اتلاف پیروان او و بمکافات رسیدن آن ها چیزی نبوده است .

خامساً - مراد شما از نورانیت مسیح چیست؟ آیا نورانیت مسیح را از اول رسالت او تا زمان آویختن وی بدار می گوئید که آرامش و صلح و صفا و عفو و بخشش و مدارا در بین مردم زندگی می کرد و پیروان خود را بآن امر می نمود یا نورانیت او را بعد از رجعتش آن طوری که انجیل می گوید و خود مسیح به پیروانش وعده

داده پس اگر منظور شما نورانیت مسیح در زمان رجعت است که قابل قبول نیست زیرا همان کتاب انجیلی که شما بحقانیت آن اقرار دارید و آن را آسمانی می پندارید و معتقدید که تحریف نشده است شما را تکذیب و ادعای شما را مردود می داند و دلالت می کند بر این که حسین علی و امثال وی از نورانیت و مظهریت مسیح بهره ندارند زیرا انجیل می گوید مسیح در هنگام رجعت خود با جلال پدر و ملائکه او خواهد آمد و هر کس را در خور عملش سزا و پاداش خواهد داد چنان چه در بند بیست و هفتم باب شانزدهم انجیل متی است « و ملائکه را می فرستد و جست جو می کنند و جمیع گمراه کنندگان و بدکاران را جمع می کنند و آن ها را در تنور آتش می اندازد »

هم چنین در بند چهارم باب سیزدهم انجیل متی است - و روایات مسلمین از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او می گوید که مسیح در امر حضرت مهدی و قیام او در پاک کردن زمین از پلیدی های کفر و ظلم شریک خواهد بود و وزیر آن حضرت خواهد شد آن وقت این بیانات کجا و حسین علی کجا و اگر مراد از نورانیت مسیح که در حسین علی حلول کرده نورانیت مسیح است از زمان رسالت تا هنگامی که خواستند او را بدار بیاویزند باز هم می گوئیم حسین علی از این نورانیت هم خالی است زیرا نورانیت مسیح در این زمان عبارت از زهد عظیم آن حضرت است تا آن درجه که انجیل می گوید « ... برای رویاهان سوراخی و برای پرندگان لانه است در صورتی که پسر انسان را خشتی نیست که بالش سر کند » کنایه از این که مسکن و مأوائی برایش نیست و این کجا و حسین علی که در خانه ها و عمارات عالیة تهران و بغداد و ادرنه و عکا زندگی می کرد کجا صرف نظر از

خوش گذرانی و عیاشی های دیگرش که جملگی مخالف و مبین با حالات مسیح است.

هم چنین یکی از آثار نورانیت مسیح معجزات فراوان و عجیب و مکرر وی بوده در حالی که از حسین علی هیچ معجزه ظاهر نشد نه مانند معجزات مسیح و نه غیر از آن ها قرآن خبر می دهد باجازه خداوند مسیح چشم کور مادر زاد را روشن می کرد و مبروص را شفا می داد و مرده ها را زنده می فرمود بامر خداوند از گل شکل پرنده می ساخت و در آن از نفس مبارکش می دمید و آن هیکل خاکی پرنده می گردید و نیز مسیح مردمان را در خانه های خویش بآنچه ذخیره کرده بودند خبر می داد و انجیلی را که عقیده داری وحی است و تحریف نشده می گوید مسیح با 5 یا 7 قرص نان هزار ها از مردم را دو مرتبه سیر کرد در حالی که از پاره های آن دو چندان خود نان ها باقی بوده .

در باب چهاردهم و پانزدهم انجیل متی و باب ششم و هشتم انجیل مرقس و باب نهم انجیل لوقا و باب ششم انجیل یوحنا می گوید «... مبر و صین را بمجرد کشیدن دست بر بدن آنان شفا می بخشید و چشم نابینایان را روشن می فرمود و زمین گیر ها و فالج ها را شفا می داد و جن ها را از دیوانگان و دیوزدگان بیرون می کرد و بسیاری از دردهای سخت را شفا می داد و مرده ها را زنده می کرد ( تمام از برکات حضرت و در اثر معجزات آن جناب بود ) و اما حسین علی هیچ معجزه از او صادر نشده و پرتوی از آن نورانیت از وجودش ظاهر نگردیده - اگر بگوئید معجزاتی که ذکر شد حقیقت آن در خارج نبوده بلکه مراد شفا دادن از پیسی نادانی و مرض غفلت است و مراد باز کردن چشم دل های کور است و این

صفات را حسین علی به بهترین وجهی دارا بود زیرا در ایامش پیسی مرض جهل را بدون این که بگوید پاك شو شفا داد و بظهور او عالم از هر درد و مرضی نجات پیدا کرد و این شرافتی است که بالا تر از آن نیست.

در جواب می گوئیم این عین کلمات پیشوای شما حسین علی است در نامه ای که بعنوان یکی از کشیش های قسطنطنیه فرستاد و در کتاب الواح نیز از آن یاد آوری می کند - مطلع نامه اینست « مکتوب آن جناب بمنظر اکبر شرف وصول یافت ... تا آخر » و محقق است که با این حرف ها و و تأویل ها معجزات حضرت مسیح را انکار و با آیات صریح قرآن و هم چنین انجیل های چهار گانه مخالفت و معاندت نموده است زیرا در قرآن آن جائی که قول خداوند را بعیسی نقل می کند می فرماید ( وَ تَبْرِيُّ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي ) (سوره مائده آیه صد و دهم) یعنی « نابینا و مبروص را بفرمان من شفا می بخشیدی و بامر من مردگان را از قبر بیرون می آوردی... » و در سوره آل عمران آیه چهل و سوم راجع به قسمتی از آن چه عیسی مأمور بود به بنی اسرائیل بگوید می فرماید (وَ اَبْرَى الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ اَحْيَى الْمَوْتَى بِاِذْنِ اللّٰهِ) یعنی نابینا و مبروص را شفا می دهم و مردگان را بامر خداوند زنده می کنم و اما در انجیل نیز داستان های مفصل و وقایع مخصوصی نقل می کند که تمام خصوصیات آن ها از زمان و مکان و اشخاصی که مریض بوده و شفا یافته اند و بسیاری از نکات دیگر نیز بطور تفصیل ذکر گردیده که چون بسیار مفصل و طویل و بعلاوه غالب آن ها در اناجیل اربعه مکرر شده است و این اناجیل در همه جا موجود و در دسترس هم گان است از ذکر آن در این جا خود داری می کنیم و فقط با اشاره بمحل آن داستان ها اکتفا می نمائیم تا خوانندگان چنان چه برای

اطلاع بخوانند بدان کتاب ها مراجعه و تا آخر آن مطالعه کنند آن گاه وجدان خویش را حکم قرار داده و از روی انصاف قضاوت کنند. ای برادر ترا بحق خداوند و شرافت دین و بجان خود سوگند می دهم که از آن کسانی مباش که چون در چنگال برهان گرفتار شوند و دلیل او را تمام و غیر قابل رد می بینند و نمی خواهند باستدلال وی تن در دهند بلجاج متوسل می شوند و می گویند « امور الهی بما ربطی ندارد که در آن غور کنیم » و از میدان بحث پای گریز بیرون می نهند - خداوند ترا هدایت کند این چه سخن است مگر یگانه امری که یاور و راهنمای ما در دیانت و نجات دهنده ما از مهالك آخرت است چیزی جز امور الهی است و آن چه بحق منسوب است که در آن غور و تعمق کنیم و آن چه از خداوند است از آن چه غیر او است تمیز داده ایمان را از کفر و حق را از باطل تفریق کنیم؟ چه بسا که یک ساعت تفکر و تعمق موجب نجات ابدی و بر عکس غفلت یک ساعت با تغافل سبب هلاکت ابدی است - و از طرفی بحث و صحبت من با تو در این کتاب با فلسفه و ادله و برهان های پیچیده و مشکل علم حکمت و معقول نیست بلکه با روش بس ساده و بوسیله نقل آیات و اخبار صحیح و روشن و بر طریق سخن گفتن عقلاً است آن هم بچیز هائی که در

نزد قاطبه مردم بدیهی و روشن است حال اگر در مقام تجسس باشی مواضعی که اناجیل معجزات حضرت مسیح را نقل می کند ذکر می کنم - انجیل متی باب هشتم و نهم را تمامی هم چنین باب دوازدهم بند بیست و دوم و باب پانزدهم بند سیزدهم را با ما بعد آن - انجیل مرقس را بند سیزدهم باب اول و در باب پنجم تا بند 43 و در باب ششم بند پنجاه و پنجم و ما بعد آن و در باب هفتم از بند بیست و چهارم تا سی و هفتم و باب نهم از بند چهاردهم تا بیست و

پنجم و در باب دهم از بند چهل و ششم تا پنجاه و هشتم و انجیل لوقا را در باب چهارم از بند سی و سوم تا چهل و هشتم و در باب پنجم از بند دوازدهم تا بیست و ششم و در باب ششم از بند ششم تا بیستم و باب هفتم تا بند بیست و چهارم و در باب هشتم از بند ششم تا پنجاه و ششم و در باب نهم از بند سی و هفتم تا چهل و سوم و در باب دهم از بند دوازدهم تا بیستم و در باب هیجدهم از بند سی و پنجم تا آخر و انجیل یوحنا در باب پنجم از اول تا بند دهم و باب نهم تا بند سی و چهارم و باب دهم از بند بیست و یکم تا آخر و باب یا زدهم از اول تا بند پنجاه و چهارم و باب دوازدهم از اول تا بند دوم .

حال اگر بتمام آن چه ذکر شد نظر کنی خواهی فهمید مسلمین و نصاری و قرآن و اناجیل جملگی حسین علی را در این عقیده که حقیقت معجزات مسیح را انکار می کند تکذیب می کنند.

و اگر تو با جماع مسلمین و اتفاق نصاری اعتناء نداری و بقرآن و انجیل اهمیت نمی دهی و می گوئی تمام این ها خالی از حقیقت است و بامر بهاء لطمه نمی زنی بفرض این که ما هم از نظر مسامحه و اغماض در بحث از مطالب گذشته خود صرف نظر کنیم در مقابل این امر چه بگوئیم که خود حسین علی در عین حال که شهادت می دهد و اقرار می کند که قرآن و اناجیل جملگی از کتاب های آسمانی هستند با وجود این با آن ها و داستان های مفصل و طویل آن ها مخالفت کرده و آن ها را صریحاً تکذیب می نماید حال من از تو می پرسم که حسین علی در کدام یک از دو مورد دروغ می گوید- آیا در آن جائی که بحقانیت قرآن و انجیل اقرار می کند دروغ گو است یا در آن جائی که بر خلاف آن ها سخن می گوید و بدیهی است این امر خود یکی از چیزهایی است که مانع صدق دعوت او می باشد.

اگر کسی پرسد منظور حسین علی از انکار معجزات مسیح چه بوده که مخالفت با جمیع فرق مسلمانان و صریح قرآن و اناجیل نماید در حالی که خود اقرار می کند که آن ها کتاب های آسمانی ست.

در جواب این سؤال می گویم که یکی از منظور های وی اینست که چون به پیروی از میرزا علی محمد که ادعای مهدویت داشت متناسب می دید که وی نیز ادعای مسیحیت کند و از طرفی این ادعاء مستلزم این بود که مانند حضرت مسیح بیماران را شفا دهد و مردگان را زنده گرداند و مردمان انتظار داشتند که حداقل يك سر درد یا چشم دردی را شفا بخشد و چنین عملی از عهده وی خارج بود بناچار ب فکر این افتاد که اصل موضوع را انکار و یک باره این باب را سد کند باین معنی که بگوید این شفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان که بمسیح نسبت داده می شود بمعنای حقیقی نیست بلکه مراد اینست که مردمان را ارشاد و راهنمایی می نمود سپس ادعاء می کند که بالا تر از این می تواند انجام دهد و بیماری جهل را شفا دهد و دل های مرده را زنده کند.

خداوند ترا هدایت کند - اگر لفظ تأویل را در بعضی عبارات شنیده باشی ولی برای تو شایسته نیست هر چیزی را در زیر نقاب تأویل بپذیری زیرا عقل سلیم حکم می کند که در قبول تأویل باید جانب قواعد محاوره و سخ نرانی عقلاء و قانون تفهیم و تفهّم را در کلام کاملاً رعایت نمود تا حقیقت صلاحیت تأویل و میزان و مقیاس صحت و عدم صحت آن و این که چه سخنی قابل تأویل و چه سخنی غیر قابل تأویل است معلوم گردد . و بفرض

این که شایسته تأویل (1) باشد البته باید برهان و دلیل و قرینه بر تأویل آن موجود باشد زیرا مجرد صلاحیت تأویل بتنهائی موجب صحت تأویل کلام نیست (بلکه باید از روبه سخن رانی عقلا در طرز فهمانیدن مراد و فهمیدن آن خارج نگردد و ملحق بکلمات صنفه‌ها نشود) مثلاً اگر یکی از دوستان برای تو داستان خویش را نقل کند که بمسافرتی رفته و در آن جا بخدمت نظام وارد شده و در جنگ های سختی شرکت نموده است آن گاه تفصیل های از جنگ و حتی اسامی روسای لشکر و سپاهیان و کارهایی که از آنان در جنگ صادر گردیده بیان کند آیا شایسته است اگر چنین دوست خبر دهنده را راستگو بدانی سخنان وی را بمیل خود تأویل کرده و مثلاً بگوئی مراد وی از این همه تفصیلات اینست که در خانه وی بین دو نفر جدالی روی داده قاضی بین آنان را اصلاح داد؟

و این درست نظیر همان ست که تو و حسین علی آن چه در قرآن و انجیل است از معجزات مسیح و داستان های مفصل که در زمان و مکان معلوم و مشخص و درباره اشخاص معین و معلوم با ذکر نام و نشان هر کدام وقوع یافته است تأویل می کنی و ادعا دارید که مراد از این داستان ها اینست که مسیح مردم را از پستی جهل و کوری قلب شفا داده است - آیا این قول قابل قبول است؟ یا در مثال دیگر اگر کسی مثلاً مبلغ 84 لیره برای شما بشخصی حواله نمود و اسم شما و پدر شما و تمام مشخصات شما را مکرراً در آن تصریح نمود آیا شایسته است با این حال آن شخص پس از این که حواله و امضاء آن را تصدیق

ص: 126

---

1- چون تأویل یعنی خلاف ظاهر کلام را مراد دانستن و این محتاج بدو قرینه است یکی صارفه که باعث صرف ذهن مخاطب از معنای ظاهر گردد و دیگری معینه که معنای خلاف ظاهر (تأویل شده) را تعیین نماید



کند مفهوم آن را تأویل نماید و بگوید مراد اینست که من 84 ضربه عصا بتو بنوازم و دلیلش هم این باشد که تفاوت حروف لیره و عصا بحساب ابجد 84 می شود .

نظیر آن که علی محمد آیات قرآن را که در باب معاد جسمانی و زنده کردن استخوان های پوسیده است با آن همه تأکید و تصریح برای خویش تأویل کرده و در بیان آن بزبان فارسی می گوید- مراد از قیامت و معاد و حشر و نشر هما نا ظهور خود او است و هر کس دعوت وی را بپذیرد داخل نور و آن کس که بدو ایمان نیاورد داخل نار است زیرا تفاوت حروف نار و نور به حساب ابجد عدد پنج است و حروف کلمه «باب» نیز بحساب ابجد پنج می شود

یا در مثال گذشته کسی که حواله بر سر او است تصدیق کند که این حواله بنام تو است و باید در مقابل اجناسی که فروخته این مبلغ را دریافت نمائی ولی تأویل حواله اینست که مبلغ این حواله را باید به کسی بپردازم که سالیان دراز بعد از این خواهد آمد و مدعی خواهد شد که روح تو بقاعده باطله تناسخ در بدنش حلول کرده گر چه مردن تو معلوم نباشد یا آن که مدعی خواهد شد که نورانیت تو در او است هر چند او جنسی تحویل نداده و معامله نکرده است.

آیا این است تأویل يك حواله ؟ مگر نه اینست که شما احادیثی که درباره حضرت مهدی علیه السلام فرزند حسن عسکری و سلطنت و عدالت گستری آن حضرت وارد شده است تأویل کرده و می گوئید مراد از مهدی که در روایات ذکر شده علی محمد است با این که هیچ يك از خصوصیات مهدی که در روایات ذکر شده در او نیست خدا ترا هدایت کند اگر نه این بود که همه جا در این کتاب بنای خود را بر اختصار و اجمال قرار داده ایم مثال های زیادی نظیر تأویلات شما ذکر می نمودیم حال خوبست برای ما بیان

کنی که قاعده تأویل معمول در محاورات اهل سخن چیست تا ما بر اساس همین قاعده تأویل های تو و باب و بهاء را در میزان مقایسه قرار دهیم و اگر تو میزان تأویل صحیح را نمی دانی ما خود آن را بیان می کنیم پس بدان که تأویل را در 3 مقام جایز دانسته اند: نخست تأویل عمل است که در مقام ابهام و آن جایی که علت حقیقی عمل واضح نیست بوسیله تأویل منظور حقیقی عمل را توضیح می دهند . مانند کلام خداوند در سوره کهف در باب ملاقات موسی با مرد عالم ( خضر ) که پس از ذکر وقایعی از سوراخ کردن کشتی و کشتن طفل و پپای داشتن دیوار منظور باطنی و سبب حقیقی آن را توضیح داده می فرماید (ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) این است تأویل آن چه ترا بر آن شکیبایی نبود.

مقام دوم تأویل خواب است که همان تعبیر آنست از روی ذوق و قریحه سلیم که بدستیاری بعضی مناسبات معنوی و فکری صورت ها و وقایع خواب ها را تأویل و تعبیر می کنند. و معنای لفظ تأویل که در چند مورد در سوره یوسف ذکر شده است بهمین مفهوم است و هم چنین تعبیر دانیال رؤیای بخت نصر و تعبیر ملک رویای دانیال را بر اساس همین قاعده است که البته ربطی بتأویل کلام ندارد بلکه خود عالم دیگری است چنان چه عالم رؤیا نیز که از تصرف قوای اوهام و تخیل است غیر از عالم کلام است که برای فهمیدن و فهماندن مقاصد ابداع شده و در حقیقت نظام امر معاش و معاد مردم و درك حقایق اشیاء و شناختن آن متکی بآنست .

مقام سوم تأویل کلام است که هسته مرکزی و هدف اصلی بحث ما است چون مسلم است که مقصود از این بحث تأویل و تعبیر خواب هائی از قبیل اشخاص مثل یوحنا و غیره نیست که شما بهر نحوی که بخواهید تأویل

کنید بلکه آن چه میان ما و شما است کلمات خداوند و پیغمبران او و ائمه هدی است که بمنظور آشکار کردن حقایق و ارشاد و راهنمایی خلق گفته شده و بنا بر این تأویل در کلام چیزی جز بیان مرادی که بازگشت کلام بآنست نیست باین معنی لفظی که (بواسطه اشتراك و غیره) چندین معنا در آن احتمال می رود و بر حسب استعمالات اهل لغت و محاورات عقلاً و اهل زبان نسبت هر يك از این معانی باین لفظ متساوی و هیچ يك را بر دیگری ترجیحی نیست بواسطه قرینه یکی از آن معانی را تعیین نموده می گوئیم مراد از این کلام این معنی می باشد بنابراین بصرف ادعاء تأویلی را نمی توان پذیرفت مگر در صورتی که قرینه یا دلیلی از عقل یا نقل که مورد پسند عقلاً و دانایان همان لغت باشد برای اثبات آن تأویل موجود باشد.

و دیگر از مواردی که تأویل در لفظ یا کلامی جایز است هنگامی است که دلیلی موجود باشد که از لفظی معنای لغوی حقیقی آن اراده نشده و قرینه لفظی که معنای مجازی آن را تعیین کند نیز در دست نباشد مثل قول خداوند (يَدَالِه فَوْقَ أَيَدِيهِمْ) ولی چون عقل سلیم حکم می کند که خداوند عالم جسم و جسمانی نیست و دست بمعنی اصطلاحی ندارد و از طرفی در خود آیه هم دلیل و قرینه لفظاً موجود نیست که مراد از دست را بیان کند از این رو بقرینه عقلیه کلمه «ید» را بقدرت تأویل می کنند و بنابراین معنای آیه این طور می شود که «قدرت خداوند فوق قدرت های بشری است» و دلیل این تأویل اینست که نزدیک ترین معنای مجازی ید همانا قدرت است و چون در نزد بشر دست وسیله اعمال قدرت و قوتست (چنان چه در عبارت فارسی هم می گوئیم فلانی فلان جا دست دارد) و باید دانست که این لفظ

و امثال آن از متشابهات قرآن است در مقابل محکّمات آن زیرا متشابه لفظی است که معنای آن بچند صورت مشتبه باشد در حالی که محکم لفظی است که معنای آن واضح و روشن است و خداوند در سوره آل عمران باین دو موضوع اشاره کرده و می فرماید (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ مِنْ أَمْ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَمَا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) یعنی او است کسی که قرآن را بر تو نازل فرموده که بعضی از آن آیات محکمه است که اساس و مبنای این کتاب است و بعضی از آن از متشابهات است پس کسانی که سیاهی هوا و هوس و معصیت قلب آن ها را گرفته و دلشان بیاطل است به پیروی از متشابهات بدنبال آشوب و فتنه و یا فتن تأویل آن می روند و حال این که تأویل آن را جز خداوند و کسانی که در علم قرآن راسخند (پیغمبر و ائمه علیهم السلام) ندانند.

و از موارد تأویل لفظی است که از لحاظ لغوی دارای معنای کلی و شامل افرادی از یک طبقه باشد مثل لفظ (انسان) که اطلاق بهر جان دار صاحب عقلی می شود و دارای افرادی از قبیل زید و عمرو و بکر است - حال در بعضی موارد گوینده ممکن است با ذکر لفظ کلی ارا ده فردی از آن لفظ را داشته باشد که در این صورت این لفظ قابل تأویل است مثل این که بگوید انسان را دیدم و مراد مثلاً زید یعنی یک فرد بخصوصی باشد و در حقیقت در این عبارت زید تأویل لفظ انسان است و نظایر این گونه تأویل در قرآن دیده می شود که از آن جمله آیاتی است که بر معاد و حشر و نشر مردگان و حساب و عقاب دلالت دارد و در این گونه آیات تمام این امور « بیوم الحساب و یوم الدین » تعبیر شده که روزی از روزها است ولی در خود

آیات این روز تعیین نگردیده است بنابراین این گونه آیات از لحاظ کلی که بر معاد و حشر و نشر و عقاب و ثواب دلالت دارد از نصوص قرآن و از آیات محکّمات است لیکن از نقطه نظر این که معلوم نیست چه روزی است از نوع متشابهات است و تأویل این قبیل آیات عبارتست از تعیین روز معاد و حشر مردگان و خداوند در سوره اعراف در آیه (یوم 1) یانی تأویله اشاره بهمین معنی فرموده است و جا دارد برای این که بخوبی باین معنی آشنا شوی آیات از 36 تا 52 را قرائت کنی .

یکی دیگر از نظایر این قبیل تأویل قول خداوند تعالی در آیه (أَنْتَ مُذِرُّو لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) یعنی تو پیغمبر ترساننده و برای هر قومی راهنمایی است که در آیه بیان نشده است که راهنمای امت پیغمبر آخر الزمان کیست و اگر حدیث احمد بن حنبل در مسند و احادیثی نظائر آن نبود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید « یا علی من پیغمبر ترساننده ام و تو راهنمایی » دلیلی بر تأویل آیه بحضرت امیر المؤمنین نداشتیم - این آیه نیز از لحاظ دلالت بر وجود راهنما برای هر قوم از متشابهات قرآن است . هم چنین در آیه (أَنْتَ وَ لِيُكُفُّمُ اللَّهُ وَ رَسُوهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ - يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ) « یعنی همانا ولی امر و صاحب اختیار شما خداوند است و پیغمبر او و کسانی که ایمان آورده و نماز می خوانند و در حال رکوع انفاق مال می کنند که در خود آیه مراد از کسانی که نماز می خوانند و در حال رکوع انفاق مال می کنند تعیین نگردیده و اگر احادیث بسیاری نبود که جملگی دلالت بر این

ص: 131

---

1- آیه پنجاه و یکم (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ لَتَعْمَلُ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ )

دارد که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که روزی در رکوع نماز انگشتر خود را بسائلی داد نازل گردیده دلیلی در دست نبود که ما آن را این طور تأویل کنیم .

خدا ترا هدایت کند - بنابراین تنها موردی که شایسته تأویل است عبارت از لفظی است که نه بطور ظاهر مفید مقصود است و نه صریح است و نه منصوص بلکه احتمالات درك مقصود در آن علی السویه است ولی با این حال بمجرد دل خواه و از روی هوی و هوس یا بدون دلیل و برهان تأویل چنین لفظی جایز نیست زیرا تأویل بمیل و هوای نفس را در آیه که قبلاً ذکر شد خداوند مذموم دانسته و آن را از صفات اشخاصی قرار داده است که باطن آنان مریض و دلشان آلوده بباطل است و برای ایجاد فتنه و حکومت بر ضعیفان و هم چنین بمنظور ترویج ابطال خود آیات را تأویل می کنند و تردید نیست که این تأویل متکی بهیچ گونه هدایت و حجت و برهان عقلی یا نقلی و مستند بقرآن نیست - و اما اگر لفظی بالعکس بطور ظاهر مفید معنی است یا صریح و منصوص است خود از محکومات است که هیچ کس را با رای اظهار نظر شخصی در آن نیست حتی اگر اشخاصی که طبق آیه شریفه دلشان آلوده بباطل است اندکی هوش یار باشند از ترس دانایان اهل لغت و لسان از اظهار نظر خصوصی در پیرامون این گونه محکومات یا تأویلی در آن خود داری خواهند کرد زیرا در غیر این صورت بدست خود بر سوائی خویش اقدام نموده اند از این رو است که ناچار طبق گفته قرآن

بدنبال تأویل الفاظ متشابه می روند تا بدین وسیله اغراض ناپاک خود را تأمین و با تاویلات غیر منطقی خود مردمان کوتاه فکر و نادان را فریب دهند حال تا چه حد جای شگفتی است که روزگار در پس پرده گروهی را می پروراند که الفاظ صریح و معانی

منصوص را بازیچه اغراض خویش قرار داده و شگفت تر این که گروهی از همین اشخاص ادعای خردمندی و روشن فکری و زیرکی و حتی لغت شناسی هم می کنند (بنگر زمانه را که چه اعجاب ها کند) و از مواعی که بین علی محمد و حسین علی مشترک است و جلوگیری و سد قاطعی است از قبول ادعا یا تصدیق بحقانیت آنان و در عین حال دلیل واضحی است بر فساد دعوت و بطلان طریقه ایشان اینست که هر دو مدعی خدائی و ربوبیت شده اند و این مصیبتی بس بزرگ و فاجعه بسی شگفت آور است و حتی در همین مقدار مختصر و ناچیزی که از نسخه های متعدد کتاب های آنان در دسترس ما بوده است می بینیم که بطور مکرر با صدای بلند چنین ادعای ناروایی می کنند چه بسا در آن کتاب هائی که ما ندیده ایم و بدان دسترس نداشته ایم مطالبی از این وقیحانه تر و شنیع تر هم موجود باشد. علی محمد در بیان می گوید . تمام نام ها نام خدا است در حالی که او را نامی نیست و جمله صفات صفت خدا است و او را صفتی نیست باطن او کلمه لا اله الا الله و ظاهر وی در قرآن «محمد رسول الله» است و در همین کتاب ذات خداوندی را حروف هفت گانه ع ل ی م ح م د می داند و هم چنین در این کتاب فصلی است مخلوط از عربی و فارسی که در آن می گوید

«هما نا آن قائمی که جمله مردم در انتظار روز ظهور اویند و همه بظهور وی وعده داده شده اند منم» و بفارسی می گوید «مختصر مقال . من قیوم اسمائم گذشت از ظهور من آن چه گذشت و صبر کردم تا کل ممحض شوند و نماند الا وجهی و بدان که من من نی ستم بلکه مرآتی هستم که در من غیر خدا دیده نمی شود» و نظیر این مطلب را در اواخر لوحی که باین جمله آغاز می شود «یا خلیل بسم الله الاقدم الاقدم» نیز می گوید «ای ابراهیم شاهد باش که تو روزی عرش ظهور پروردگار خویش بودی و ما پیش از آن و

پس از آن بودیم و هستیم بنگر ترا آفریدیم و روزی عطا کردیم و سپس می رانیدیم و از نو حیات بخشیدیم تا این زمان- همانا ایشان از کتاب ها و صحف در پرده اند پس چون آن صحیفه ها بر پروردگار تو - پروردگار آن چه با چشم توان دید و آن چه نتوان دید- پروردگار جمله دنیا ها نازل گردید...» و از این کلام همین کافیهست که می گوید کتاب ها و صحف بر خداوند یعنی خودش نازل گردید پس اوست « پروردگار آن چه دیدنی و آن چه ناپدیدنی است و پروردگار عالمین » ای کاش می دانستیم اگر صحف بر خداوند نازل گردید پس نازل کننده آن ها چه کسی بوده است. حسین علی هم در این زمینه درباره ملاحسین بشروئی و هم چنین درباره علی محمد در صفحه 188 کتاب ایقان سخن گفته است در آن جا می گوید « اگر وی نبود ( مقصود ملا حسین بشروئی است ) خداوند بر عرش رحمانی خویش مستقر نمی گردید و بر کرسی صمدانیتش قرار نمی گرفت » و علت این سخن اینست که نخستین کسی که دعوت علی محمد را پذیرفت و کلمات و الواح وی را در میان مردم انتشار داده همین ملا- حسین بود این شخص باصفهان و کاشان و تهران و خراسان برای تبلیغ این مذهب مسافرت نمود و در امر تبلیغ و هم چنین جنگ با مخالفان و مسلمانان از هیچ چیز فروگذار نکرد و بالاخره در بار فروش ( بابل ) مازندران بقتل رسید درباره میرزا یحیی ملقب به صبح ازل هم نظیر این گونه لاطائلات در کلمات میرزا علی محمد می توان دید از آن جمله در نامه ایست که در اواخر کار خود برای میرزا یحیی فرستاده است و در حقیقت این نامه بمنزله وصیتی است که در آن عهد خویش را بمیرزا یحیی وا می گذارد و مضمون قسمتی از این نامه چنین است « این نامه است از مهیمن قیوم بسوی عزیز و محبوب



خویش بر این که بیان هدیه من است بسوی تو با یقین باین که خدائی جز تو نیست و امر و خلق مختص تو است» و باز نظیر این گونه صحبت ها را ما در کتابی از کتاب های آن ها که بنام «الایمان فی اظهار نقطة البیان» است یافته ایم و عنوان نوشته که علی محمد بمیرزا یحیی فرستاده اینست «در مکتب خانه من یظهر الله منور فرماید» و خود نامه بدین مضمون است «هو الابهی الله لا اله الا هو العزيز المحبوب له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و هو المهیمن المقیوم انه کتاب من المهیمن القیوم ... تا آخر» که بعد از ذکر صفات خداوند می گوید این نامه است از مهیمن قیوم .

و حسین علی در کتاب ایقان در این مقوله از جمله هم کاران خویش پیشی جسته است زیرا برای هر کس که ظهور کند و دعوائی داشته باشد مقام الوهیت را ثابت کرده و این امر را یک نوع «ظهور الهی» دانسته است . مثلاً در صفحه دوم درباره ظاهر می گوید «لقاء او که عین لقاء الله است و درباره خداوند می گوید «بظهور مظاهر نفس خود» و در اول باب دوم راجع به علی محمد می گوید «این باب در بیان اینست که خورشید حقیقت و مظهر نفس خداوند بر هر که در آسمان ها و زمین ها است فرمان روایی داشت» سپس می گوید «اینست مقام انا هو و هوا نا» یعنی من اویم و او من است (در حقیقت کنایه از وحدت او و خدا است العیاذ بالله) آن گاه می گوید «و جمیع آن چه بایشان یعنی الله جل و علا راجع است فی الحقیقة بحضرت ظاهر راجع پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل می شود بعد از آن می گوید و اگر شنیده شود از مظاهر (انی انا الله) حق است و ریبی در این نیست بظهور و صفات و اسماء ایشان - ظهور الله و اسم الله و صفت الله (یعنی هر کدام از مظاهر که بگویند من خدا هستم حق است و شکی در آن نیست زیرا ظهور آن ها ظهور خدا و صفات آن ها صفات خدا و اسم های آن ها اسماء خدا است.

باید دانست که حسین علی کتاب ایقان را هم چنان که در خود کتاب اشاره می کند هنگام اقامت در بغداد نوشته و در این هنگام بر حسب ظاهر بر پیروی از برادرش یحیی خود را مقید می دانسته است هر چند در نهانی دسیسه هائی ترتیب می داده است که مستقلاً بنام خود دعوت کند و باین جهت در این هنگام ادعا نکرده است که مظهر خداوند یا خود خدا است لیکن پس از این که حال و زمان مقتضی گردید که در ادرنه مستقلاً بنام خود دعوت نماید و آوازه این داعیه را در عکا بلند کند بطور آشکار بدعوای خدائی پرداخت و بهمین علت است که تظاهر با دعای الوهیت و ربوبیت از ناحیه حسین علی در کتاب اقدس او بطور مکرر دیده می شود که از آن جمله این عبارت است « ای جماعت انشاء بشنوید صدای مالک اسماء را که شما را ندا می کند از طرف زندان بزرگش که خدائی نیست غیر از من که با اقتدار و متکبرم » و در کتاب الواح که در زندان عکا تحریر کرده است در ضمن کلماتی که با مبلغین خود عنذلیب و حسن و سید عبد الغنی نامی خطاب کرده است می گوید : « ای حسن بدین ندائی که از جانب زند آن است گوش فرا دار که گوید خدائی جز او نیست خدای یکتا و خبیر - هنگامی که ستارگان آسمان بیان مرا به بینی و شراب معرفت را

از جام گرم من بنوشی بگو الهی الهی سپاس می کنم ترا که مرا بیدار و هشیار نمودی و در زندان خویش مرا یاد فرمودی » هم چنین در کتاب الواح در ضمن نامه که در جواب مراسلات جمعی از یاران و پیروان خود می نویسد و بدین مضمون آغاز می شود که « نامه آن جناب بمنظر اکبر رسید » و مضمون نامه و منظور اصلی آن شکایت از برادر خود میرزا یحیی صبح ازل و هم چنین مذمت و حتی تکفیر او و پیروان او و جواز لعن بر آنان است پس از این که مقام خود را بیان کرده و خویشتن

را بنام قیوم می نامد چنین می گوید « ای قوم بیاری خداوند قیام کنید هما نا آن قیومی که قائم بظهورش شما را بشارت داد آمد » هم چنین در این نامه می گوید « بگو ای قوم اینست آن قیوم که در زیر چنگال شما قرار گرفته است اگر بوی رحم روا ندارید بخود رحم کنید » و در مقام شکایت از برادر و پیروان وی می گوید « کسانی که کافر شده اند بآن کس که نامش زینت بخش صحیفه مکنون است گرفتار خسران و زیان شدند - هما نا طلعت احدیت ظاهر و پرچم ربوبیت افراشته گردید و پرده الوهیت برداشته شد و سر مستتری که نقاب بر چهره سرّ اعظم نهاده بود آشکار گردید - بجان او سوگند که بیان از وصف او تعالی هذا القیوم عاجز است بجان (1) رحمن سوگند بیان می نالد و می گوید ای پروردگار من تو مرا نازل فرمودی برای اعلائی ذکر خود و قائم (یعنی علی محمد) بنابر فرمان تو بندگان را امر نمود که بسبب من از درك جمال قیوم تو در حجاب نشوند - لیکن مردمان آن چه در اثبات حقانیت تو در من نازل گردید تحریف

نمودند و مرا برای خویش پسری قرار دادند که بآن با تو معارضه می کنند - پس ای کاش نازل نفرموده بودی و ذکر ننموده بودی - بعزت تو سوگند است که اگر مرا نابود می فرمودی مرا خوش تر بود تا این که موجود باشم و بندگان تو که بر مخالفت تو قیام نموده اند و در حق تو خواستند آن چه خواستند بقرائت من پردازند .

باید دانست که چون علی محمد کشته شد بین پیروان وی معروف

ص: 137

---

1- این مطالب زبان حال یا مقال یا نوحه سرائی کتاب بیان علی محمد است که وسیله دعوت صبح ازل شده و بهاء می خواهد با این لطائلات و گفتارهای سخیف خود را قیوم - خدا - من یظهر و غیره قالب کند

و مسلم بود که میرزا یحیی جانشین و قائم مقام وی خواهد بود و شخص مذکور کسی است که باب وی را صبح ازل لقب داده و حسین علی بمنزله جانشین و مبلغ میرزا یحیی بود چون یحیی خود را از انظار دوست و دشمن مستور می داشت تا آن که در اول محرم 1269 که هر دو وارد بغداد شدند حسین علی را بخاطر افتاد که این امر را به تنهایی برای خود قرار دهد و دعوت را بنام خویش اظهار نماید (سال مذکور نزد بهائی ها به «عام بعد حین» موسوم گردید) و از همین زمان است که این دو نفر هر کدام بترویج امر خویش پرداختند و بدسیسه ها و نیرنگ های پشت پرده بر علیه یک دیگر قیام نمودند و ناچار يك بغض و عداوت شدیدی بین آنان بوجود آمد که بعلت مقتضیات زمان و بدست نی آمدن فرصت مساعد بصورت مخفی ماند و مجال خود نمائی نی افت و چون حسین علی از برادر و پیروان وی احساس خطر نمود (زیرا پس از آن که تابع امر برادر و مبلغ و هوا خواه او بود مردم را بخود می خواند آنان وی را عهد شکن و مرتد می خواندند) ناچار از ترس بگردستان حوالی سلیمانیه گریخت و دو سال بعد چون بسبب زیاد شدن یا ران امر خود را قوی دید دو مرتبه به بغداد مراجعت نمود لیکن در این اوان هر دو دسته را باسلامبول تبعید نمودند و

حسین علی و هوا خواهان وی دره 1 ذی قعدة 1279 و میرزا یحیی چند روزی قبل از آن از بغداد خارج و در موصل بهم پیوستند سپس در اسلامبول دستور داده شد که جملگی به ادرنه که بها و بهائیان آن را ارض سَرّی (سر زمین راز) می نامند تبعید کردند و این حادثه در سال 1280 اتفاق افتاد . در ادرنه اختلاف بین دو برادر و هوا خواهان آنان بصورت تحریکات و انقلابات بروز نموده و از آن جا حکم تبعید میرزا یحیی بجزیره قبرس و

تبعید میرزا حسین علی به عکا صادر گردید و حکومت وقت برای هر يك از دو دسته جاسوسانی از دسته دیگر مأمور نمود که از آن جمله هشت نفر مراقب میرزا حسین علی بودند تا بالاخره در 12 جمادی الاولی 1285 وارد عکا شدند و چون حسین علی این عده را سنگ راه دعوت و مانع رواج کار خود می دید شبان گاهی با جمعی از پیروان خود بدانان حمله برد و با چاقو و ساطور قطعه قطعه نمودند باین سبب حکومت وقت وی و پیروانش را دستگیر کرده و در زندان انداخت طبق مدارك موجوده و گواهی دفتر زندان چهار ماه در حبس ماند و در این مدت است که نامه هائی که در صفحات قبل بدان اشاره شد تحریر نمود و در آن ها علاوه بر اظهار شکایت از برادر خود کوس تکفیر او را نیز بر ملا - نمود زیرا سخت گیری هائی که در زندان از او می شد بیش تر از ناحیه برادر و در اثر توصیه های وی و هوا خواهان او بحکومت بود .

هم چنین حسین علی در جای دیگر در الواحش در موضوع ادعای الوهیت می گوید « موهای من برای جمال من گواهی می دهند که خدائی جز من نیست من در ازل قدم اله فرد احمد صمد قیوم بودم - اینست عرش ظهور خداوند خدائی جز من نیست - با این همه چگونه بر این جمال اعتراض روا می دارید » خدا ترا هدایت کند چگونه برای يك فردی از بشر روا می دارید که ادعای خدائی کند و خود را پروردگار و رب العالمین بداند و لا اله الا انا ( خدائی جز من نیست ) بگوید بشری که ضعیف و حادث است و شکمش آلوده است از کثافات عذره و بول ، بکمترین چیزی متالم و محزون می گردد و از ستمی که بر وی - می شود تظلم و اظهار شکایت می کند و بالاخره خواه ناخواه در معرض مرگ یا قتل است -

خدا ترا بطریق خویش راهنمایی کند - آیا نمی بینی آن عرب بادیه نشین وحشی بت پرست را که چون مشاهده می کند رویاهی بر بت وی بول کرد ناگهان شعور باطن وی بیدار شد و با خود گفت « آیا این که رویاهی بر سر او بول می کند سزاوار است خدا باشد و در معرض عبادت در آید خاک بر سر آن بتی که رویاهان بر آن ادرار کنند - » خدا ترا هدایت فرماید آیا باین نکته برخوردی که در ضمن این مذهب من در آورد چه بدعت ها و فتنه هائی نهفته است اگر تاکنون باین قبیل موضوع ها توجهی ننموده باید گفت حقا عقل و خرد خویش را تباه نموده و فقط بصرف هوای نفس باین طایفه متمایل شده بدون این که هیچ گاه در مقام این بر آمده باشی که اندکی بر حقیقت (1) دعاوی آنان و آن چه در کتاب های این دسته موجود است اطلاع حاصل کنی و یا لاقلاً آن مقداری از اسرار مخفی کتاب های آنان که خواه ناخواه مانع تصدیق و در عین حال هر کدام به تنهایی دلیل کذب و تکذیب کننده

ایشان و معرف حال و روحیات و فاش کننده اغراض آنان است.

بشناس تا شاید راه راست را از غیر آن تشخیص داده و در صراط هدایت قدم گذاری و اگر تاکنون بدین نکات برخوردی چگونه بر خود هم وار می کنی و عقل و وجدان تو جایز می شمارد که يك نفر بشر امثال علی محمد و حسین علی را خدا و پروردگار جمله عالم بشمارای اگر ترا دلیل در دست است که ترا قانع کرده است برای من بیان کن تا بیاری

ص: 140

---

1- هر کس اندک اطلاعی از احوال این طایفه داشته باشد می داند که در پنهان داشتن کتب و کلمات پیشوایان خود بیش از هر چیز جدیت دارند و حتی گاهی سخن را که بمناسبتی از اربابان خود نقل می کنند ممکن است بعد از ساعتی در همان جلسه انکار نمایند

خداوند فساد و ضلال آن را برای تورشون و ثابت می نمایم .

خدا ترا هدایت فرماید - تو و هر آدم عاقلی لا محاله از شخص دروغ گو تنفر دارید حال آیا از علی محمد یا حسین علی نمی پرسید « تو که بگمان خویش خدائی مگر نه اینست که با دعای خود می گوئی من آن خدائی هستم که بظهور موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرين ظاهر گردیدم - مگر بموجب همین ادعا از کلام و وحی خود تورات و انجیل و قرآن را نفرستادی - مگر در انجیل های چهارگانه درباره، معجزات حضرت عیسی داستان های مشروح و مفصلی درباره اتفاق ات مخصوص و اشخاص معین و معلوم بیان نمودی و با لفظی روشن و نیکوترین بیان آن ها را برای تنبیه مردمان ذکر نکردی - مگر تو خود در قرآن و در ظهور خویش در محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و ائمه طاهرين (علیهم السلام) تذکر ندادی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم پیغمبران است که بمرگ وی رشته وحی منقطع خواهد گردید و از پس او پیغمبری نخواهد بود و تاکید نمودی که (انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) (وَإِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يُهْدَى لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) و این که اسلام دین جاویدان است و

برای آن مدت و زمان مخصوص نخواهد بود و این که قرآن بطریقی هدایت می کند که با قوام ترین راه ها است و اگر کسی بقرآن تمسک جوید رستگار خواهد گردید و هر گز بگمراهی نخواهد افتاد و این که خداوند جمیع مردگان را در روز قیامت در صحرای محشر جمع و برای دادن پاداش خوب و بد هر يك آنان را زنده خواهد کرد بعد از آن که بصورت خاک یا خاکستر پوسیده در آمده باشند و هم چنین برای اثبات معاد جسمانی قدرت خویش را در خلق و ایجاد جمیع

ممکن است در مرحله نخست دلیل قرار دادی و کسانی را که انکار (1) معاد می کردند مورد سرزنش قرار دادی و این موضوع را چه در قرآن و چه در کلمات خود در هنگام ظهور خویش در محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه تکرار نمودی و نیز در کلمات خود هنگام ظهور و تجلی خویش در محمد و اهل بیت او علیهم السلام بشارت دادی که نهمین فرزند حسین حضرت مهدی فرزند حسن عسکری (علیه السلام) از جاریه آن حضرت موسوم به نرجس بوجود خواهد آمد و پس از غیبت طویل و زندگی بسیار درازی که نظیر زندگانی نوح و خضر است و در زمانی که در اثر طول غیبت فتنه ها و شبهات بحد و فور رسیده است و بسیاری از مردم از دین برگردند ظهور خواهد نمود. و با ظهور خویش و سلطنت مطلقه اش زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد هم چنان که از ظلم و جور پر شده است.

حال ای خدا چه شده است که در این تجلی های تازه و ظهور های جدید خود با تمام گفته های گذشته خویش بنای مخالفت گذاشته و خلاف آن ها را اظهار می کنی تا آن جایی که مردم چندی از این خلاف گوئی ها را جمع آوری کرده و (در ضمن موانعی که در گذشته ذکر شد) در دسترس ما می گذارند، آفرین بر آن کسانی که گوش شنوایی برای شنیدن و پذیرفتن این تناقضات و دروغ بافی ها ندارند.

خدا ترا هدایت فرماید بنظر ما همین يك اصل کافی است که ادعا ها و اغراض این طایفه را در نظر تو باطل نموده و موجب آن شود که بشاه راه هدایت و حقیقت بازگشت نمائی و هم چنین کافی است

ص: 142

---

1- اشاره است بآیات معاد که بسیاری از آن ها گذشت مثل آیات سوره یس و غیره



که با این مطلب حجت خداوند بر تو تمام و جای عذری برای تو نماند.

با این همه چنان که باز احتیاجی باشد که در باب مشکلات خود از ما سئوالاتی نموده یا مطالب گذشته را آن چنان چه لازمست درك نکرده و در آن ها متزلزل باشی و در اطراف آن توضیحی از ما بخواهی بما مراجعه کن و دلایل خود را بیان و شبهات خویش را در میان نه و مطمئن باش که بحول و قوه الهی هیچ گاه موجب کدورت یا ملامت برای ما نخواهد بود و اگر از این که من در موردی در این کتاب گفته ام فلان شخص دروغ گو یا ضد و نقیض گو است و ترا خوش نی آمده است امید اغماض دارم زیرا مسلم است بر طبق قاعده احتجاج هنگامی که با دلیل دروغ گوئی شخص ثابت گردید ناچار باید بوی دروغ گو خطاب نمود و حال این که در این مقام بحداقل آن چه باید گفته شود اکتفا شده است باین معنی که این لفظ دروغ گورا ما بکسی خطاب کرده ایم که بدیانت و شریعت و قرآن و خداوند و کتاب های آسمانی اهانت و ستم نموده و هم چنین در بیان راه راست و دیانت حقه و اهل آن و نیز در لغات زبان و کلمات و اعراب و طرز تفهیم و تفهیم آن ظلم و ستم روا داشته است اکنون در خاطر من يك سؤال دیگر باقی است که ترا بشرافت اخلاق و دیانت سوگند دهم که از روی کمال صداقت و آزاد منشی و انصاف پاسخ دهی که مطالب و کلماتی که ما در این کتاب از قرآن و اخبار اهل بیت عصمت مورد استفاده قرار دادیم اگر تو یا کسی غیر تو بخواهد آن مطالب را با الفاظی ادا کند که دیگر تاویل و تعبیری در آن ممکن نباشد آیا بچه نحو و با چه الفاظی باید ادا کند؟ آیا برای اداء مقصود

ص: 143

لفظی واضح تر و روشن تر از آن چه در آیات و اخبار گذشته وارد شده سراغ می توان داشت؟ آیا بسخن گفتن خود در خانه با خانواده و زن و فرزند و خدمت گزاران توجه نموده که چگونه و با چه لفظی است که آنان مقصود تو را بنحو کامل درک نمایند؟ آیا طرز این مکالمه غیر از همان نحوه ایست که جمیع خرد مندان برای اداء مقصود دارند . آیا نمی بینی این راه و رسمی که شما در تأویل و تعبیرهای نچسب و دور از قاعده عقل در پیش گرفته اید سبب می شود که باب حصول یقین و تفهیم و تفهّم مسدود گردد و بهیچ وسیله دروغ از راست تمیز داده نشود و مثلاً مطالب گوینده را نتوان فهمید راست گفت یا دروغ امر کرد یا نهی - زیرا این گونه تأویلات ناروا و بی ملاک شما در کلامی راه می یا بد تا جائی که هیچ گونه مفهوم قطعی و سر برآستی برای آن نمی ماند بویژه در صورتی که مراعات قواعد و دستورات زبان را چه در ماده کلمات و چه در اعراب آن ننموده و غلط گفتن و غلط خواندن را شیوه سخن خود قرار دهیم چنان چه روش کتاب بیان شما همین است و در همین صفحات اخیر کلمات حسین علی را نقل نمودیم که می گوید « بیان می نالد و می گوید آن چه درباره اثبات حق خود بر من نازل فرمودی مردمان تحریف نمودند» .

خدا ترا هدایت فرماید از اول تا آخر بیان را خود نگاه کن ببین چه کلام منصوص یا ظاهری در حق حسین علی در آن هست که مخالفت با آن تحریف و سزاوار این گونه سرزنش باشد با این که شما خود مخالفت های خویش را با نصوص قرآن و اخبار با آن همه صراحت و تأکیدی که درباره حضرت مهدی فرزند حسن عسگری (علیه السلام) و هم چنین

درباره معاد جسمانی و ختم شدن نبوت بحضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و انقطاع وحی پس از آن حضرت وارد شده است همه آن ها را به بهانه تأویل قابل قبول می دانید - آیا دیده بصیرت نمی گشائی و مراعات شرافت حق و حقیقت و وجدان نمی کنی و از همین مطلب درس عبرت نمی گیری هر چند آن چه در موانع قبول دعوت علی محمد و حسین علی ذکر کردیم برای هر شخص خردمند و منصفی کفایت می کند لیکن شاید نظر تو این باشد که در دلایل این دو نفر نیز تأمل و بحث کنیم از این رو ما آن چه دلایل از آنان یافته ایم ذکر می کنیم و چنان چه غیر از این نیز دلایل دیگری در نزد شما هست ذکر کنید تا در آن بحث و تأمل کنیم . اینک می پردازیم بذکر دلایل آن ها که در حقیقت شبهاتی بیش نیست .

شبهه اول - شما می گوئید میرزا علی محمد و میرزا حسین علی هر یک کتابی آورده و گفتند این کتاب وحی الهی و کلام خدا است و اگر آنان در این امر بدروغ سخن می گفتند خداوند بعد از خویش ایشان را هلاک و ریشه حیات آن ها را قطع می نمود و در عقوبت ایشان تعجیل می فرمود و آنان را مهلت نمی داد زیرا خداوند در سوره الحاقه می فرماید (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) یعنی اگر این پیغمبر بر ما سخنی بدروغ نسبت دهد البته قدرت و توان وی را گرفته و شاه رگ حیات او را قطع خواهیم نمود . در جواب این شبهه می گوئیم ما از جماعت بی شماری که تا این زمان بدروغ ادعای پیغمبری کرده اند و بر خداوند دروغ بسته اند صرف نظر می کنیم مانند ( مسیلمه و عنسی و کسانی که قبل از آنان و بعد از آنان بوده اند و

خداوند بآنان مهلت داده است بیش از آن چه بعلی محمد مهلت داده لیکن اقلأً اندکی تأمل کن مگر همین میرزا یحیی صبح ازل نیست که کتاب و سخنانی آورد و نسبت آن را بوحی داد و برادرش بهاء وی را تکفیر نمود و کاذب خواند و هوا خواهان وی را بدتر از فرعون و هامان و اصحاب شیطان دانست و ادعا نمود که آنان کتاب بیان را تحریف کردند و آن ها را بدین سبب ملعون خواند و بسیاری از نسبت های دیگر که در الواح و در ایام زندان در هنگامی که در اثر اختلاف با برادر خود گرفتار بوده و دل پری از برادر داشته است نگاشته و شمه از آن را ما در همین مقال در ضمن بیان ادعاء الوهیت حسین علی ذکر نمودیم و از طرف دیگر همین حسین علی کتاب هائی آورد و نسبت آن را بوحی الهی و کلام خداوند عز و جل داد و در مقابل برادرش میرزا یحیی وی را تکذیب نمود و مرتد و کافر خواند و بمنزله گوساله سامری دانست و ادعا نمود که اصحاب او مشر کند و از جمله کلماتی که میرزا یحیی در این مقام گفته و بدست ما رسیده است اینست که می گوید « برای شما از جانب ما نور و راهنمایی روشنی بر حق نازل گردید که کتاب هائی که در دست شما است تصدیق می نماید - پس بعد از این شما دانسته گوساله را نگیرید - کسانی که از پس نور خداوند گوساله را می گیرند مشر کند » و نیز کلمات دیگری از میرزا یحیی از قبیل این که می گوید « بکشید کسانی را که بنور خداوند کافر شدند تا در میان شما فتنه نباشد و از بیان کمک و استعانت جوئید - روزی که هر دو دسته جمع شوند - در این روز خداوند بر عرش خویش مستقر خواهد گردید - از خداوند بپرهیزید و تقوی را پیشه خود کنید تا بتقوی برسید » اکنون تو خود

انصاف داده و بگو کدام يك از این دو برادر در این ادعا که کتاب خود را وحی و کلام خداوند دانسته اند و هر کدام دیگری را تکفیر نموده اند راست گو و بر حقند ناچار باید بگوئی یا هر دو دروغ گفته اند یا یک نفر از آن ها - در این صورت ما از همین اقرار اتخاذ سند نموده و می گوئیم بنابر این یا هر دو و یا یک نفر از آنان به خداوند دروغ و افتراء بسته است در حالی که می بینی خداوند او را هلاک ننموده و رک حیات وی را قطع نفرموده است بلکه بوی مهلت داد و وی را بجمیع نعم دنیوی متنعم فرمود و بالنتیجه این يك دلیل شما مردود است و ثابت می شود که مفهوم و معنی آیات سابقه مثل الفاظ آن ها مختص (1) بحضرت خاتم النبیین است که چون دارای اعتبار نامه و ما ينطق عن الهوى (سخن نمی گوید از روی هوای نفس) بود اگر فرمانی بمردم می داد از روی

ص: 147

---

1- علت دیگر اختصاص اینست که در زمانی که احتمال بعثت پیغمبری برود و پیغمبر قبلی رتبه خاتمیت نداشته باشد اگر شخصی ادعای پیغمبری نماید و عملیات معجز نمائی ارائه دهد که مردم آن ها را معجزه پندارند مثل صدا کردن گوساله سامری در این موقع چون بمقتضای عدل الهی اتمام حجت بر او لازمست و مردم را بحال خود گذاردن قبیح است البته باید پیغمبری در مقابل این گمراه کننده بفرستد تا او را مهلت ندهد و رشته حیوة او را قطع فرماید پس در زمانی که پیغمبر اسلام ادعا نمود اگر بدروغ ادعا نموده بود این عمل بر خداوند لازم بود بعکس زمان علی محمد و بهاء که اولاً ادله خاتمیت پیغمبر اسلام برای اتمام حجت بر مردم کافی بود و ثانیاً دعاوی متناقضه آن ها برای دلیل بودن بر کذب آن ها وافی بود و ثالثاً دلیل و معجزه در دست آن ها نبود که قابل آن باشد عاقلی تصدیق آن ها را بنماید و همان حجة عقل برای مردم کافی بود

هوا و هوس بر خدا لازم بود قطع حیات او. شبهه یا دلیل دوم موضوعی است که از عده از هوا خواهان شما شنیده ایم که بگمان خویش استقامت جماعت بابیه و بهائیه را بر مذهب خود دلیل بر حقانیت آنان دانسته اند اینک ما تو را به این همه مذاهب و ادیان پوچ و باطل متوجه می کنیم که خود بینی چگونه سالیان دراز بلکه قرون عدیده این مذاهب و پیروان آن ها بر عقاید باطل و افکار فاسد خویش استقامت نموده و از بذل مال و جان خویش در پیشرفت آن هیچ گونه مضایقه ننموده اند آن وقت است که می گوئیم این راه ضلال نیز مانند سایر راه های ضلال است.

بعلاوه چه بسا از اشخاصی که سالیان دراز پیرو این مذهب بوده و حال این که از ترس رسوائی و افتضاح تظاهر باسلام می کرده اند و چه بسا از بهائی هائی که از خوف همین رسوائی بدین اسلام برگشته اند و اگر بنا شود عده که از ترس افتضاح و بی آبرویی به نسبت بایبگری پس از پی بردن به فساد آن بدین حق و اسلام برگشته اند در این جا اسم ببریم شاید یک باره انکار کنی که اصلاً چنین اشخاصی وجود نداشته اند و علت این انکار نیز شاید این باشد که غالباً اشخاص غیر معروف و گم نام بدین مذهب ایمان می آورند بهمین لحاظ بهتر است که اشخاص برجسته و افراد بارز این دسته را ذکر کنیم که جای انکار نباشد .

نخستین کس خود شخص علی محمد است زیرا عموم مورخین که شرح حالات وی را نوشته اند متذکر می شوند که چون در شیراز وی را چوب زدند از دعاوی خویش دست برداشت و بدست والی نظام الدوله حسین خان مراغه توبه کرد و هم چنین در مسجد نو شیراز که از

بزرگ ترین مساجد آن سامان است در حضور علمای وقت توبه نمود و در بالای منبر از تمام دعاوی خویش بازگشت کرد و در حضور عامه مردم توبه خود را علنی نمود و پس از این که يك يك آن ها را بر شمرد از جمله آنان مکرراً استغفار نمود - هم چنین هنگامی که وی را از شهر ماکو به تبریز (1) احضار نمودند (در دفعه اول) در محضر عدّه از علماء حضور شخص ناصر الدین شاه که در این هنگام مقام ولایت عهدی را داشت و حکمران آذربایجان بود (در سال 1263) از گفته ها و دعاوی خود استغفار نمود ولی مرتبه دوم که او را به تبریز جلب کردند و کشتند توبه نکرد زیرا یقین داشت که اکنون توبه نتیجه ندارد و ناچار وی را خواهند کشت چون در آن موقع تنها موضوع دیانت و مذهب نبود بلکه بیش تر از لحاظ سیاسی بود که وجود او مخل امنیت سیاسی گردیده و مبلغین و هوا داران وی فتنه و آشوب و کشتار و غارت هائی در میان مردم برپا کرده و صد ها اطفال بی گناه و زنان بی دفاع از مسلمان و غیر مسلمان را بقتل رسانیده بودند و این جمله بدستور خود باب بود - اکنون (2) ملاحظه کن چگونه خود علی محمد رئیس مذهب باب و مؤسس این آئین باطل بر عقیده خود استقامت

ص: 149

1- توبه نامه باب عیناً در کتاب کشف الحیل آیتی گر اور شده مراجعه نمائید

2- در شرح حالات سلمان و حجر عدی و میثم تمار و سایر اصحاب وفادار پیغمبر و آل اطهار علیهم السلام و اصحاب حضرت سید الشهداء بنگر که چگونه نه در مواقع بسیار سخت تحت شکنجه و آزارها و هنگام شهادت بهیچ وجه دست از عقاید حقّه خود بر نداشته و بلکه يك گفته ناروائی از زبان آنان راجع برؤساء دین و معارف حقّه شنیده نشد

نداشت و تردید نیست که اگر این مذهب حق و این دین دین آسمانی بود بهیچ وجه معقول نبود که هر چند از باب تقیه و حفظ نفس هم باشد از گفته خویش انصراف نماید و توبه و استغفار کند . حتی بسیاری از بانیان مذاهب باطله نیز چنین آسان از دعوی خود بازگشت ننموده اند یکی دیگر از بزرگان مذهب باب که از عقیده خویش انصراف نمود ملا علی اصغر نیشابوری است که از هم دستان ملا حسین بشروئی است در خراسان بود هنگامی که شاه زاده حشمت الدوله حمزه میرزا در رادگان وی را احضار نمود این شخص از ترس کشته شدن استغفار نمود و از باب بیزاری جست و او را لعن کرد .

دیگر از جمله این اشخاص سید حسین یزدی است که از دوستان و یاران قدیم علی محمد و از زمره مبلغین وی بود که در زندان ماکو نیز با او زندانی گردید و هنگام احضار وی به تبریز نیز هم سفر وی بود و چون هر دو را در محضر آقا سید علی زنوزی در تبریز حاضر کردند و سید مذکور حکم قتل علی محمد را صادر نمود این شخص که موقع را باریک و خطر را نزدیک دید استغفار کرد و از ار باب خود بی زاری جست و او را ستم و لعن نمود حتی آب دهن بصورت وی انداخت و بدین نیرنگ از کشته شدن نجات یافت لیکن پس از این قضیه باز بمذهب اولیه باز گشت.

دیگر از جمله این اشخاص آقا رسول و سی نفر از ماجراجویان بایه بودند که بعد از کشته شدن بشروئی و سر لشگر شدن حاج محمد علی ملقب به قدوس همگی توبه کرده و از لشگر مسلمین امان خواستند و از باب بی زاری جستند لیکن عده از سپاهیان مسلمین



آقا رسول و جمعی از پیروانش را کشتند و بقیه نیز دو مرتبه بقلعه بایی ها برگشتند و آن جا بجرم این که از دین خویش برگشته و مرتد شده بودند بدست خود بایان بقتل رسیدند.

دیگر از کسانی که بازگشت نمودند رضا خان فرزند محمد خان میر آخور محمد شاه بود با بیست و سه نفر دیگر از هم کیشان خود که از لشکر مسلمانان تقاضای امان کرده و توبه نمودند و توبه آنان هم صحیح و بر اساس واقع باقی ماند و همین جماعت بفرمانده لشکر مسلمین اطلاع دادند که جماعت بایه در قلعه خویش کاملاً بی چاره و قوای آنان کاملاً مضمحل گردیده است و هنگامی که در همین جنگ حاجی علی محمد قدوس فرمانده ایشان تسلیم شده عده دیگر از پیروان از عقیده خویش استغفار نمودند.

دیگر از بزرگان این دسته که توبه نمود حاجی عبدالکریم تهرانی و پسرش محمد حسن است که در مصر اقامت داشتند، این شخص حتی برای تقویت امر عباس افندی بر علیه برادرش محمد علی سفری بامریکا رفته بود لیکن پس از بازگشت بمصر توبه نمود و با فرزندش بدین اسلام رجوع کرد و هر دو شروع بفاش کردن مفاسد این مذهب و هم چنین کارهای ناپسند و اعمال پنهانی پیروان آن نمودند و این هر دو بتوبه خویش باقی و با توبه از دنیا رفتند و شرح حال اشخاص که در این جا بطور خلاصه نقل شد از تاریخ های متعدده با نقل صحیح اخذ شده است بلی (1) میرزا ابو الفضل گلپایگانی از اشخاصی است که بر

ص: 151

---

1- باید دانست این استقامت نیز از روی خلوص عقیده نبود بلکه فقط برای جهات مادی و حب مال بود چنان چه شرح حال وی در همین کتاب و هم چنین در کتاب کشف الحیل آیتی شاهد این موضوع است و نیز کاغذی که برای بهائیان نوشته در موقعی که شهر به او را نرسانیده بودند در اصفهان نزد آقایان درب امامی موجود است که در آن اظهار بی عقیده گی به ذهب باب و بهاء می نماید و می نویسد اگر پول را باو نرسانند آن ها را مفتضح خواهد نمود.

این مذهب ثابت ماند و از علائم استقامت او یکی اینست که پیوسته بسایر ادیان بر علیه دین اسلام و قرآن کمک می داد و راه های اعتراض را باین دین بآنان می آموخت و در کتاب (در رالبهیه) خویش این اعتراضات را واضح و آشکار برشته تحریر درآورد بلی این شخص در مذهب باب بقدری ثابت بود که از هر ملتی پولی می گرفت و حرف های پوچ و مطالب واهی بر خلاف مذهب دیگری که خود با آن مخالفت داشت بآنان می آموخت . هم چنین بهائی ها و ازلی ها نیز بر عقیده خویش ثابت ماندند و از جمله علائم ثبات و استقامت آنان اینست که هر کدام از این دو فرقه فرقه دیگر را کافر می خوانند و آنان را مورد شتم و لعن قرار می دهد عباس افندی و میرزا علی محمد پسران حسین علی و جمیع پیروان آنان نیز بر مذهب خود باقی مانده اند و هر دسته دسته دیگر را کافر دانسته و بهم دیگر لعن و ناسزا گفته اند حال اگر از بین این فرقه ها يك دسته را بر حق بدانی ناچار باید دسته دیگر را بر باطل شمرده و تصدیق کنی که بر عقیده دینی خود استقامت ننموده اند - مرحبا باین استقامت بر عقیده !!

شبهه یا دلیل سوم این که می گویند حضرت محمد صلی الله علیه و آله مدت ده سال مردم را با سلام دعوت می فرمود و جز معدودی از اشخاص ضعیف و بی بضاعت کسی قبول اسلام نکرد در حالی که باب

بعد از پنج سال از آغاز دعوتش عده زیادی (1) که در بین آنان بزرگان و اشراف نیز وجود داشت بمتابعت او بر خاستند که بدستکاری آنان علم هائی افراشته شد و سپاهيانی تشکیل و جنگ هائی بر پا گردید ، در جواب می گویم اولاً محمد احمد نامی در افریقا نیز ادعای مهدویت نمود و در مدت پنج سال یا کم تر چنان کارش بالا گرفت که از منتهی الیه تا پشت خط استوار! تصرف کرد و بر تخت سلطنت نشست و سپاهيانی بی شمار تهیه نمود تا بدان جا رسید که شهر خرطوم را محاصره با هفتاد هزار نفر از جنگ جویان خود آن را تصرف کرد در حالی که قدرت داشت چندین برابر این عده را بسهولت فراهم کند ، ثانیاً تفاوت امر پیغمبر اسلام با مدعیان مهدویت بر هیچ خردمندی پوشیده نیست باین معنی که آن حضرت با کمال صراحت لهجه وی گرنگی دعوت می فرمود و هیچ امر پنهانی و اسراری نداشت و هیچ گاه در تبلیغ رسالت راه حيله و مکر نه پیمود بلکه در آغاز دعوت یکی از سنگین ترین و دشوار ترین وظایف را که کاملاً بر خلاف آمیال و روحيات مردم آن زمان بود از قبیل دعوت بتوحید و ترك بت پرستی و شرك و سایر ابا طیل زمان جاهلیت بآنان تکلیف نمود چنان چه سر لوحه دعوت وی

ص: 153

---

1- باید دانست که یکی از نیرنگ های این جماعت اینست که پیوسته جمعیت پیروان خود را خیلی بیش از آن چه هست جلوه می دهند بلکه هر کس از هر ملت و مذهب که هوا پرست و شهوت پرست و در مذهب خویش لا- ابالی و بی قید باشد فوراً وی را از خود می شمارند و امین و نیکو در کتاب های خود این مطلب را بحد کافی تعقیب نموده و در آن بحث کرده اند ( رجوع بکشف الحیل و فلسفه نیکو شود)

مذمت بت ها و تنقید خدایان و دعوت بعبادت خداوند یکتا و بی زاری از خدایانی که بدست خویش ساخته اند دعوت به تصدیق رسالت خویش بود که مفهوم این دعوت این بود که ایشان را از مقام ریاست و سیادت و آقائی یک باره فرود آورده و فقط به تبعیت از گفته های خویش و تسلیم در مقابل اوامر و نفوذ خود می خواند و پیداست که جمله این ها چیزی بود که کاملاً بر خلاف میل و روحيات جمیع طبقات از ضعیف و شریف عرب های متعصب بود و مسلم بود که سیل احساسات و تعصب های ناروا با این دعوت مخالف خواهد بود و از آن نفرت خواهد داشت لیکن ببرکت حقانیت دین مقدس اسلام بتدریج عقائد حقه و احکام شرعیه این دین مبین بر بسیاری از مردم آسان گردید که بدان گرائیدند و بمتابعت آن پرداختند و در و فور بلا و مصائب دشوار و سنگین که در راه ترویج آن بر آنان روی می آورد صبر و شکیبائی نمودند تا آن که خداوند دین اسلام را در میان همه طبقات ظاهر و آشکار فرمود حال چگونه می توان ظهور پیغمبر اسلام و کیفیت احوالات آن حضرت را با حالات آن کس مقایسه کرد که با مردمی سر و کار دارد که گوش های شان آکنده اخبار بشارت و دل های شان پر از اشتیاق ظهور حضرت مهدی غائب (علیه السلام) است و شب و روز

بانتظار ظهور وی و عمری را چشم براه فرج آن حضرت گذرانیده اند که اگر برای این گونه مردم کسی ادعای مهدویت کند واضح است از وی استقبال خواهند نمود زیرا این خود یگانه آمال دیرینه و حاجت مطلوب آنان است بخصوص مردم ایران که میدانی در مذهب تشیع و محبت و دوستی اهل بیت و اشتیاق بدرک سلطنت حقه مهدوی زبان زد خاص و عام و تا چه پایه بامام زمان علاقمند می باشند

بعلاوه در این موقع مردم این کشور از هر لحاظ گرفتار هرج و مرج و ناملايمات بودند زیرا با مراجعه بتاريخ بخوبی معلوم می شود که وضع سیاسی این مملکت مختل و نا منظم و سلطنت از صفویه بنادر و از نادر بزندیه و از زندیه بقاجار منتقل شده و يك سلسله جنگ ها و تاخت و تاز ها و قتل و غارت های دائم و بد بختی های متوالی آخرین رمق حیات این ملت را گرفته و راحتی را بکلی از آنان سلب کرده بود بنابراین هر کس با این وضع مردم چنین ادعائی می نمود خواه و ناخواه با زمینه مستعدی روبرو می گردید چون امری را ادعا می کرد که دل ها به آن متوجه و گردن ها بسوی آن کشیده شده بود و عموم مردم آرزومند و در انتظار چنین دعوتی بودند البته در چنین محیط مساعدی مدعی مهدویت در مقابل مردمان کم بصیرت جز اندکی ریا کاری و سالوس و زهد فروشی و مغالطه کاری های عوام فریبانه بچیز دیگری احتیاج ندارد و مقدمات این مغالطه کاری و سفسطه نیز قبل از میرزا محمد علی بوسیله آن کسی فراهم گردید که گفته بود حضرت مهدی فرزند حسن عسکری در دوره غیبت در جابلقا در عالم هور قلیائی و عالم مثال است در صورتی که در هیچ حدیثی ذکر نگردیده است که آن حضرت در جابلقا است یا این که جابلقا در عالم

هور قلیائی و عالم مثال است بلکه بالعکس بصریح روایات و اخبار چنان چه در ضمن حدیث پنجاه و دوم و پنجاه و سوم گذشت که حضرت مهدی در همین عالم است و در اجتماعات مردم حاضر می گردد و دوستان خویش را ملاقات می فرماید بنابراین دیگر جابلقا کدام است و هور قلیائی کجاست البته این ها نیست مگر نام هائی که اختراع نموده و هوای نفس و اغراض پست آنان را

بدین فتنه جوئی و ضلالت‌ها واداشته است (رب ساع لقاعد) چه بسا زحمت را کسی می کشد و نتیجه آن را دیگری می برد زیرا این آش را کسی پخت و دیگری خورد.

شعبه چهارم - آن که علی محمد کتابی آورد و ادعا نمود معجزه است و آن را دلیل صدق دعوی خود قرار داد و گفت جن و انس مانند آن را نتوانند آورد چنان چه در کتاب احسن القصص در تفسیر سوره یوسف در شرح معنای این آیه ( إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا ) می گوید «اگر جن و انس جملگی هم دست شوند تا کتابی نظیر این کتاب آورند نتوانند و لو این که اهل زمین و جمعیتی برابر آن با آنان دستیار شوند پس قسم بحق پروردگار نتوانند حرفی از حروف آن را بیاورند» هم چنین در نامه خود بمفتی آلوسی می نویسد (افلا (1) تَنْظُرُونَ إِلَى الدَّلَائِلِ فَإِنَّ كُلَّ ذَلِكَ يَثْبُتُ بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ وَ مَا يَثْبُتُ الْكِتَابِ إِلَّا وَان فِيهِ لَتَعَجِبِينَ مَا عَلَى الْأَرْضِ كُلَّهِنَّ بِمَا لَا يَفْقَهُونَ إِنَّ يَأْتِينَ بِمِثْلِهِ ) آیا باین دلایل نظر نمی کنی پس همانا تمام این ها ثابت می کند آن چه را خداوند در کتاب نازل نموده است و کتاب ثابت نمی کند مگر آن که در آن جمله اهل زمین از این که نتوانند نظیر آن را بیاورند در شگفتی باشند و در بیان می گوید «منم منم (2) غیر از من و برهان من نیست و معجزه من کلام من و بیان من است!!!»

که اگر جن و انس هم دست شوند يك حرف نظیر آن را نتوانند آورد .

ص: 156

---

1- کلام او که مشحون از اغلاط است مانند سایر کلماتش برای نمونه ذکر گردید

2- باب اقرار بمعجزه می کند و بعد از او حسین علی که بادعای خود من یظهر است معجزه را انکار می نماید

می‌گوییم این کتاب و هم چنین کلماتی که بادعای میرزا علی محمد در شمار اعجاز و بمنزله شاهد صدق دعوت اوست در نظر هر با تمیز و ذی شعوری خود مانع صدق بلکه دلیل بارزی بر کذب و دروغ پردازی و مخصوصاً سست فکری مدعی است ( البته در نظر هر کس غیر از مشتی مردمان پست و اوباش مانند خود وی ) زیرا وی کتابی با اسلوب عربی آورده و بتقلید قرآن آن را بصورت آیات ترکیب نموده است مطالبی که در این آیات ذکر می‌کند عبارتست از یک عده از کلمات و آیات قرآن که بصورت نامطلوب و ناپسندی تلفیق می‌نماید و آن را از ترکیب اصلی و اسلوب شیرین اصلی خارج می‌کند بطوری که بین حسن اسلوب اصلی آیات و زشتی ترکیب وی فرسنگ‌ها فاصله است زیرا در این عبارات اضدادی را جمع کرده و چنان ترتیب سوئی بکلمات داده با ترکیب مبتذلی آن‌ها را تلفیق نموده است که در نتیجه به صورت مجموعه‌ای از اغلاط چه در ریشه کلمات و چه در حرکات و اعراب درآمده است و اگر عباراتی از غیر قرآن ذکر کند مثل اینست که بطور عمد می‌خواهد مغلوط و بر خلاف اسلوب لغت عرب باشد بطوری که غالباً بصورت عبارات بی‌معنی است که ممکن نیست مراد و مفهومی از آن‌ها بدست آید و هر چند اسلوبی اختراع می‌کند که منحصر بخود او است ولی مردمان خردمند و با ادراک از سخافت و زشتی آن در شگفتند و ما بخواست خداوند در صفحات آینده چند جمله آن را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم و بسیار شایسته است که تو آن‌ها را بر دانشمندان خاور شناسان مغرب زمین که بلغت عربی آشنائی دارند عرضه داشته و نظر آنان را درباره ارزش این کلمات و مقام فضل و

معرفت‌گوبنده آن بخواهی و ما در این جا به پیروی از قرآن که با مثال‌های ساده مطالب مشکگل را ثابت نموده و حتی نور خود را بمشکوتی تشبیه نموده است در مورد معارضه قرآن و قیاس آن با کتاب بیان شما مثالی ذکر می‌کنیم معروف است روزی دو نفر فارسی زبان در راهی بهم دیگر برخوردند یکی از آنان از دیگری پرسید چکاره شخص اخیر جواب داد من شاعرم ولی تو نیز بگو چکاره اولی گفت من هم ماعرم حال قدری از اشعار خود را برای من بخوان شاعر گفت من در باب سپری شدن سرمای زمستان و رسیدن دوره نشاط و سرور پرندگان از نسیم بهاری و عطر گل‌ها این شعر را سروده ام: «کبک در کوه می زند خنده» حال تو معرفت را بخوان ماعر گفت من هم گفته ام «مبک در موه می زند منده» شاعر گفت این شعر من است و تو آن را تحریف کرده ماعر گفت خیر این معرمن است و خودم سروده ام لیکن تفاوت این مثل با کار این اشخاص اینست که ماعر در اسلوب شعر تصرف نکرد و مراعات وزن آن را نمود.

یک مثال دیگر بند بازان ماهری که در روی بند و طناب حرکات و عملیات محیر العقول انجام می‌دهند غالباً یک نفر از هم دستان خود را نیز در روی زمین می‌گذارند که هر کاری خود بالای بند انجام می‌دهند نظیر آن را هم این شخص در روی زمین انجام می‌دهد بطوری که تماشاچیان هر دو نفر را می‌بینند و با مقایسه حرکات این دو نفر و به مقابل شدن دو ضد با یک دیگر و تر دستی استاد بازیگر و زشتی عمل هم دست او پی ببرند با این که آن کس که در روی زمین است کاملاً از حرکات بازیگر اصلی متابعت می‌کند - اگر بگوئی این مثال‌های کودکانه ما بر خلاف آئین



بحث است گوئیم بر طبق ضرب المثل معروف اگر دیوانه سنگی در چاه اندازد که آن را مسدود کند و جماعتی تشنه کام در انتظار آب باشند باید ناچار جمعی از خرد مندان حاضر شوند و بچاره جوئی پردازند و هزاران تدبیر بکار برند تا آن سنگ را از درون چاه بیرون آورند زیرا حکمت چنین اقتضا می کند .

و اگر بگوئی کتب باب این طوری که شما بمهمل و غلط بودن وصف می کنید نیست بدلیل این که گروه بی شماری بدان ایمان آورده و آن را وحی منزل و کلام خدا دانسته و بواسطه آن ترك قرآن گفته اند و این امر با آن چه شما وصف می کنید مغایرت تمام دارد. در جواب گوئیم پوشیده نیست هنگامی که میرزا علی محمد این کتب را آورد و برای اثبات حقانیت دعوی خود بدان ها استدلال نمود و آن ها را حجت خویش خواند مردمان بر چند حال بودند دسته که اول دعوت کرد غالباً فارسی زبانان درس ناخوانده بودند که از زبان عربی کوچک ترین اطلاعی نداشتند ولی ضمناً گوش آنان بکلمات قرآن و دعاهای مأثوره اهل بیت آشنائی داشت و غالباً آن ها را بر سیاق عبارت می خواندند بدون این که از مفهوم آن اطلاعی داشته باشند و از مفهوم آن موقعی می توانستند استفاده کنند که بفارسی ترجمه شده باشد چنان چه امروز غالب قرآن های چاپی و غیر چاپی و هم چنین کتاب های دعا و غیره دیده می شود که در زیر سطور ترجمه آن نوشته شده است - تردید نیست این دسته از مردم عوام هر کلامی که باسلوب عربی باشد بشنوند هر چند مهمل و خالی از معنی باشد بدون تفاوت آن را کلامی عالی مقدار می پندارند ، بویژه آن که اگر بر روش قرآن و باسلوب دعاهای مأثوره باشد و خاصه آن که



هیچ گونه فداکاری خود داری نمودند دستۀ دیگری نیز در اثر مطالعه کتب حکمت یونان از عقاید حقه منحرف گردیده بودند ولیکن موقع بآنان اجازه نمی داد که یک باره از دین اسلام قطع علاقه کنند و بهمین علت در وحلۀ اول اقدام بتأویل در عقائد اسلامی و دین محمدی نمودند و آن ها را ضد و نقیض جلوه دادند (در مواردی که عناوین علما مختلف و آراء آنان مردد و مضطرب بود) و بتدریج به پیروی از هوا و هوس های نفسانی آن چه خواستند بزبان آوردند و از حق و حقیقت پا بیرون نهاده درباره بشر غلو نمودند باین معنی که از طرفی قائل بنقص ذات اقدس احدیت شدند و اراده و اختیار را از وی سلب کردند و از طرف دیگر برای کمال بشر انتهائی قائل نشدند و وی را از مقام حقیقی وی بالا تر دانستند و بتدریج در مقام این بر آمدند که مرد مرا نیز تابع عقاید خود نمایند نخست در مردم عوام طمع بستند زیرا معلوم بود این دسته پیوسته بکسی راغب بوده که موضوع تازه طرح کند یا این که بمقالات و مسموعات پیشین جلوه تازه دهد و در محسوسات تند رو و بی باک باشد هر چند این موضوعات بر خلاف حقیقت و مخالف شیوۀ عقل باشد. آن وقت با این عقاید عوام فریبی را شیوۀ خویش قرار دادند و دستۀ از مردم نیز بسرعت

بطرف آنان متوجه شدند هم چنان که گروهی از مردم نادان با کمال شوق و رغبت به بعضی از پیروان و مرشد های صوفی نما روی کرده و دست بیعت بمشایخ این جماعت که ادعای وصول بمقام یقین و حقیقت می کنند داده و از روی ارادت مطیع کلیه اوامر آن ها شده اند تا آن جا که عبادات و احکام شرعی را تغییر داده و چیز هائی که بهیچ وجه با شریعت موافقت ندارد در آن داخل نموده اند و علت کلیه این امور

این است که احکام شرعی و دستور های دین پیوسته بر خلاف میل و طبع بشر هوا پرست بوده و بر دوش وی گرانی می کرده است و دل های آلوده و ناپاک پیوسته بچیز های تازه مایل می باشد و بدان متوجه می گردد هم چنین مانند دسته دیگری که مدعی ند هر چیزی برای حضرت حسین ابن علی علیه السلام گریه کرده است مثلاً کاسه که می شکند می گوید صدای شکستن صدای گریه اوست همان طوری که مردم ندانسته بکسی ایمان و اعتقاد پیدا می کنند که ادعا می کند پرده از مقابل چشم وی برداشته شده و بر کلیه اسرار آگاه گردیده است و هر چه می خواهد می گوید از آن جمله فرمایش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که می فرماید ( نَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا ) تفسیر می کند بعجائب خنده آور یا گریه آوری که سه شهر می شمارد و برای هر کدام محله هائی ذکر می کند و سی و سه محله آن را می شمارد و برای محله بیست و دوم سیصد و شصت کوچه قائل می شود و برای هر کوچه صاحبی ذکر می کند با صورت مخصوص و اسم طولانی که از بس حروف آن زیاد است خواندنش مشکل است و از جمله صاحبان کوچه ها زنی را می شمارد که دائره بدست دارد و از آن جمله فاحشه بدکاری را شرح می دهد که مردمان را بخود

دعوت می کند و ذکر می کند کوچه را که مردی با مرد دیگر مرتکب عمل قبیحی می گردد و بسیاری از این گونه مطالب که نه در قرآن است و نه در سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نه در احادیث ائمه طاهرین (علیه السلام) و نه در کتب قدما و حتی در کتاب های هزار و یک شب و حسین کرد و رمان ها هم اثری از آن ها نیست بلکه در آخر همین مقام می گوید ما شرط کردیم آن چه در کتاب ها مسطور است ذکر نکنیم و آن چه غیر از ما گفته اند شرح

ندهیم با این همه خزعلات، مردم آنان را انکار نکردند و بمخالفت آنان قیام نمودند با این که بطور صریح نوشتند که بعد از هزار و دوست هجری دوره حضرت محمد زمینی پایان رسید و دوره احمد (1) آسمانی شروع گردید چنان چه در جوامع الکلم و شرح قصیده است گویا کسی توجه نمود که این اشخاص با این کلمات و بدعت های خود فتح چه بایی می کنند و برای اسلام و عقاید حقّه آن چه خواب هائی دیده و در زیر این پرده چه نقشه هائی پنهان داشته اند تا آن جائی که این ترهات بتدریج در میان بسیاری از مردمان رایج گردید و آن ها را با آغوش باز کور کورانه پذیرفتند در این حال چون جماعت ضال و مضل راه تصرف در دیانت را باز و باب تبدیل و تغییر حقایق را مفتوح دیدند یک باره در عوام الناس و بی سوادان طمع بستند و در صدد جذب قلوب آنان بر آمدند ولی از طرفی همین عوام الناس نیز کاملاً پای بند دیانت بودند و هنوز نفوذ و قدرت بدست متدینین و با ایمان بود لذا در انتظار فرصت برای تغییر دادن مجرای سیاست و دین نشستند و هر چند این دستجات مختلف غرض های مختلفی داشتند ولی همه تمام مقصد یا قسمتی از مقصود خود را در این تغییر می دیدند و جملگی در انتهاز

فرصت مناسبی می گشتند - ضمناً در ایران این موضوع بتجربه ثابت شده بود که تغییر سلطنت غالباً با آشوب و هرج و مرج توأم بود چنان که در دولت های صفویه و نادر شاه و زندیه اتفاق افتاد و از طرفی بسیاری از کار گذاران و اعضاء دولت قاجار نیز تا حدی از حقیقت دیانت انحراف پیدا کرده و غالباً در اثر ضعف نیروی ایمان بمدعیان دعاوی غریبه از قبیل کشف

ص: 163

و شهود و صوفی‌گری متمایل بلکه ارادت مند شده و در حق آنان چنان غلو می نمودند که خالق حقیقی را فراموش می کردند از طرف دیگر نظام سیاست وقت در این مملکت مختل و از هم پاشیده بود باین معنی که محمد شاه قاجار با امراض مزمنه سختی دست در گریبان بود و بامور مملکت بطور شایسته رسیدگی نمی کرد و این امور جمعاً سبب شد که این دسته باسانی دعوت آن کسی را که ایجاد یک هسته مرکزی می نمود و دیگران را گرد خود جمع و متحد می کرد بپذیرند زیرا مسلم بود که در هنگام آشوب و هرج و مرج دسته ای که وحدت کلمه داشت بهتر بمقصود می رسید مخصوصاً اگر این مدعی دعوتی داشت که با مشرب شیخیه و صوفیه و مذاق کشف و شهود نزدیک بود چون بطوری که دیدیم بسیاری از مردم ایران در آن زمان باین گونه افکار متمایل بودند علی هذا چون علی محمد دعوت خود را آشکار نمود غالب این گونه افراطیون ملاحظه کردند که این بهترین فرصتی است که آنان مدتی در انتظار آن بوده اند و در نزد خود گمان کردند که جمیع فرق صوفیه و شیخیه و هم چنین شیعیان ضعیف العقل بدین دعوت جواب موافق خواهند داد و بنابراین زمام سیاست و دیانت را خویشتن بدست خواهند گرفت و هر يك می توانند اغراض شخصی خود را بمرحله عمل

بگذارند و بهمین نیت کتاب های علی محمد را وحی منزل شمرده و کتاب الله نامیدند و با کمال تجلیل و تکریم لوای آن را بر افراشتند ولی در مقابل دسته از مردم اهل لسان و لغت شناس و عاقل و دین دار نیز چون این کتاب ها بدست شان رسید دریافتند که چه اندازه سست و تو خالی است و آن ها را با مسخره و استهزاء تلقی نموده و فکر گوینده آن ها را چون داعیه اش پست و ناچیز دیدند

و بهمین لحاظ چنین پنداشتند که مردمان نیز آن کتب را بسخریه و استهزاء خواهند گرفت و چنان چه شایسته آن ها ست بدور خواهند انداخت لیکن از این موضوع غفلت داشتند که آتش فتنه های دینی در آن زمان در کمون عده مشتعل گردیده و هم چنین توجه نداشتند که مردم در قوه فهم و معرفت و هوا و هوس و سایر شئون اختلاف کامل دارند و هر کس دارای فکر و عقل و غرض و مرض خاصی است و بهمین علت در مقابل این کتاب ها دو عکس العمل از خود نشان دادند نخست بی اعتنائی به آن ها و دیگر اقدام بموعظه مبلغین آن و از آن چه سزاوار وظیفه حقیقی آنان بود غفلت نمودند زیرا قبل از هر اقدام لازم بود در مقابل آن کتاب ها و کلمات آنان نیز مطالبی مغلوط و بی معنی بهم بافته و با سلاحی نظیر سلاح آنان بمبارزه علیه ایشان قیام کنند و حجت را بمثل آن جواب دهند و بوسیله مجعولاتی نظیر مجعولات باب سستی و پوچی آن ها را بمردم ضعیف بفهمانند چنان چه خداوند نیز اشاره بهمین معنی می فرماید ( اذْعُ الْاَلَمَّ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ ) مردم را براه پروردگار بوسیله حکمت دعوت کن که غرض از حکمت در این جا همین است که حجت را بمثل خود آن پاسخ دهند هر چه باشد معارضه بمثل کنند و نگذارند شیطان بر اشخاص ضعیف العقل راه یابد و هم چنین بمبلغین مجال ندهند که در نزد این گونه اشخاص رفته و بدروغ و تزویر بانان چنان وانمود کنند که علماء و دانش مندان از معارضه با کتب باب و از آوردن نظیر آن عاجز شده اند زیرا این ها کلام خداست اکنون هم بعقیده ما هنوز وقت نگذشته و وظیفه آنان را ما بر دوش می گیریم چه اگر راهنمایی مردم آن زمان از دست ما بیرون رفته است بیاری خداوند می توانیم مردم این عصر را





حذف می نمائیم و فقط جمله بعد از آن را ذکر می کنیم می گوید « عظمانا عظیماً للعاضمین نورانا نویراً للناورین رحماناً رحیماً للراحمین تماماً تمیماً للتامین کمالاً کمیلاً للکاملین کبر انا کبیراً للکابربن عزاناً عزیزاً المعاززین نصراناً نصیراً للناصرین فتحاناً فتیحاً للفاتحین قدراناً قدیراً للقادرین ظهراناً ظهیراً للظاهربین حباناً حبیباً للحاببین شرفاناً شریفاً للشارفین سلطاناً سلیطاً للسالطین برهاناً بریها للبارهین حکماناً حکیماناً للحاکمین جوداناً جویداً للجودین وزراناً وزیراً للوزارین بطشاناً بطیشاً للباطشین نبلاناً نبیلاً للنبالین جهراناً جهیراً للجاهربین جرداناً جریداً للجاردین سرجاناً سرجیاً للسارجین طرزاناً طریزاً للطارزین تا می گوید تبارک الله من سلط مستلط رفیع و تبارک الله من وزر مؤترز وزیر که این کلمات را نیز در دنبال تبارک الله تکرار می کند و می گوید « جمل مجتمل جمیل عظم معتظم عظیم نور متنور نویر رحم مرتحم رحیم شمش شمشخ شمشخ بدخ مبتدخ بدیخ بدی بدیء فخر مفتخر فخریر ظهر مظهر ظهریر قهر مقتهر قهریر غلب مغتلب غلب کبر مکتبر کبیر عز معتزز عزیز جود مجتود جوید طرز متطرز طریز جذب مجتذب جذب این بود کلمات او اکنون ما می گوئیم اسئل الکردی المکترد الکرید و الزیخ المتزیخ الزیخ من له اقل المام بالعریة و معرفة أصولها و قل ایه فقره سالمه من الغلط المغتلط الغلیط فانه یقول لیس فیها صحیحا الا- قوله رحمانا رحیما للراحمین فاعتبروا انکنتم من المعترین (1) » یعنی از هر کردی و زنگی که اندک اطلاعی از زبان عرب داشته

ص: 167

---

1- مصنف در این کلام هم معارضه بمثل کلمات او نموده و هم بیان نامربوطی کلمات او را فرموده

باشد پیرس در تمام این عبارات علی محمد جمله صحیحی می توان یافت البته خواهد گفت بجز عبارت « رحماناً رحیماً للراحمین » چیز دیگری صحیح ندارد پس خوبست قدری چشم و گوش خود را باز کنید و از همین نکته عبرت بگیرید اکنون گوش فرا دار و معارضه بمثل را از جانب ما بین ولی بنای ما بر این است که اسامی و صفات خداوند را مانند وی بازیچه قرار ندهیم زیرا جلال کبریائی را در هر حال و بهر عنوان باید از هذر و بیهوده گوئی منزه دانست لذا سخن را از کلمه بستان شروع کرده و بچرند باقی نظیر گفتار وی می پردازیم و می گوئیم « بل تصرف الکلام الی بستان تجلت من زهیان الانشاء فی البقعة الخضراء فی شئون الصفراء تحت الزرقاء مهملاً مسلسلاً كما یقولون کتاب الصاد بزهو البستان الازهی بستان من لم یزدهی الا هو الزهی الزهی المزدهی المزهی الاوحد الزهیان له زهی زهیان زها، الخالص و خریسان و ما بینهما زها، زاهی زهی زهی زهیة الخالص و خریسان و ما بینهما زهیان مزدهی مزده از هی فوق کل ذی از دهها، از هی فوق کل بستان ذی زهاء لا یتوصل ان یعانده عن ملکوت سلطان زهیانه من بستان لافی الخالص و لا خریسان انه کان زها، زاهیاز هیانه کان زهیانا مزدهیا زهیائل ایها

البستان انک انت زهیان الزهانین انا ملکناک بستانا بسیتاً للباستین انا ملکناک نخلانا نخیلاً للناخلین انا ملکناک جدعانا جدیداً للجدعین انا ملکناک جرداناً جریداً للجاردین و بهمین ترتیب کلام را تکرار کن در سعفاناً سعیفاً للساعفین خوبصاناً خوبصا للخلوصین کرباناً کریباً للکار بین لیفاناً لیفناً لللافین » عین این تصریف را در این جمله ها تکرار کنید طلوعاناً، لقحاناً، بلحاناً، غدقاناً، بسراناً، رطبانا

تمرانا، قصبانا، قسنانا، کرسانا، کبسانا، ديسانان، شجراناً، نبعانا، ورقانا، غصنانا، وردانا، ثمرانا، عنبانا، خوخانا، تفحانا، کوجانا، نومانا، سندانان، انا ملکننا فیک باسق النخل و يانع الشجر و جنى الثمر مما يشتهون فحياک الحیا من بست مبتست بسیت « و جمله حیاک الحبارا باکلمات ذیل نیز تکرار کنید خضر مختصر خضیر عمر معتمر عمیر حیط محتیط حییط و بهمین نحو صرف کن در کلمه کبر، طول عرض، عمل، سمد، کرب، هلز و قس علی هذا « هم چنین در جای دیگر علی محمد می گوید « یا خلیل بسم الله الاقدم بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم المقدم بسم الله القادم القادم بسم الله القادوم بسم الله القادم القدامان بسم الله المقدم المقدم و این نوع تصریف را مکرر کرده است در کلمات، القادم المتقادم، المستقدم، القیدوم، القدم، القدم، القادم، القدامین، القدمات، القدومین، القدامین، المقادیم، المتقدمات، التقدّمات، المستقدمات، القدام، القدادم و بر اساس همین نحو تصرف غلط در کلمات حدود سه ورق را پر می کند چنان که نظیر این تصرف را در کلمات بهیان و ابتهاج بمقدار فراوان داشت که قسمتی از آن را ذکر نمودیم در این جا بی مناسبت نیست برای این که معارضه به مثل با این کلمات بر تو آسان شود و در معارضه این هذیانات محتاج بتطویل و سیاه کردن کاغذ بیش از این نباشیم پس از آن که نمونه از سخنانش را در دست رس قرار دادیم داستانی بعنوان مثال ذکر کنیم گویند هنگامی که ساختمان صحن مطهر کاظمین علیهما السلام با تمام رسید بر حسب معمول جشن بزرگی بر پای نمودند و شعرای سخن سنج چنان که رسم است اشعاری سرودند در آن میان یکی از ظرفاء که هیچ گونه طبع

شعری نداشت نیز پیش آمد و اظهار داشت که من قصیده بسیار شیوایی سروده ام و تمام جزئیات بنا را در آن ذکر کرده ام بطوری که هیچ کدام از شعرا نظیر آن را نسروده اند و چون بانی این بنای مقدس و اهداء کنندۀ مصارف آن شاهزاده فرهاد میرزا است قصیده خود را بفارسی سروده ام و قصیده زیر را شروع بخواندن کرد

عجب صعنی چه صعنی خوب صعنی \*\*\*عجب طینی چه طینی خوب طینی

عجب نوره چه نوره خوب نوره \*\*\*عجب آجر چه آجر خوب آجر

عجب کاشی چه کاشی خوب کاشی - و همین طور يك يك از اجزاء عمارت و آلات و ادوات و مصالح آن را هر يك در شعری نام برد آن گاه نوبت به اسامی کارگر و بناء و معمار رسید که آن ها را نیز ذکر نمود

عجب استا عجب خلفه عجب صانع عجب مهدی عجب احمد عجب ناصر و قس علی هذا و این قصیده با این که بسیار طولانی است معذلك در تمام آن يك لفظ مهمل مثل بهیان و مقتدوم وجود ندارد

باری چندی بعد از این قضیه مرحوم میرزا ابو الفضل طهرانی که از علماء معروف بود از سفر حج مراجعت کرده بود و این شخص شوخ گوینده همین اشعار بملاقات وی رفته و هم چنان اظهار داشت که قصیده جامعی در باب این مسافرت حج شما سروده ام آن مرحوم بشاعر فرمود پیش از آن که تو بخوانی من می دانم آیا نمی خواهی بگوئی

عجب حجی چه حجی خوب حجی \*\*\*عجب ناقه چه ناقه خوب ناقه

عجب محمل چه محمل خوب محمل و همین طور تمام اجزاء سفر و نام مکان ها را در رفتن و برگشتن بیان نمود و شاعر شوخ گفت احسنت تو شاعر هستی و از دل ها هم خبر داری

حال در مقام معارضه با کلام سابق با رعایت قرار داد گذشته که اسم های خدا را ذکر نکنیم بگو یا حبیب بحموضه الخل الاعتق الاعتق بحموضه الخل الممتاز المعتاق ، بحموضه الخل المعتق المعتق بحموضه الخل العاتق العاتق ، بحموضه الخل العاتق العاتق ، بحموضه الخل المعتق المعتق و این تصریف را مکرر کن با این الفاظ العاتق المتعاق ، المستعق العیتوق ، العتق العتاق العاتق ، العتاقین ، العتقات العتوقین ، العتاقین المعتاق المتعقات ، المستعقات ، العتاق العتاق و چون بهمت میرزا علی محمد در تصریف يك لفظ بهر هیئت و لویی معنی و مهمل باشد بر عقلا و اهل لسان باکی نیست این لفظ را تصریف کن و بگو - العتقتق ، العتیقتق ، العتیقوق ، و امثال این تصریفات که شباهت بالفاظ مقتدوم و مانند آن داشته باشد.

و نیز در بیان می گوید بسم الله الاجمل الاجمل بسم الله الجمل الجمل ، بسم الله الجمل ذی الجمالین ، بسم الله الجمل ذی الجملا ، و بهمین اسلوب رشته کلام را بالفاظ جاملات و جمالات و جاملین و مجمل و مجتمل و جمول و مستجمل و جملان و اجمال می کشد چنان که در کلمات ابھی و بهیان و اقدم و قدما نظیر این تصریف را دیدیم اینک در مقام مقابله با آن ها می گوئیم بحسن البستان الاحسن الاحسن ، البستان الحسن الحسن و بهمین منوال تکرار می کنیم در لفظ حسانین و حسناء و حاسنات و حسنات و حاسنین و محسن و محتسن و حسون و مستحسن و حسنان و احسان بلکه می توانی با مقایسه با کلمات وی خیلی زیادتیر از آن چه در تصریف این کلمه ذکر شد بگوئی و هر روزی دفترهایی از این قبیل الفاظ سیاه کنی بهمین طریق در تصریف کلمه و از شکلی

بشکلی در آوردن جمله بگو بفضل العالم الافضل و همين طور بعلم الفاضل الاعلم الاعلم ، بعبادة الناسك الاعبد الاعبد بجود الكريم  
الاجود الاجود ، بكرم الجواد الاكرم الاكرم ، باتقان المعمار الاتقن الاتقن و از اين قبيل الفاظ ببا ف و صد ها كتاب از آن ها پر كن و اسم  
آن ها را بگذار البيان الابن ذابن و البنان و البنان و البنان و چقدر جاى شگفتى است از كسى كه نظائر اين چرند ها را در كتاب هاى بايه مى  
خواند و از روى افتخار و مباهات مى گويد اين ها حقايق است نه آن چه در علم صرف نصر ينصر نصراً خوانده مى شود ما از آن ها مى  
پرسيم پس منظور از تعليم صرف و نحو چيست آيا نه اينست كه ما اطفال خود را صرف و نحو مى آموزيم كه مردمانى فاضل و با كمال و  
اهل ادب و لغت شوند و لغات صحيح و كلمات صحيح را بشناسند و غلط گو و چرند باف و هذيان نويس و كفر گوينده را كه مدعى باب  
علم و رسالت و بعثت از جانب خداست و كتابى دارد با لغت عرب كه معجزه او است و نمونه هاى از آن را شنيدى تشخيص دهند؟

در يك جاى كتاب بيان مى گويد قل كل ليقولون انه لاله الا هو الذي آمنت به كل الفتاقيين ، قل كل ليقولون انه لا اله الا هو الذي آمنت به  
السباقيين و بهمين روش جمله (قل كل ليقولون انه لاله الا هو الذي آمنت به كل) را با هر كلمه از كلمات السماعيين ، الرتاحيين ،  
السوائيين الاسافيين ، النقايبين ، الخياطيين ، المقاتيين ، اللهمامين ، العرافيين ، الوصافيين ، النعاتيين ، الزراعيين ، الذرائيين ، الازاليين ،  
الكباريين البذاخييين ، الضمانيين ، الامارين ، النعاميين ، العقاييين ، و همين طور تا نزديك صد لفظ مهممل و پوچ از اين قبيل تكرر کرده  
است

اكنون معارضه ما با كلماتي نظير آن من نشأت الخط و رمز الهزل كتاب الطاء هذا هو اللوح المنظوم من السر المكنوم على الحكم الموهوم في الوقت المعلوم لعلكم تعرفون انار اينا النعمة المشكورة النازلة من سماء الافضال من سدرة المعيشة على هنئي المعيشة هي التي عن شكرها تعجزون فاعرفوا قدرها و قدرة خالقها انكتم بالله و آياته تؤمنون فان سنلك العابرون في ايام الازمة و الضيق و احتشاد الناس في المضيق شاخصة ابصار هم عالية اصوات هم و قالوا فماذا يطلبون و بماذا في لغطهم يلهجون قل كل ليقولون ما هي الا الحنطة التي رغب بها جل الزراعيين قل كل ليقولون ما هي الا الحنطة التي رغب بها جل الكرابيين و بهمين طور جملة (قل كل ليقولون ما هي الا الحنطة التي رغب بها جل) را با هر كلمه از اين كلمات تكرر كن ، الثاريين ، المواحيين ، المراديين ، السواقيين النهاريين ، الكراديين ، المكانيين ، النواعييين ، الدلائيين ، الكباسيين الحداديين ، النجاريين ، الفصاليين ، الحصاديين ، النقاليين ، الكداسيين الدواسيين ، الذراويين ، القساميين ، الملاكيين ، الفلاحيين ، الشحانيين الشحاذيين ، القواديين ، الحماليين ، المكاريين ، البياعيين ، الشرائيين العماليين ، التجاريين ،

الخرازيين ، السيفيين ، العلاويين ، الدكانيين الركاشييين ، الطحانيين ، النخاليين ، العجانيين ، الخبازيين ، الا كاليين العشائيين ، الغدائيين ، البقاليين ، العطاريين ، البزازيين ، الحياكيين و قس علي هذا

هم چنين على محمد در جاي ديگر در بيان مي گويد « سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك و انك انت الكشف ذو الكشافيين سبحانك اللهم ان لا اله الا اياك و انك انت العذب للمذابين سبحانك اللهم ان لا اله الا

ایاک و انک انت الهلک ذو الهلاکین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الجذب ذو الجذابین و مکرر کرده است جمله سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت - را با هر یک از این عبارات ها - القصص ذو القصاصین ، الصبب ذو الصبایین ، الרכب ذو الרכابین ، الخول ذو الخوالین النفع ذو النفاخین ، الولج ذو الولاچین ، العزل ذو العزالین ، الدرچ ذو الدرارجین ، البیض ذو البیاضین ، النسئی ذو النسائین ، الزیغ ذو الزیغاین الخزی ذو الخزائین ، الرجع ذو الرجاعین ، العجل نو العجالین ، الکور ذو الکورین ، الزوج ذو الزواجین ، الفرش ذو الفراشین ، السرج ذو السراجین ، الجسم ذو الجسمامین و همین طور تا این که می گوید « سبحانک اللهم لا اله الا ایاک لك الاسماء الحسنی کلهن و الامثال العلیا بما فیهن و علیهن یسبح لك من فی السموات و الارض و ما بینهما و یسجد لك ما فی ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما انت انت المهیمن القیوم ، می گویم اگر جمعی از فارسی زبانان عوام فریب این عبارت های ساختگی را که پر از هیمنه و دبدبه است خورده اند و از روی ساده لوحی و سبک مغزی برای آن بخیال باطل خود معانی صحیح و معقولی تصور کرده اند زیاد جای تعجب نیست بلکه شگفت آور این است که جمعی از اعراب با آن که این لغت زبان مادری آنان است و ادعای فهم آن را داشته اند چگونه فریب صاحب این چرندیات و لاطائلات و این همه اغلاط خنده آور را خورده اند و از این عجیب تر این که این دعوی باب را که این یافته ها را معجزه خویش دانسته است تصدیق کرده و بدان ایمان آورده اند « و لا عجب من الهوی و خداعه سنة فی الذین خلوا افلا تفکرون افلا تسمون معارضتنا لما لفق من الغلط و الالحان و الکلام الذی یبکی



على المعنى و يضحك ضحك المغبونين انا قلنا فى معارضته ان كنتم سامعين ايها النقاد ذو الوجهين البارز بالثوبين القشيين الابيض  
الناصح و الاصفر الفاقع انت الفتنة التي افتن بها الناس وزعموا انهم لا يفتنون . انت الذى خدعت ابناء الدنيا و اخذت بسمعهم و ابصار  
هم و مجامع قلوبهم فشغفتهم حباً و ملكتهم رغبة و هم لا يشعرون. قد صرت لهم ديناً و شفيعاً و وحيهاً و حكماً عدلاً و اميراً مطاعاً فهم  
بغيرك لا- يعباون و لغيرك لا يطلبون ما شأنك لا يطلب اهل الطمع الا اياك كانك انت الشافع للشافعين. ما شأنك لا يطلب اهل الطمع الا  
اياك كانك انت المالك للمالكين . ما شأنك لا يطلب اهل الطمع الا اياك كانك انت النافع للنافعين . بى مورد نيست در اين جا اين چند  
جمله مؤلف را كه هم براى معارضه با كلمات باب است و هم مطالبى را روشن مى كند ترجمه كنيم مى فرمايد « آيا فكر نمى كنيد كه از  
هوى و هوس و مكر و خديعت آن عجيب نيست اگر انسان را بفرييد زيرا اين سنت در اشخاص و مردمان گذشته هم دائر بوده است آيا  
سخنان ما را در مقام معارضه با اغلاط و بافته ها و سخنانى كه بر معنى مى گريد و بر ظاهر خنده چون خنده ماتم داران مى كند ما در مقام  
معارضه با اين سخنان مى گوئيم اى پول و اى سكه دو پهلو كه گاه با جامه سفيد براق و گاهى با لباس زرین درخشان خود نمائى مى كنى  
تو آن دل دار فتنه انگيزى كه هم گان را بخويشتن مفتون کرده در حالى كه جملگى مى پندارند كه فريب تو را نخورده اند توئى كه دنيا  
پرستان را فريب داده و چشم و گوش آن ها را بسته اى و قلوب آنان را از محبت خود انباشته اى - دوستى خود را در اعماق قلب آنان رسوخ  
داده اى و بميل و رغبت خود ايشان بر آنان تسلط يافته اى در حالى كه خود آنان

متوجه نی ستند تو خود را دین ایشان و شفیع و حاکم عادل و فرمان فرمای مطاع آنان کرده و بهمین جهت آنان بچیزی غیر از تو اعتنا ندارند و کسی را جز تو نمی خواهند - ندانم تو را چه مقامی است که مردم اهل طمع جز تو چیزی نمی طلبند مثل این که تو را شفیع شافعین تصور کرده اند تو را چه مقامی است که اهل طمع ترا مالک مالکین می پندارند و جز تو را نمی طلبند تو را چه مقامی است که اهل طمع جز تو را نمی طلبند گویا ترا منفعت بخشنده منفعت کنندگان می دانند

(مؤلف این جمله اخیر را بطرز کلمات باب پیوسته با تغییر مختصر تکرار می کند) ترا چه مقامی است که اهل طمع جز ترا نمی طلبند مثل این که ترا تاجر از برای تاجران فروشنده گان. الشادي الشادين العامل للعاملين . الناقد للناقدین . السائد للسايدین و بر همین منوال العالم ، العارف ، الأمر ، الناهي ، الحاکم ، العادل ، الزاجر ، الرادع الحال ، العاقد ، الفاضل ، الفائق ، الفائق ، الراتق ، الدافع ، المانع البازل ، الباخل ، الماتح ، المانح ، الصارف ، الزارع ، الفارس ، العامر الحارس و قس علیهذا

اکنون در این جا بهمین اندازه مقابله و معارضه قناعت کرده و متذکر می شویم که ما بجز در مقابل جنک لفظی و معارضه بمثل هیچ گاه مهمل و چرند گوئی نداشته ایم ولیکن اگر بنا باشد برای ما ممکن است کلمات بسیاری بسبک آن چه گذشت برشته تحریر آوریم که در تمام آن کلمه غلط یا چرت و بی معنی نباشد (1). ذلك لتعلم ان الذين قالوا ما قالوا

ص: 176

---

1- این عبارات نیز يك تیر و دو نشان است که هم برای بیان مقصود و هم برای مقابله با کتب بابیه است و از این جهت عبارات عربیه را ذکر کردیم

قد افتروا على الله كذباً وصدوا عن سبيله من اعجبته نفسه فاقحموه من مداحض الجهل وعرأ زلقاً وان تعجب من جرئتهم على الحق فلا عجب فكم زين الشيطان للناس من قبلهم سوء اعمالهم فاتبعوا الهوى وكم قال الذين كفروا انهم الهة فانحاز لهم ثلة من الاوباش ذلك بانهم احبوا ان ينهضوا من خمولهم ولو بضلالة الكفر سفها . فكيف ترى هؤلاء اذ كانوا عواماً جهالاً فخادعهم من يعطيهم مناصب الانبياء واولى العلم اسما ولقبا . و استزَلُّهُمْ اذ جعل اضطراب افكارهم في غمرات الجهل على الحق حكماً و الله تَحَوِّذَ عَلَيْهِمْ بمغالطة التأويل الذين لا يرضون به في امر معاشهم و معاملاتهم و خطاباتهم و يعدون من يؤول النص الصريح من كلامهم سفياً مجنوناً او ضالاً محرراً ملعوناً مفتوناً فكيف رضوا بالتأويل الفاحش للنص الصريح في كلام الله و كلام رسوله و حججه بما لا يرضون به في كلام اطفالهم الاساء ما يحكمون و لقد ظلموا بذلك انفسهم و ما ربك بغافل عما يعمل الظالمون و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون يعنى اين همه براى آن است كه بدانى آنان كه چنين سخنانى گفته اند دروغ بخداوند بسته و آن كس را كه بنفس خویش مغرور شده است از راه حق باز داشته اند و از پرتگاه هاى جهالت بسنگلاخ بدبختى افكنده اند و اگر بر جسارت و جرئت آنان نسبت پيروردگار عالم تعجب دارى هما نا زياد جاى شكفتى نيست زيرا چه بسا مردمانى كه قبل از ايشان نيز شيطان اعمال نا شايسته آنان را در مقابل ديدهگان شان جلوه نيكوداد يك باره پيرو هوى نفس خویش شدند (1) و چه بسا كسانى كه از راه كفر و الحاد بدعوى خدائى پرداختند و گروهى از

ص: 177

اراذل و اوباش بدانان ایمان آوردند چون در حقیقت این چنین مردم دوست دار این بودند که نام آنان در نزد خلائق معروف و مشهور و زبان زد خاص و عام هر چند این شهرت از راه کفر و الحاد و گمراهی باشد حال چه جای شگفتی از این دسته مردم فریب خورده نادان و بی سواد است که با دادن مقامات و عناوینی که فقط شایسته مقام نبوت و امامت است بآنان ایشان را فریب داد و بطوری آنان را از راه حق منحرف نمود که فقط افکار پریشان و ذهن منحرف خود را حکم برای تشخیص حق و باطل قرار دادند و مخصوصاً بوسیله تأویل های غلط و بی موردی بر آنان استیلا یافت که در زندگانی عادی و معاملات و صحبت های خویش هرگز آن تأویلات قابل قبول آنان نیست و اگر کسی باین گونه تاویلات (1) قائل شود و در کلمات عادی آنان چنین تصرفات نا معقول بنماید بدون تردید وی را دیوانه و گمراه کننده و تحریف کننده و ملعون خواهند خواند.

پس چگونه باین تاویلات باطل و ناروا در نصوص صریح قرآن و کلمات پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام تن در دادند تاویلاتی که حتی خود این دسته حاضر نی ستند حتی در حرف ها و صحبت های فرزندان خرد سال آنان بعمل آید زندهار چه قضاوت سوء و غیر منصفانه لیکن تردیدی نیست که با این گونه اعمال فقط بخویشتن ستم نموده اند و خداوند از اعمال این ستم کاران غافل نیست و بزودی اهل ستم خواهند دانست که بازگشت آنان بکجا است

ص: 178

---

1- همان طور که شنیدی حسین علی نسبت بتحریف بیان از طرف ازل و ازلی ها چه نوشته

شبهه پنجم - اینست که عده از جماعت بابی ها ادعا می کنند میرزا علی محمد بسیاری از علماء زمان خود را دعوت نمود که با وی مباحثه نمایند و در دعاوی وی امعان نظر کنند ولی هیچ کدام این دعوت را نپذیرفتند و بملاقات وی حاضر نشدند و این دلیل است بر این که حجت وی محکم و برهانش قوی بوده است

در جواب می گوئیم اولاً بطوری که شرح خواهیم داد این ادعاء دروغ محض است و بر فرض هم راست باشد علماً چه حاجتی بملاقات وی داشتند مگر ادعا های او را نمی دیدند که جملگی چه از لحاظ واقع مطلب و چه از لحاظ اقرار های خود وی ضد و نقیض و بر خلاف یک دیگر است و محال است چنین ادعاهائی راست و درست و از روی حقیقت باشد مگر علماء کلیه دست آویز ها و استدلال های وی را بعد از این که کتاب سر تا پا غلط وی را شنیده بودند نمی دیدند که همگی باطل و نادرست است چه علماً از طرفی می دیدند علی محمد اقرار بحقانیت دین اسلام و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن و ائمه (علیه السلام) و آن چه از آنان رسیده است می نماید و بحضرت مهدی حجة ابن الحسن العسکری علیه السلام مطابق آن چه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیه السلام) رسیده است اعتراف دارد و بر این گفته وی اطلاع داشتند که ادعا داشت کتاب احسن القصص از طرف محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب باور رسیده است و این که آیات بینات از طرف حضرت بقية الله المنتظر امام غائب ما بوی انتقال یافته است و از طرف دیگر ادعای

مهدویت و دعاوی نبوت و رسالتش را می دیدند و زمزمه نزول کتاب و شریعت جدیدش را که در همه چیز (از عقاید

و فروع) با دین اسلام مخالف است می شنیدند از این رو برای آنان کاملاً روشن و مبرهن بود که این شخص با دعاوی و اعترافات خود در حقیقت سند دروغ گوئی و تناقض گوئی و کفر و ارتداد خویش را امضاء نموده است و دین اسلام و شریعت مطهر نیز بر همین طرز شهادت می - دهد و ما این مطلب را بطور تفصیل در بحث موانع بیان نمودیم با این حال چه حاجتی بملاقات و بحث با وی بود - علماً می دانستند که این شخص صریحاً ادعای الوهیت و خدائی دارد و از محکّمات قرآن و بدیهیات عقلی و هم چنین ادله منطقی این مسئله تا درجه یقین ثابت است که هر بشری ادعای خدائی کند بی شک دروغ گو و کافر است علماء می دانستند که تنها دلیل ادعا های وی همان کتابی است که آن را معجزه خویش قرار داده و با یک نظر می دیدند که این کتاب يك مجموعه کاملی از اغلاط و اشتباهات لفظی و معنوی و کلمات و عبارات بدون نظم است و هیچ گونه قاعده حتی قاعده سخن گفتن اطفال نیز در آن رعایت نشده است بنابراین با این همه شواهد چه حاجتی بملاقات و مباحثه وی بود آری رو برو شدن با وی این نتیجه را داشت که با شنیدن این اقرار و اعترافات از زبان خود وی دعاوی او مسجل تر می گردید

- ثانیاً احوالات علی محمد و تاریخ چه زندگانی او بعد از دعوتش در تواریخ متعدده ثبت است و جای گفت گو برای این ادعا باقی نگذاشته است بنابراین کی و کجا علماء از ملاقات و مباحثه با او سرپیچی کردند اکنون برای این که مطلب قدری روشن تر شود می گوئیم آن چه مورد اتفاق عموم مؤرخین است که بشرح حال وی آشنا می باشند این است که در مدت اقامت وی در کربلا در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر

می شده برای فراگرفتن طریقه شیخ احمد احسائی و مطالب تازه او با جماعتی که از آن جمله میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی و حاج کریم خان کرمانی و ملا محمد مامقانی بودند و چون این جماعت در پاره‌ای از کلمات وی مطالبی بر خلاف دین اسلام یافتند در ابتدا بموعظه وی پرداختند و چون نتیجه‌ای نرسید وی را از خود طرد نمودند.

در این موقع ناگهان بریاضت پرداخت و عبادت دشوار و زهد و رهبانیت مشغول شد که همگی دامی برای عوام بود بطوری که با همین دام‌ها جمعی از ساده لوحان را بفریفت و چون یکی از آنان اطمینان حاصل می‌کرد می‌گفت « ادخلوا البُیوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا » خانه را از درب آن داخل شوید رفته رفته جماعتی از عوام را بخود جلب نمود و در کمال اختفاء بدعوت آنان پرداخت تا در سال 1260 بیوشهر مراجعت کرد و مبلغینی بشیر از فرستاد این مبلغین نخست نزد عالم بزرگ آن شهر مرحوم شیخ ابو تراب که بر سایرین مقدم بود آمدند مرحوم شیخ چون در ضمن صحبت آنان زمزمه نزول وحی و تغییر دین و شریعت شنید نگران شد و سایر علمای وقت را حاضر و موضوع را با آنان مورد شور قرار داد جملگی بر این رأی دادند که نظام الدوله حسین خان تبریزی مراغه‌را که والی شهر بود از موضوع خبردار کنند این شخص مبلغین باب را احضار و در محضر جمعی از علماء از مطالب و دعاوی آنان پرسش نمود آنان نیز مطالب خود را بیان نمودند والی از علماء حاضر تکلیف شرعی را استفسار کرد و جملگی بکفر آنان فتوی دادند والی پس از این که عصب پای آنان را قطع کرد آن‌ها را بزدان انداخت این مجلس در دوم شعبان 1261 اتفاق افتاد، پس از این واقعه در

شانزدهم همان ماه علی محمد را از بوشهر بشیراز احضار کرد که در نوزدهم ماه رمضان همان سال وارد شیراز شد والی شیراز از نظام الدوله که شخصی با تجربه و عاقلی بود تدبیری اندیشید که از اسرار باطنی این قضیه اطلاع حاصل کند و منظور اصلی میرزا علی محمد را کشف نماید لذا پس از ورود بشیراز شبی وی را حاضر کرد و با او کمال مهربانی و فروتنی و تعظیم بعمل آورد و از معامله که نسبت بمبلغین وی نموده است عذر خواست و اظهار داشت حاضر است جان و مال خود را در نصرت وی صرف نماید و در هنگام توبه و عذرخواهی با مهارت تمام بدروغ اشک ریخت تا آن جا که میرزا علی محمد فریب وی را خورده و او را تسلی خاطر داد و از وی سبب بد رفتاری با مبلغین را پرسش کرد والی گفت مولای من تا شب گذشته من از دشمن ترین مردم با تو بودم و با خویش در فکر بودم بچه نحو ترا آزار و شکنجه نموده و بچه شکلی بقتل رسانم ولی چون خوابیدم ترا در خواب دیدم که بر سر بستر من آمده و پس از این که سرپائی بمن زدی فرمودی حسین من در پیشانی تو نور ایمان می بینم من فوراً از خواب برجستم...» از این سخنان صورت باب مانند گل شکفته شد و گفت خوشا بحال تو مژده می دهم که آن چه دیده ای در خواب نبوده و

در بیداری بوده است من خود بر سر بستر تو آمدم و آن سخنان را گفتم والی از این ادعای بیش تر یقین کرد که این مرد دروغ گو است و بطور عمد براه ضلالت و باطل و دروغ می رود ولیکن خواست مطلب را تا بآخر مطلع شود لذا برخاست و دست وی را بوسیده و با تضرع و زاری گفت مولای من کلیه سربازان و عسگریان این ایالت مطیع فرمان منند و خزانه من نیز از اموال آکنده



است من آن ها را تمامی تحت اختیار تو قرار می دهم علی محمد بوی ترا بشارت می دهم که چون دنیا را مالک شدم سلطنت روم را بتو خواهم بخشید والی وی راقانع نمود که علماً را در مجلسی جمع کند تا بی پرده و بدون خوف آنان را بمذهب خویش دعوت نماید و حجت خویش را بر آنان تمام کند لذا جمعی از علماً را دعوت کرد و علی محمد با دلی محکم و مطمئن بر آنان وارد گردید و گفت « ای علمای دین آیا هنوز هنگام آن نرسیده است که هوای نفس و ضلالت را بیک سوی انداخته و از راه راست و حقیقت متابعت کنید و بسخنان من ایمان آورید؟! »

پیغمبر شما جز قرآن کتابی بعد از خود نگذاشت این هم کتاب بیان من آن را بخوانید و ببینید چگونه از قرآن فصیح تر است و این را بدانید که احکام این کتاب ناسخ قرآن است بیائید و قبل از این که شمشیر در میان شما نهاده شود خود و اطفال خود را نجات دهید « در این هنگام والی شیراز برخاست و از وی درخواست نمود که دلایل حقانیت خویش را بیان کند و دعوت خویش را در مکتوبی رقم نموده و بعلماء ارائه دهد علی محمد چند سطر عربی نگاشت که چون علمای حاضر مجلس بدیدند نخست متوجه اغلاط فاحشی شدند که هم از لحاظ ریشه کلمات و هم از حرکات و اعراب و هم از ترکیب و جمله بندی در آن دیده می شد و علی محمد سعی می کرد آنان راقانع کند که هیچ گاه درس عربی نی اموخته است ولی علماء مجلس جملگی اظهار داشتند که دعاوی وی بر خلاف دین اسلام و شریعت احمدی است و از روی نوشته وی کفر و ارتداد او را ثابت نمودند در این هنگام والی شیراز که منظور خود را عملی دید رو بوی کرده و گفت « ای نادان گم راه این چه راه

ضلالیست که در دین اسلام پدید آورده ای چگونه دعوی رسالت و مهدویت می کنی و خویشتن را از حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) برتر و بالا تر می دانی و دلیل خود را منحصر بیک کتاب می دانی و آن را معجزه خویش و از قرآن بلیغ تر و فصیح تر می پنداری در حالی که اکنون ثابت گردید که از مکالمه عادی بزبان عربی عاجز و ناتوانی « آن گاه دستور داد که او را از آن مجلس بیرون کشیده و آن اندازه چوب زدند تا از جمله دعوی خویش استغفار نمود و از حاکم امان طلبید والی نیز دستور داد تا او را بر الاغی نشانده در مسجد بزرگ شیراز (مسجد نو) حضور علماً ببرند تا آن جا در نزد ایشان توبه نماید مسجد در این هنگام از علماً و اشراف شیراز آکنده بود و علی محمد در حضور هم گان دست شیخ ابو تراب را بوسیده و مکرر توبه و استغفار نمود سپس بدستور علماء منبر رفت و بیطلان دعوی خود بطور صریح اقرار و اعتراف کرد و اظهار توبه نمود آن گاه پس از ختم این جلسه مجدداً او را بزندان بازگردانیدند بدین طریق چنان چه دیدیم مباحثه وی با علما، شیراز منحصر باین بود که وی دعوی خویش را شرح داد و کتاب خود را دلیل حقانیت آن ها قرار داد و عذر اغلاط این کتاب را عدم اطلاع و نیاموختن زبان عربی قلمداد کرد باری مدت شش ماه در زندان بود در خلال این احوال مرض ویا که در افغانستان و هندوستان شیوع داشت بتدریج بایران نیز سرایت نمود چنان که اهل شیراز و والی و بزرگان از شهر خارج گردیدند و ناچار علی محمد را باصفهان انتقال داد والی اصفهان منوچهر خان گرجی مردی جدید الاسلام بود که فریفته وی گردید و بوی متمایل شده شاید نیز برای ایجاد نفاق و دو دستگی بین مسلمانان

مخصوصاً ایرانیان و هم چنین برای دشمنی با ایران بدین حربه متوسل گردید زیرا چنان که ذکر شد این (1) شخص از اسرای گرجستان بود که از روی کراهت قبول دین اسلام کرده بود و با الطبع نسبت بکشور ایران و دین اسلام بچشم عداوت و کینه نگاه می کرد هر چند در سایه این دین و در این مملکت بدرجات بلندی رسیده بود و بهترین نشانه این عداوت این بود که مبلغین علی محمد را در تبلیغ کاملاً آزاد گذاشت در حالی که در حضور علماً از ظهور این بدعت اظهار تأسف می کرد و بآنان پیوسته وعده می داد که جلسه تشکیل خواهد داد تا با وی مباحثه کنند و گفته های او را بسنجند و چنان که قتل وی را بر طبق موازین شرع واجب دیدند فتوای خویش بنویسند تا قانوناً مانعی برای قتل وی نباشد لیکن پیوسته در تشکیل این جلسه مسامحه و تاخیر می کرد ولی بالاخره در مقابل اصرار علماء وقت ناچار مجلس بزرگی تشکیل داد و علی محمد را حاضر کرد از جمله علمائی که در این مجلس حضور داشتند مرحوم آ محمد مهدی کلباسی و مرحوم میرزا حسن نوری حکیم بودند آن گاه آ محمد مهدی بوی گفت مسلمان ها بر دو دسته اند گروهی که می توانند احکام شرع را از قرآن و سنت استفاده کنند این دسته مجتهدین هستند و گروهی که بر این امر قادر نبوده ناچار احکام شرع را از گروه اول می گیرند و این طبقه مقلدند حال تو بگو از کدام يك از این دو دسته علی محمد گفت من از کسی تقلید نکرده ام و عمل بظن را حرام می دانم آ محمد مهدی مجدداً پرسید پس تو بچه چیز عمل می کنی با شخص امام

ص: 185

---

1- از مراجعه به یاد داشت های کینیاز دال گورکی که اخیراً بطبع رسیده کاملاً معلوم می شود که پیدایش علی محمد بدسیسه روسیه بوده و بستگی منوچهر گرجی بآن ها معلوم است

هم رو برو نمی شوی که از خود معصوم احکام شرع را سئوال کنی علی محمد که بکمک باطنی والی شهر پشت گرمی داشت تمهید غضب نمود و باقا محمد مهدی خطاب کرد که تو در منقول هنوز شاگردی و مقام طفل ابجد خوان را داری در صورتی که مقام من مقام « ذکر و فؤاد » است در این موقع مرحوم میرزا محمد حسن نوری ابتدا بسخن فرمود و گفت تو از جواب این مرد بوسیله ذکر یکی از اصطلاحات حکمت فرار نمودی اکنون از عین اصطلاح خارج نمی شویم تو خود می دانی که حکما برای « ذکر و فؤاد » آن مقامی را قائلند که فقط کسی که هیچ گونه موضوع مجهولی نداشته باشد می تواند بدان نائل گردد علی محمد گفت آری من این طور هستم میرزای نوری فرمود اگر چنین است معنای این خبر را بیان کن که می فرماید « حرکت زمان در عهد سلطان ظالم بسیار سریع و در عهد سلطنت امام حق بسیار بطئی است » در صورتی که می بینم ائمه هدی (علیه السلام) با سلاطین ظلم و جور مانند بنی امیه و بنی عباس معاصر بوده اند بنا بر این چگونه ممکن است برای زمان در يك موقع دو گونه حرکت سریع و بطئی قائل گردید و بچه نحو می توان این مطلب را عقلی دانست هم چنین موضوع دیگر این که جملگی طی الارض را از کرامات اولیاء خداوند می دانیم

اکنون از تو می پرسم حقیقت طی الارض چیست آیا قسمتی از زمین داخل قسمت دیگر می شود که هزار ها فرسخ بمساحت چند متر می شود که در این حال مستلزم این است که شهر ها خراب و حیوانات و نباتاتی که در این فاصله قرار دارند جملگی نابود شوند و معلوم است که تاکنون چنین اتفاقی نیفتاده و کسی نشنیده و نقل نکرده است یا این که طی الارض باین صورت است که زمین بمثابه

فرش و لباس پیچیده می شود که این را نیز کی تاکنون ندیده و ذکر نشده است یا این که معنای طی الارض این است که آن کس بوسیله پرواز مسافت را طی می کند و این نیز بر خلاف آن است که نقل کرده اند که طی الارض بوسیله قدم بوده است اکنون بگو طی الارض را بچه نحو می توان با عقل منطبق نمود علی محمد گفت می خواهی جواب تو را شفهاً بگویم یا این که کتابت کنم میرزا محمد حسن گفت هر گونه که خود می خواهی علی محمد کاغذی برداشت و مدتی بنویشتن مشغول گردید تا این که بالاخره طبق دسیسه قبلی غذا را حاضر نمودند و علی محمد کاغذ را بکناری انداخت و مشغول غذا گردید میرزا محمد حسن آن را برداشت و دید فقط يك خطبه که مشتمل بر بسم الله و حمد و صلوات و مناجات است نوشته شده و يك کلمه راجع بسئالات مزبور در آن نیست بعد از صرف غذا نیز علی محمد دیگر چیزی ننوشت لیکن علماء مجلس که از خارج از دعاوی وی اطلاع داشتند حکم بقتل دادند ولی والی شهر بعذر این که بدون کسب تکلیف از تهران نمی تواند حکم قتل را اجرا نماید از انجام این امر شانه خالی نمود و در ظاهر امر نمود وی را زنجیر نموده و بزندان فرستادند ولی شبانه وی را بخانه خویش آورد و در اطاقی منزل داد و او را مورد عزت و احترام قرار داد و شرح قضیه را بر طبق دل خواه خود و بطور مختصر بتهران گذارش کرد و اظهار نظر خود را مبنی بر این که کشتن وی موجب بروز اغتشاش می گردد و سیاست عمومی دولت لطمه خواهد زد بدان افزود و پیشنهاد کرد که طریق عاقلانه اینست که فعلاً برای خواباندن آشوب و ختم غائله او را محبوس نمایند و در تعقیب این گذارش از تهران حکم زندان وی تائید گردید و والی وی را در همان اطاق محبوس داشت و

وسائل آسایش وی را فراهم کرد علی محمد نیز از همان محل آزادانه نامه ها می نوشت و مبلغینی باطراف می فرستاد ضمناً کتاب نبوت خاصه خود را نیز در همین زمان تحریر نمود چند ماهی که بدین منوال سپری شد والی غفلتاً در گذشت و ولایت به برادرش گرگین رسید این شخص که موافقت با علی محمد را صلاح نمی دید برای این که خود را از عاقبت این فتنه و مسئولیت عواقب آن بر حذر دارد شرح قصه وی را مجدداً بطهران گذارش نمود و حکومت وقت چنین مصلحت دید که وی را بقلعه چهریق در شهر ماکو از شهرهای آذربایجان اعزام نمایند خلاصه مطلب این که در شهر اصفهان بین علی محمد و علماء شهر مباحثه و مناظره در اطراف دعاوی وی از مهدویت و نبوت و رسالت و نزول وحی و غیره بعمل نیامد بلکه چون از سؤال آ محمد مهدی پی برد که رشته سخن باین گونه مطالب خواهد کشید در جواب آن بحرف های صوفیه که تأویل آن ها بکشف و وصول است متوسل گردید و خود را صاحب مقام ذکر و فؤاد دانست تا بدین وسیله خویشتن را از مقابله با براهین عقلی و استدلالات منطقی برهاند و بوادی کشف و شهود و گزاف گوئی های صوفی مآبانه که در این موقع تا حدی بازارش رواج بود راه فراری باز کند مخصوصاً بعد از جلساتی که در شیراز

تشکیل گردید و در محاورات و مباحثات منطقی و استدلال پایش بگل ماند و سستی فکر و مغالطه کاری وی ثابت شد لیکن نمی دانست این حيله هم کارگر نیست و این طور میرزا محمد حسن جلو این گونه حرف های وی را خواهد گرفت باری در این موقع محمد شاه بفرزند خود ناصر الدین شاه که والی تبریز بود فرمان داد که مجلسی تشکیل داده و علماء و اعیان و سران لشگر را در

آن جا دعوت نماید و علی محمد را نیز در آن مجلس حاضر کرده بوی در سخن آزادی کامل دهد تا با علما مباحثه کند و علماء درباره‌ی وی فتوی دهند این مجلس تشکیل گردید و از جمله علمائی که حضور داشتند ملا محمد مامقانی رئیس علماء شیخیه از هم در سان علی محمد در درس سید کاظم رشتی بود دیگر ملا محمود نظام العلماء بود که در این جلسه با علی محمد طرف صحبت بود و کتاب های وی را باو نشان داده و باو گفت این کتاب هائی که بسبک آیات قرآن است و من اکنون در مقابل تو می بینم آیا حقیقتاً از گفته های تو است یا بتو نسبت می دهند علی محمد جواب داد این کتاب ها از جانب خداوند است نظام گفت بهتر آنست این نوع گفتار مبهم را کنار بگذاری و بطور واضح صحبت کنی علی محمد گفت بلی این کتاب ها گفته من است نظام اظهار داشت از این کتاب ها چنین بر می آید که تو ادعا می کنی جمله آن ها وحی خداوند و کلام تو کلام اوست گفت آری نظام پرسید آیا کلمه باب اسمی است که مردم بتو داده اند یا آن که از جانب خود تست گفت این عنوان از جانب خداوند است و من باب علم هستم نظام مجدداً اظهار داشت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا) - من شهر علم و علی درب آن شهر است) و علی علیه السلام غالباً می فرمود (سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي) - هر چه خواهید از من سؤال کنید قبل از آن که مرا از دست دهید اکنون مرا مسائل مشکلی است که حل آن ها را از تو می خواهم بعضی از آن مسائل مربوط بطب است باب گفت من علم طب نخوانده ام نظام گفت از علم دین از تو سؤال می کنم و از شرائط این علم فهم آیات قرآن و احادیث است و فهم آیات و احادیث قبل از هر

چیز موقوف بعلم نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و غیره است اکنون از این علوم از تو می پرسم و از عام صرف شروع می کنم باب گفت من علم صرف را در دوره کودکی خوانده ام و اکنون آن را فراموش نموده ام نظام گفت این آیه را که می فرماید (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا) تفسیر کن و ترکیب نحوی آن را برای ما بیان نما و هم چنین شان نزول سوره کوثر و نحوه تسلیت حضرت پیغمبر را بدین سوره شرح ده علی محمد اندکی در اندیشه فرو رفت و در جواب آن مهلت خواست نظام مجدداً بسخن ادامه داد و از وی معنای این حدیث را سؤال کرد که روزی مأمون از حضرت رضا (علیه السلام) پرسید دلیل خلافت حضرت امیر المؤمنین چیست حضرت فرمود « آیه انفسنا است » و مأمون گفت لو لا نساؤنا و حضرت رضا (علیه السلام) فرمود لو لا ابناؤنا علی محمد پاسخ داد این حدیث نیست نظام گفت آیا کلام عرب هم نیست حدیث یا غیر حدیث معنایش چیست باب مجدداً در جواب مهلت خواست آن گاه نظام گفت معنای این گفته علامه حلی چیست « اذ ادخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الاثنی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الاثنی » باب سکوت نمود باز نظام گفت تو گمان میبری کتابت بر اساس فصاحت و بلاغت استوار است برای ما شرح بده نسبت بین فصاحت و بلاغت چیست و چرا شکل اول بدیهی الانتاج است باز هم جواب نداد نظام گفت يك سؤال می نمایم و غیر از آن دیگر سئوالی نمی کنم و آن این است که در نزد دانش مندان و خرد مندان رسم و عادت چنین است که هر گاه کسی ادعای نبوت و رسالت کند برای ثبوت صدق این دعوی باید چیزی آورد که دیگران از مثل آن عاجز باشند و تو در کتاب خویش دعوی نبوت



و رسالت داری اکنون از تو می پرسم آیا برای تو معجزه هست که دلیل صدق دعوی تو و حجة بر مردم باشد باب پاسخ داد هر چه می خواهی بخواه نظام گفت شاه مبتلا بمرض نفرس است و اطباء از معالجه آن عاجز شده اند اکنون ما شفای وی را از تو می خواهیم باب گفت این امر غیر ممکن است نظام رو ب مردم کرده و اشاره بعلی محمد نمود و فریاد زد چنته این مرد از هر علمی چه منقول و چه معقول خالی است علی محمد در غضب شد و گفت این چه حرفی است ای نظام من مردی هستم که هزار سال است منتظر من بوده اید نظام پرسید تو مهدی نوعی هستی یا شخصی یعنی پسر حسن عسکری گفت من خود مهدی شخصی هستم نظام گفت اسم تو و اسم پدرت چیست و محل ولادتت کجا است گفت اسم من علی محمد و اسم پدرم میرزا رضا و اسم مادرم خدیجه و مسقط الرأس شیراز است نظام فرمود مهدی مطابق معرفی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اسمش محمد و فرزند حسن عسکری و نام مادرش نرجس و مکان ولادتش سر من رأی است چگونه با تو منطبق می شود گفت من معجزه بشما نشان می دهم که راستی و صدق مرا تصدیق کنید گفتند هر چه داری بیاور گفت من در يك روز هزار بیت (هر بیتی در اصطلاح نویسنده گان پنجاه حرف است) می نویسم گفتند بفرض این که این موضوع صدق باشد در این کار برای تو رقیب زیاد وجود دارد و چه بسا اشخاصی که قدرت بر این مقدار نوشتن یا بیش از آن دارند در این هنگام ملا محمد مامقانی باو گفت بطوری که ما در کتاب های تو که آن ها را هم ردیف قرآن می دانی خوانده ایم گفته (اول کسی که بمن سجده نمود محمد است و علی) آیا مقصود تو از این کلام اینست که مقام تو از مقام آنان بالا تر است علی محمد از این

سؤال مضطرب شد و سر بزیر انداخت سپس ملا عبد الکریم ملا باشی گفت خداوند در قرآن می فرماید ( وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ ) و تو در کتاب خویش می گوئی « ثلثه » باب گفت ثلث نصف خمس است مردم از این حرف همگی خندیدند - ملا محمد مامقانی گفت بفرض این که ثلث نصف خمس باشد برای چه با قرآن مخالفت می کنی باب سکوت کرد پس از آن سید محمد جعفر امیر رو بدو کرده گفت بگو بدانیم کیفیت بالا رفتن مسیح با آسمان چگونه بوده است آیا هم چنان که قرآن و مسلمانان می گویند بدون مردن یا کشته شدن بوده است یا طبق عقیده مسیحیان بعد از کشته شدن و دفن بوده است و آیا این امر با همین بدن عنصری ناسوتی بوده یا بنحو دیگری انجام گرفته است باب جواب داد این سؤال وقت بیش تری لازم دارد آن گاه مردم را مخاطب قرار داده و گفت آیا نمی دانید من خطبه مفصلی با کمال فصاحت می گویم آن گاه بدون فکر و تأمل شروع کرد بخواندن خطبه عربی و گفت « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » و تاء سموات را فتحه و ضاد ارض را کسره داد که هر دو غلط بود ناصر الدین میرزا ولیعهد که خود حاضر بود فریاد کرد ساکت باش و این شعر الفیه ابن مالک را خواند وَ مَابَتَا وَ أَلْفَ قَدْ جَمَعَا يَكْسِرُ فِي الْجَرِّ وَ فِي التَّصْبِ مَعَاً (یعنی کلماتی که مانند سموات بتا و الف جمع بسته شود در حالت نصب و جر باید مجرور خواند) آن گاه بوی خطاب کرد که این مزخرفات و ترهات چیست که بهم می بانی مگر از روایات اهل بیت عصمت نشنیده که حضرت مهدی با کرامات و معجزات ظهور خواهد نمود و دین شریعت جد خویش را نصرت فرموده و زمین را از عدل و داد پر

خواهد کرد و واضح است که حضرت مهدی کسی نیست که معرفت به کلام صحیح نداشته و در آن مرتکب خطا و لغزش گردد و آن کس نیست که والی شیراز وی را مضروب نموده و در قعر زندان بیندازد آن گاه رو بجانب علماء نموده و فتوای آنان را درباره باب خواستار گردید علماء حاضر جملگی کفر وی را تصدیق نموده و حکم بقتل وی وی دادند بزرگان و اشراف مجلس نیز متفق القول وی را دیوانه و ابله خواندند و اظهار نظر نمودند که باید وی را در زندان انداخت و لیعهد این نظر اخیر را پسندید و بملازمان دستور داد تا او را بزمین انداختند و بزدن وی مشغول شدند در حالی که او استغائه و التماس می نمود و هم چنان بزدن ادامه دادند تا توبه نمود و با عهد و پیمان های مؤکد تعهد نمود که دیگر ادعای خویش را تکرار ننماید سپس وی را از نو بقلعه چهریق انتقال دادند تا آن که محمد شاه وفات یافت و ناصر الدین شاه بر تخت سلطنت نشست و فتنه و آشوب بابی ها از کشتن و غارت کردن بالا گرفت میرزا تقی خان صدر اعظم بالاخره نزد شاه رفته و گفت برای نجات مملکت و رعیت از شر این فتنه ها چاره جز کشتن علی محمد نیست شاه نیز این نظر را تأیید نمود و گفت محمد شاه پدر من در حقیقت خطا کرد از این که علی محمد را در قلعه چهریق حبس نمود و نگذاشت مردم او را ببینند (1) تا این که در نظر مردم این طور رسوخ نمود که این شخص مرد بزرگ و نابغه ایست در صورتی که بهتر این بود که وی را بطهران حاضر کند و بهمۀ مردم اجازه دهد با او صحبت و مباحثه کنند

ص: 193

---

1- یکی از مهم ترین وسائل پیشرفت ار باب ضلال اینست که خود را از مردم مستور می دارند که مردم بخیالات واهی آن ها را بزرگ و جلیل تصور نمایند

و مسائلی از وی بخواهند تا خود بخود بر همه معلوم شود چه اندازه سست رأی و دروغ باف و چرند گو است و سخافت رأی و حماقت و دیوانگی او بر مردم آشکار گردیده و در این صورت مانند یکی از متکدیان کلاش زندگی می کرد وزیر اظهار داشت این گفتار صحیح است لیکن اکنون کار از کار گذشته و آن چه نباید بشود شده است و برای ختم این غائله و خاموش کردن این آتش چاره جز کشتن علی محمد نیست بالاخره ناصر الدین شاه دست خط قتل باب را صادر کرده و عموی خود حشمة الدوله را که والی تبریز بود مأمور این کار نمود مشار الیه نیز بار دیگر علمای تبریز را برای مشورت حاضر کرد علماء این بار نیز گفتند ما بر حال وی واقفیم و دعوت او را کفر محض می دانیم .

اکنون باید دید اگر هم چنان بر مسلک سابق خود باقی است سزای وی جز قتل نیست و در صورتی که از آن دعاوی و گفته های خویش تائب و نادم است آن وقت باید ملاحظه کرد حکم خداوند را درباره وی چیست والی ناچار مجلسی از جمعی اعیان و رجال ترتیب داد و علی محمد را نیز احضار نمود در این مجلس حاج میرزا مسعود نماینده وزارت خارجه درباره بعضی احادیث نبوی با او مناظره نمود و علی محد نتوانست جواب بدهد آن گاه والی بوی گفت شنیده ایم تو ادعای نزول وحی می کنی و کتابی مانند قرآن آورده اگر چنین است از تو می خواهیم دعا کنی در باب این چراغ بلور که در مقابل ما است آیاتی بر تو از آسمان وحی گردد باب آیاتی از سوره نور و سوره ملک پس از تألیف و ترکیب قرائت نمود والی پرسید آیا این آیات هم اکنون بر تو نازل گردید جواب داد بلی والی سؤال کرد آیا نه اینست که وحی هیچ گاه

از خاطر کسی که بر وی نازل شده است محو نخواهد گردید باب پاسخ داد چنین است والی آن چه را که هم اکنون خواننده بود در روی پاره کاغذی بنوشت و مدتی علی محمد را بصحبت سرگرم نموده و ناگاه از وی خواست آن آیات را مجدداً تلاوت کند باب در خواندن آیات مضطرب شد و آن ها را مقدم و مؤخر و کم و زیاد با تغییر و تبدیل قرائت کرد و همین برای پی بردن ببطلان امر او کافی بود دیگر بعد از آن کسی صحبت نکرد و جمله حصار تصمیم بر قتل وی گرفتند و آن را بموقع اجرا نهادند .

شبهه ششم - اینست که این جماعت ادعا می کنند حسین علی برای بسیاری از سلاطین نامه ها ارسال داشت و آن ها را بایمان بخود و تصدیق ادعای خویش دعوت نمود و کسی در مقام دفع و منع یا صدمه و آسیب وی بر نی آمد و این امر دلالت می کند که رابطه وی با خداوند سبب انصراف کلیه شرور و آفات از وی گردیده است.

در جواب گوئیم اولاً- ارسال نامه برای سلاطین معاصر و دعوت آنان بایمان و تصدیق جز از خود حسین علی که در کتاب هایش باین موضوع اشاره می کند از کسی دیگر شنیده نشده است مثلاً در کتاب اقدس ادعا می کند که برای پادشاه عثمانی و فرانسه و آلمان و نمسه و هم چنین رؤساء جمهور امریکا و زمام داران دیگر ممالک نامه ها ارسال داشته است ولی باید دانست که این کتاب اقدس همان کتابی است که بهائیان مثل سایر کتاب های خود در پنهان نگاه داشتن آن می کوشند و کسی از ما مسلمانان جز بندرت و با زحمت زیاد بدان ها دست رسی نداشته آن هم بوسیله اشخاصی که اظهار میل بدین مذهب کرده اند و بهائیان بطمع فریب دادن آنان

بدیشان مطمئن گردیده و آنان را بدین رازهای نهانی مطلع ساخته اند و بهترین شاهد این ادعا این که نگارنده این سطور حاضر در کتاب های شما را با گزاف ترین قیمت خریداری کنم و با این وصف فراهم نمی شود بنابراین ادعای نامه نوشتن بسلاطین مثل اینست که کسی در خانه خود بنشیند و هر چه دل خواه اوست دور از همه و در نهانی بگوید و ثانیاً فرض می کنیم این نامه ها در زمان حیاتش پادشاهان معاصر رسیده باشد چه علت و سببی ممکن است سلاطین را بر آزار و زحمت او وادار کند چون در حال مسلم است در این نامه ها چیزی که بر خلاف سیاست مملکت و سلطنت آنان باشد وجود نداشته است چنان که در کتاب اقدس بر این امر تصریح دارد می گوید « بحق خداوند سوگند ما در نظر نداریم در امور کشور شما دخالت و تصرف کنیم » وانگهی سلاطین در این زمان چون بیش از هر چیز به پیشرفت تمدن و اصلاح امور اجتماعی مردم کشور خویش اهمیت می دهند بدین منظور آنان را در تأمل و تعمق و اظهار نظر نسبت باین گونه امور آزاد گذاشته اند تا هر کس آزادانه نظریات خویش را چه بصورت افکار فلسفی و چه در لباس عقائد دینی و دعوی نبوت در معرض انظار عموم قرار دهد علی الخصوص بعد از این که امروز نبوت را عبارت از

بیان یک رشته حقایق مفید می پندارند و رؤسای هر کشور هیچ گاه از بیان مطالبی که برای اصلاح و پیشرفت نظام اجتماع و تمدن عمومی باشد جلوگیری و ممانعت نمی کنند و اگر با لفرض کسی در بیان این گونه مطالب بر علیه زمام داران مملکت تبلیغ کند دول متمدنه امروز وی را مجرم سیاسی شناخته و قوانین بین المللی حمایت و صیانت او را بر کلیه سلاطین و رؤساء کشورها الزامی

نموده است برای مثال محمد طاهر حكاك خراسانی را ذکر می کنیم که ادعای نبوت نمود و آشکارا مردم را بدین خویش دعوت کرد و برای پادشاهان نامه ها ارسال داشت و آنان را بدین خود خواند و بزعم خود قوانین و دستوراتی برای اصلاح امور اجتماعی آورد و با این همه هیچ کس مزاحم و متعرض وی نگردید حتی بوسیله حاکم کربلا نامه برای سلطان عبد الحمید امپراطور عثمانی فرستاد و چه بسا اشخاصی که در این زمان کتاب های ضلال نوشته و مردم را بدان دعوت کرده اند و چه بسیار داعیان الوهیت و بت پرستانی که ظهور کرده و سلاطین تا مادامی که دعوت و عملیات آنان مخالف با سیاست و مصلح آسایش اجتماع نبوده است نه متعرض شخص آنان شده و نه از تبلیغ مذهب ایشان ممانعت کرده اند با این که هر کس هر نوع مذهبی دارد البته بزبان حال یا (1) مقال همه را بکیش خود دعوت می کند مگر آقا خان و خانواده وی نیست که در هندوستان ادعای حلول می کند و احکامی مخصوص بخود دارد و هر سال مبالغ گزافی از پیروان خویش می گیرد و سال های متمادی است که ملیون ها نفوس پیرو و هوا خواه این مذهبند و مال های زیاد و ثروت های بسیاری بدو می بخشند و کور کورانه مطیع او امر و دستورات وی می باشند با این همه هیچ گاه دولت انگلیس متعرض خود وی و هیچ يك از مریدان وی نشده است و هم چنین احمد قادیانی در هندوستان برای خود دعاوی و مریدانی دارد و کتاب های خود را بطبع رسانیده است و دولت ها با وی مزاحمتی نداشته اند .

شبهه هفتم - اینست که ادعا می کنند علی محمد توانائی داشته است

ص: 197

---

1- کافر همه را بکیش خود می خواند

در یک روز هزار بیت هر بیت 50 حرف مجموعاً پنجاه هزار حرف که در حدود سیزده هزار کلمه می شود انشاد نماید و این امریست که دیگران از آن عاجزند و بهمین جهت این موضوع را معجزه برای صدق مدعای وی می دانند چنان چه خودش نیز در کتاب بیان و در مجلس تبریز بدان استدلال نمود.

در جواب گوئیم اولاً اگر منظور وی از این ادعا این باشد که می تواند این مقدار از کلام را بگوید مسلم است بسیاری از مردم حتی اطفال در ظرف روز می توانند این مقدار یا خیلی بیش تر از آن را بگویند و بخوانند خاصه آن که کلماتی از این قبیل باشد انا جعلناك جردانا جریداً للجاردين برهاناً بريهاً للبارهين و مانند گفتار او قل كل ليقولن انه لا اله الا هو الذي آمنت به كل العتاقين . الرتاحين . المقاتين . اللهمميين يا مانند کلمات دیگر او سبحانك اللهم لا اله الا اياك و انت العذب ذى العذابين . الخول ذى الخوالين . الخزى ذى الخزائين . العجل ذى العجالين الفرش ذى الفراشين همان طوری که در صفحه (173) ذکر شد و چنان چه بخواهی برای آزمایش این موضوع محلی را تعیین کن تا از هر شهر که باشد بیش از صد مرد وزن و کودک را در نزد تو جمع کنم که

مانند این کلمات و شاید بهتر و بیش تر از آن چه شما معجزه خود و پیشوای خود قرار داده اید تکلم نمایند و اگر منظور اینست که معجزه علی محمد این است که می تواند هزار بیت در هر روز بنویسد می گوئیم بسیاری از نویسندگان و تند نویسان نیز می توانند این مقدار و بیش تر از آن را بنویسند و این موضوع خیلی واضح است گویا نمی بینند دفتر دارهای تجارت خانه های بزرگ روزانه که با غالب شهرها و تجارت خانه ها مکاتبه و مراسلات دارند چه مقدار در هر روز می نویسند با این که آنان باید



در این مکاتبات و نوشتجات منتهای مراقبت و دقت و تأمل را معمول دارند فرض کنیم علی محمد بتواند یا نتواند بمقدار آن ها بنویسد این موضوع چه ارتباطی با حقانیت وی دارد بلی معلوم است کسی که این همه موانع که بدان اشاره شد علیه صدق دعوای وی موجود باشد جای آن دارد بدین دلایل پوچ متوسل گردیده بدان استدلال نماید - قربان يك جو فهم و شعور!

شبهه هشتم - اینست که بعضی از مردم گمان می برند عباس افندی در زمان خود در علم و دانش از همه مردم بالا تر بود و در شهر عکا کلیه علوم را تدریس می نمود و همین را برای وی اعجازی شمرده و با این اعجاز مطلب را تمام و دلیل را کافی دانسته اند، می گوئیم کاش می دانستیم از این همه صنایع کدام يك را بعباس افندی نسبت می دهند و از این همه اختراعات و اکتشافات قرن اخیر این شخص بچه اختراعی نائل گردیده است؟!

یا در چه فنی استاد بوده و چه آثار علمی از وی باقی مانده است یا این که چه اندازه از اروپائی ان در این مکتب عکا رفته و در محضر تدریس عباس حاضر شده اند و این همه روزنامه ها و جرائد مغرب زمین در اطراف علوم عباس و آثار قلمی و فنی و علمی او چه مطالبی نوشته اند این ما و این شما و این دنیای حاضر و صنایع و علوم و اخباری که پیوسته در سرتاسر جهان منتشر می شود و این هم علماء و دانش مندان که نام آنان بر سر زبان ها است بیائید و بیش از این ما را در نزد اروپائی ان و خاور شناسانی که از علوم و فنون و تمدن مشرق زمین استفاده های شایان برده اند خجل نکنید و این ادعا را ننگ و عار مردم این سرزمین قرار ندهید

اگر از یک نفر از هوا خواهان این شخص سخنی در باب علوم و فضائل و تعلیم و تدریس وی شنیدی بپرس چه علم و چه فضیلتی چه تعلیمی و چه تدریسی تو خود فکر کن اگر کسی فقط کتاب هائی امثال جام جم و دائرة المعارف و رساله های علمی را مطالعه نموده و عباراتی از آن ها را محفوظ داشته و آن محفوظات را برای تو نقل کند برای تو موجب حیرت خواهد بود و این علوم و صنایع محیر العقول و این همه اکتشافات و اختراعات عجیب و این کارخانه های عظیم و اسرار برق و مغناطیس (و از این بالا- تر کشف و شکستن اتم و استفاده از نیروی شکفت آن) که فقط مختصری از آن را برای تو ذکر می کند سبب می شود که چنین شخصی را تو یگانه فاضل دهر بشماری در صورتی که نمی دانی که این گونه محفوظات بمنزله ظواهری است که حقیقت و مغز آن در نزد دیگران است و در حقیقت آشنائی عباس افندی بیک زبان خارجی است که این گونه موجب اغواء مردمان عوام شده است و این امر در این زمان برای هر دانش آموزی

میسر است که غالباً در ضمن سایر دروس با زبان های خارجی نیز آشنا می شوند خدا ترا براه راست هدایت کند شما که بفضیلت عالم تصدیق می کنید و علم را کمال می شمارید چگونه است که خود علی محمد باب که بانی مذهب شما است باندازه اطفال مکتبی سواد نداشت و صرف و نحو و عربیت نمی دانست در صورتی که مدعی بود در تکلم بزبان عرب اعجاز می کند آیا شرافت و حیا ایجاب نمی کرد که حداقل آن مقدار از صرف و نحو و لغت را بدانند که چنین خطاهای آشکار و اغلاط افتضاح آور را مرتکب نشود ما این شبهات را با جواب های آن برای از دیاد بصیرت تو و هم چنین برای روشن داشتن حق و حقیقت و دور کردن وسوسه

هائی که موجب تزلزل خاطر تو است ذکر نمودیم والا فقط همان موانعی را که برای بطلان این مذهب در ابتدای کتاب بیان کردیم برای هر شخص بی طرفی که طالب حقیقت بوده و از باطل گریزان باشد کفایت می نمود خداوند تو را در پناه حفظ خویش قرار دهد .

اکنون هم علاقه مندیم در پاره از امور دیگر ذهن تو را روشن و وجدان باطن تو را بیدار کنیم .

نخست آن که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که از هیچ آدم با وجدان و فهمی شنیده نشده است که در صدد باشد مردمان را براه نادانی و جهالت و تقلید های کور کورانه سوق دهد و آنان را با موری با بست نماید که در نتیجه از استفاده عقل و نقل محروم کرده و از خلعت علم و شرافت بی بهره و از مقام ترقی و کمال بطریق تنزل و انحطاط اندازد و بطور خلاصه سد راه آنان در کسب علوم مفیده و تمدن گردیده و بجاده راهنمایی کند که منتهی به بربریت و جهالت محض و رذالت شود تا آن جا که بجز از یک عده کتاب های محدودی که نمونه از اغلاط فاحش و جهالت و کفر و ضلالت محض و مخالفت با عقل و نقل است اطلاع حاصل نکند ولی هر چه بیش تر انسان در این عالم دقت می کند عجائب بیش تری را درک می کند و هر روز با يك امر غریب و شگفت آور جدیدی رو برو می گردد مگر همین علی محمد بانی مذهب باب نیست که بشهادت جمیع مؤرخین مطالعه و خواندن هر گونه کتاب یا نوشته را بجز کتاب های خودش ممنوع نموده و آموختن هر گونه علمی را بر پیروان خویش حرام کرده است تا آن جا که دستور می دهد کلیه کتاب ها را بجز کتاب های خودش محو و نابود کنند و بهمین جهت پیروان وی بنا بود کردن و سوزاندن

هر گونه کتابی که بدست شان رسید حتی قرآن مجید پرداختند و ما هر چند نص کلام خود وی را در این مورد در دسترس نداریم ولی اگر گفته مؤرخین را هم تکذیب کنند خود حسین علی در کتاب اقدس که بابتی ها جملگی تصدیق دارند و آن را بر خود حجت می دانند می گوید « خداوند شما را از آن چه در کتاب بیان در باب محو کتب نازل فرموده است عفو نمود و اینک ما بر شما جائز می شماریم که علمی که بحال شما سودمند است قرائت (1) کنید و فراگیرید » و نیز بفرض این که علی محمد را در این مورد بخواهیم زیاد مورد ملامت قرار ندهیم زیرا با چنین ادعای سخیف و این کتاب مغلوط، طبیعی است که علم و اطلاع بعلم عربی و صرف و نحو مشت او را باز می گرد و هم چنین قرائت کتب ادب و اخلاق سخافت فکر وی را آشکار می کرد و کتب احادیث اگر مطالعه می شد و آن همه اخباری که در باب حضرت مهدی (علیه السلام) فرزند حسن عسکری که منابشمه از آن اشاره کردیم مورد مذاقه قرار می گرفت بطلان ادعای مهدویت و ارتداد وی را ثابت می کرد و نیز کتب حکمت و کلام مدلل می داشت که ادعای الوهیت از بشر ضعیف چیزی جز کفر و ضلالت و نادانی نیست و ثابت می کرد که دعوی رسالت باید از موانع خالی و با معجزه مقرون باشد و فرستاده خداوند نمی تواند يك فرد ناقص العقل

ص: 202

---

1- باید دانست که این جواز را از سه نظر داده است نخست آن که در مقابل ملل حیه عالم این تحریم و انکار علوم و امر بمحو کتب موضوعی بسیار افتضاح آور و موجب رسوائی بود دوم آن که می خواسته کتاب های خود را که مشمول این تحریم می شد مورد مطالعه قرار دهد سوم آن که حب تحصیل و طلب علوم فطری بشر است و بدهت این موضوع شاید از بدهت نور خورشید کم تر نیست

و خالی از کمالات باشد تا این جا تحریم نمودن چنین علومی را که موجب رسوائی خود و کتاب و دعوت او است اگر بوی حق دهیم ولی گناه سایر علوم از قبیل ریاضی و حکمت طبیعی و غیره و هم چنین قرآن کریم چیست که این گونه بی رحمانه مشمول چنین حکمی قرار می گیرند .

و حسین علی نیز که این موضوع یعنی تحریم علوم و امر بمحو کتب را وحی آسمانی و منزل از طرف خداوند می داند هر چند آن را نسخ می کند و اجازه تعلّم علوم را می دهد لیکن مسلم است این نسخ و اجازه هرگز نمی تواند لکه این ننگ را از این مذهب و بانی آن محو کند حال اگر بگوئی شما مسلمانان نیز مطالعه بعضی از کتب را حرام دانسته و بمحو آن فتوی می دهید می گوئیم مسلمانان مطالعه کتب ضلال و آن نوشته هائی که بفتوای عقل سلیم و منطق مضر بحال بشر و موجب گم راهی و فساد اخلاق و غیره است از قبیل کتب سحر و جادو و کتبی که بلندگوی باطل است و اطلاع از آن مستلزم تصرف در احوال دیگران و تسلط بر آنان بدون رضای ایشان است و بدیهی است تسلط بر دیگران و تصرف در احوال مردم بدون رضای آن ها مخالف با عقل و منطق و کلیه مذاهب حقه الهیه و هر قانونی است که متکی بعقل و منطق باشد اسلام مطالعه این گونه کتاب ها را بر اشخاص ضعیف العقل و کم معرفت حرام کرده است با این همه اسلام هم بطور صریح و قاطع آن ها را حرام نکرده و امر بمحو آن ها ننموده است چنان چه نگاه داشتن و مطالعه آن را برای اشخاص ثابت عقیده و کامل معرفتی که بخواهند مطالب (1) آن ها را رد نموده و ضلالت

ص: 203

---

1- حتی حکم بوجوب نظر هم برای بعضی از اشخاص کامل در پاره موارد مورد اتفاق است

و سخافت آن ها را ثابت کند اسلام جایز می شمارد حال این دستور اسلام کجا و حکم باب کجا که امر می کند بدون استثناء هر گونه کتابی را را محو نمایند و حتی حسین علی نیز در اواخر باب اول کتاب ایقان از این حکم باب متابعت نموده و در مورد مذمت علم از کلام وی استشهاد می کند مردم را پند می دهد که از راهنمای دانش نتوانند هدایت شوند و باید از نور خود وی استضاء کنند و در حقیقت با این دستور می خواهد مردم هم چنان در تاریکی اوهام و کوری جهل حیران بمانند و از پرتو دانش و حجت و برهان محروم بمانند تا بدان جا که بی پروا هر گونه تصرفی در حقائق الهیه بعمل آورده و نا دانسته بدون تعقل بلکه بر خلاف میزان قانون و عقل و دستور شریعت با معارف و علوم بازی کنند و در این مقام این چند سطر عین کلام حسین علی است و عبارات فارسی از خود اوست .

الْعِلْمُ (1) حِجَابُ الْاَكْبَرِ هَيْجَ رَائِحَةُ اَنْ اَعْلَمُ ظَلْمَانِي كِه ظَلَمْت اَيْن هَمِه بِلَاد رَا فِرَا كَرَفْتِه اَسْتَشْمَام نَمِي شُود اَز اَيْن شَجَر جَز بَغِي وَ فَحْشَاء ثَمْرِي نِيَارِد وَ جَز غَل وَ بَغْضَاء حَاصِل نَبْخَشْد ثَمْرَش سَم قَاتِل اَسْت وَ ظَلَش نَارٍ مُهْلِكٌ فَنَعَمٌ مَا قَال (2) تُمَسِكُ بِاُذْيَالِ الْهَوَى وَ اَخْلَعُ الْحَيَا - وَ خَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَ اِنْ جَلُوا پَس بَايِد صَدُور رَا اَز جَمِيْع اَنْ چِه شَنِيدِه شَدِه پَاك نَمُود وَ قَلْب رَا اَز هَمِه تَعْلَقَات مَقْدَس فَرَمُود تَا مَحَل ادْرَاك الْهَامَات غِيْبِي شُود وَ خَزِيْنَه اَسْرَار اَعْلَم رِبَانِي كَرْدِد اَيْنَسْت كِه مِي فَرَمَايِد

ص: 204

1- علم پرده بزرگ است

2- دست بهوی و هوس زن و حیا و شرم را از خویشتن دور کن و از شیوه عبادت کنندگان هر چند بزرگ باشند دوری کن

(یعنی علی محمد) السَّالِكِ (1) فِي النَّهْجِ الْبَيْضَاءِ وَ الرَّكْنِ الْحَمْرَاءِ لَنْ يُوصَلَ إِلَيَّ مَقَامَ وَطَنِهِ إِلَّا بِكَفِّ الصَّغْرِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ انْتَهَى

و بشرافت و فضیلت سوگند که این شیوه مذمت علم رابطه مستقیم با دعاوی آنان دارد زیرا مسلم است که فهم و تعقل و معرفت علوم معقول و منقول و ادبیات حربه ایست که زود تر از هر چیز ریشه این ابا طیل را قطع و رسوائی آنان را آشکار می نماید آیا با وجود آن همه احادیث متواتر مسلمین و شیعیان در باب نسب حضرت مهدی (علیه السلام) و سلطنت مطلقه آن جناب و این که زمین را از عدل و داد برخوردار نمود که شمه از آن را در این کتاب ذکر نمودیم چگونه ممکن است ادعای مهدویت رواج گیرد و جماعتی پیرو آن شوند و آیا با بودن آن همه احادیث و نصوص خود قرآن کریم در باب خاتمیت حضرت محمد ابن عبد الله و این که بعد از آن حضرت پیغمبری نیست چطور ممکن است ادعای رسالت مورد قبول واقع شود و جمعی بدان ایمان آرند و با آن چه در اخبار و قرآن کریم اشاره و تاکید شده است که بعد از احکام اسلام حکمی از جانب خداوند نخواهد آمد و ما بچند حدیث آن در باب ارتداد و خروج از دین در همین کتاب اشاره نمودیم و بیان کردیم که این احکام تا قیامت بر پا است و حضرت مهدی هم پس از ظهور بقرآن و سنت و همین احکام عمل خواهد فرمود چگونه امکان دارد تغییر و تبدیل احکام رواج گیرد و گروهی بدون کمترین

اعتراضی آن را به پذیرند چطور

ص: 205

---

1- آن کس که در راه بیضاء و رکن حمرا قدم گذارد هرگز بمقصود خویش نرسد مگر این که دل و دست خود را از آن چه در نزد مردم است از مال و منال خالی داشته باشد

دیگر از این گونه احکام حکمی ست که حسین علی در کتاب اقدس درباره زن های محرمی که نکاح آنان حرام است اشاره می کند و فقط زن پدر را ذکر می کند می گوید (حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ اَزْوَاجِ اَبَائِكُمْ) زن های پدران تان بر شما حرامند مبادا در این جا این طور تصور کنی که در بقیه این قبیل زن ها چون در قرآن اشاره شده است اکتفا نموده و تکرار نکرده است این تصور بدو جهت درست نیست نخست آن که حکم زن پدر نیز در قرآن هست در آیه که می فرماید (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ اَبَاؤُكُمْ) چطور ممکن است فکر کرد که باید زن پدر بخصوص را ذکر کند و بقیه را بقرآن حواله دهد دوم این که باب قبل از بهاء احکام قرآن را بطور کلی باطل دانسته و بنابراین مطابق دستور آن ها قرآن فراموش شده و متروک است و از برای همین جهت بین دو برادری که پدرشان آن ها را غُصْنِ اللّٰهِ الاعظم و غُصْنِ اللّٰهِ الاکبر نام نهاده یعنی عباس افندی و میرزا محمد علی نزاع و کشمکش بمیان آمد چون عباس افندی می خواست خواهر و مادر و سایر محرمات قرآن را حرام کند و میرزا محمد علی نمی خواست که البته این عقیده دوم با دین سازی بیش تر سازگار بود باین معنی که پدر آنان غیر از زن پدر را حرام نکرده و

بعلاوه تصریح کرده بود که دین و شریعت او تا هزار سال تغییر و تبدیل نخواهد کرد و این مطلب را با تاکید تمام بیان کرده بود عباس افندی را نمی رسید حکم تازه برخلاف گفته پدر بیاورد .

در خاتمه این کتاب بار دیگر بندای اول بدان کس که هوا خواه بایگیری است خطاب کرده می گویم خدا ترا هدایت کند و راه حق را بتو بیاموزد و از راه لطف و کرم خویش عقل و خرد ترا استوار و فکر



تورا متقن نماید اگر آن چه در این جا نگاشتیم موجب بصیرت و هدایت تو نگرددید و راه راست را بر تو ظاهر ننمود و حق را آشکار نکرد امید وار چنانم که هر گونه شبهه و اشکالی برای تو هست برای ما بنگاری تا در آن تامل نموده و با کمک فکری هم دیگر در راه رفع شبهات و لغزش هائی که مولود هوی و هوس و شهوت نفس است از راه حق و صراط مستقیم هدایت کوشش کنیم زیرا مسلم است ما هیچ يك با حق و حقیقت دشمنی نداریم و حق و حقیقت از هر چیزی سزاوار تر است که مورد متابعت قرار گیرد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ رَبَّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلِّمْ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى إِلَيْهِ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَتَمَامِ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَآلَةِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْحُجَّجِ الْمَيَامِينِ تمام شد در روز پنج شنبه ماه شعبان المعظم سال یک هزار و سیصد و سی و نه هجری سپاس خداوند را که این بنده ناچیز را بشرف ترجمه این مبارک کتاب نائل فرمود در شهر رمضان المبارک 1369

علی الحسینی الأصفهانی

العلامة الفاني

ص: 207

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

